

یزیدیان یا شیطان پرستان

دکتر محمد التونجی

ترجمهٔ دکتر احسان مقدس



ای گناهکاران! هشیار باشید که ابلیس
از پدر شما آدم برتر بود،
زیرا که ابلیس از آتش
و آدم
از خاک بود،
خاک هیچ گاه به جایگاه آتش نمی رسد.

ابلیس سرور یکتا پرستان بود...
اگر کسی توحید را از ابلیس یاد نگیرد،
زندیق است، زیرا او مأمور شد که به غیر خدا
سجده کند، ولی نپذیرفت.

از نفرین کردن مردم بپرهیزید، که نفرین کردن زندگان
و مردگان پسندیده نیست.



ISBN:964-313-571-3



۱۷۰۰ تومان

یزیدیان

یا

شیطان پرستان

تحقیقـی کامل دربارهٔ تاریخچه، اصول عقاید و آداب و رسوم:

همـراه با ترجمهٔ متن کامل دو کتاب مقدس یزیدیان:

«جلوه» و «مصحف رش»

تألیف: دکتر محمد تونجی

ترجمه: دکتر احسان مقدس



مؤسسهٔ انتشارات عطائی

بنیان: ۱۳۱۵

بنیانگذار: احمد عطایی

دفتر مرکزی و امور اداری:

خیابان ولیعصر ـ مقابل بیمارستان دی

خیابان دوم گاندی ـ شماره ۱

تهران ـ کدپستی ۱۵۱۶۷

تلفن: ۸۷۷۰۰۳۰ دورنگار: ۸۸۸۵۸۶۹

E.mail: Ataipub@Hotmail.com

شمارهٔ نشر: ۵۷۲

تونجی، محمد ۱۹۳۳

یزیدیان، یا شیطان‌پرستان: تحقیقی کامل دربارهٔ تاریخچهٔ... همراه با ترجمهٔ متن کامل دو کتاب مقدس یزیدیان: «جلوه» و «مصحف رش» / تألیف محمد تونجی؛ ترجمهٔ احسان مقدس؛ ویراستهٔ فاروق صفی‌زاده. ـ تهران عطایی: ۱۳۸۰.

۲۷۰ ص.: مصور، نقشه، نمونه، عکس.

ISBN 964-313-571-3

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا

عنوان اصلی: الیزیدیون واقعهم، تاریخهم، معتقداتهم.

کتابنامه: ص. ۲۶۸-۲۷۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. یزیدیه -- تاریخ. ۲. یزیدیه -- آداب و رسوم. ۳. یزیدیه -- عقاید. الف. مقدس، احسان، ۱۳۴۱- ، مترجم. ب. عنوان: شیطان‌پرستان: تحقیقی کامل دربارهٔ تاریخچه، اصول عقاید و آداب و رسوم... د. عنوان: جلوه. فارسی. هـ عنوان: مصحف رش. فارسی.

۲۰۴۱ ی ۹ ت / *BL* ۱۵۹۵ ۲۹۹ / ۱۵۹۰۹

۱۳۸۰

کتابخانه ملی ایران ۵۸۶۰ - ۸۰ م

یزیدیان یا شیطان پرستان

دکتر محمد تونجی / دکتر احسان مقدس

ویراستار: دکتر فاروق صفی‌زاده

ISBN 964-313-571-3

چاپ اول، ۲۲۰۰ نسخه، خدمات چاپی آشیانه

تهران ـ ۱۳۸۰

فهرست

به نام خداوند جان و خرد

دیباچه مترجم

کُردها یکی از اقوام کهن فلات قارهٔ ایران هستند، که هم‌چون سایر ایرانیان به کیش مهرپرستی و زردشتی معتقد بودند و این اعتقادات ریشه‌ای عمیق در فرهنگ، جهان‌بینی و زبان آنان بر جای نهاده است. با ظهور دین مبین اسلام، بسیاری از افراد این قوم با آغوش باز به دین جدید گرویدند و گروهی نیز بر دین نیاکان خود ثابت مانده و پای فشردند، اما به‌علت همجواری با مسلمانان به‌تدریج برخی از عقاید و آداب و رسوم مسلمانان را پذیرفتند و آن را به دین نیاکان خود افزودند و این‌گونه بود که دینی جدید به‌وجود آمد.

«یزیدیان» یا به تعبیر برخی «ایزدیان» چهرهٔ تغییرشکل یافته یکی از ادیان کهن ایرانیان باستان است که با بسیاری از تعابیر اسلامی آمیخته شده است و بازیافت چهره کهن آن از لابه‌لای متون و عقاید آنان کاری بس دشوار است که نیاز به تلاش فراوان دارد. کتاب حاضر تلاشی در این زمینه است که باید ارزیابی موفقیت این تلاش را به عهده خوانندگان محترم گذاشت.

دکتر احسان مقدّس

بهمن‌ماه ۱۳۷۹

دیباچه نویسنده

اگر نگاهی به‌تاریخ منطقهٔ خـاورمیانه بـیندازیم بـه‌ویژه بخش شمالی سـرزمـین بین‌النهرین را مدنظر داشته‌باشیم، مثلث مختلف الاضلاعی را می‌بینیم که زاویـهٔ بالایی آن را منطقهٔ قفقاز تشکیل می‌دهد و زاویهٔ جنوبی آن شامل کوه سنجار و موصل است و زاویهٔ غربی آن از منطقهٔ حلب آغاز شده و از کوه «لیلون» و «جومه» عبور نموده و قسمتی از کـوه‌های مـرعش را در بـرمی‌گیرد. در ایـن گسترهٔ جغرافیایی ما شاهد نوعی دلتای خشک خواهیم بود، که محل استقرار و تجمع ملت‌های مختلف و پراکندگی‌های قومی، تنوع ادیان و اعتقادات می‌باشد که در لابه‌لای تاریخ آن، حوادث و وقایع بسیاری نهفته است.

امروزه، اگر با بردباری و تیزنگری، نگاهی به‌گوشه‌های مخـتلف ایـن مـثلث بیفکنیم، هنوز با شگفتی بقایای ملت‌ها، اقوام، زبان‌ها، ادیان، اعتقادات و آداب و رسوم پیشینیان را مشاهده می‌کنیم. گویی که واقعیات موجود امروز نمایانگر اسطوره‌های پیشین است. بیشتر شگفت‌زده خواهید شد هنگامی کـه در بـین ارتفاعات مختلف مـنطقه، از کـوه‌های بسـیار بـلند تـا دره‌هـای عـمیق و از

رودخانه‌های پرآب تا چشمه‌های دایمی، در دشت‌های بیابان‌گونهٔ آن، هنوز شاهد پراکنش اقوامی با ریشه‌های گوناگون برآمده از دل سالیان کهن باشیم، که چین‌های پیشانی آن‌ها حوادث تاریخی بزرگی را به‌نمایش می‌گذارد. نمایشی که یادآور گذشته و پیشینیان آن‌ها می‌باشد.

در بین برجستگی‌های جغرافیایی منطقه، اقوامی را می‌یابید که از لحاظ زبان، اعتقادات و لباس، با هم متفاوتند، به‌گونه‌یی که گویی آنان به‌عمد در برابر دیدگان ما صف کشیده‌اند تا حقیقت و واقعیت تاریخ کهن منطقه را به‌ما بنمایانند، منطقه‌ای که سالیان سال آشوری‌ها، عرب‌ها، کلدانی‌ها، کردها، ارمنی‌ها، ترک‌ها، فارس‌ها و اقوام دیگر را در برگرفته است. اینان تصاویر گوناگونی از ادیان و مذاهب آسمانی پس از حضرت نوح (ع) را در برابر دیدگان ما به‌نمایش درمی‌آورند و از اعتقادات خود برای ما سخن می‌گویند، که آدمی از وجود آن‌ها در این منطقهٔ کوچک پرتراکم در شگفت می‌ماند، چه این که در این منطقه می‌توان، آن‌چه را که به‌ذهن آدمی خطور نمی‌کند، از عقاید متفاوت و مختلف نظیر مسلمانان اهل سنت و شیعیان، مسیحیان یعقوبی و نسطوری، یهودیان برجای مانده از اسارت و مهاجرت، گروه شبک[۱] و سرانجام گروه صابئة یا مندائیون را در کنار یکدیگر مشاهده کرد.

در طی قرون متوالی، این اقوام سامی و آریایی با هم آمیخته شده و نسل‌های جدیدی به‌وجود آورده‌اند که ریشه‌های نژادی خود را گم نموده و در ایجاد

---

۱) شبک: گروهی از ترک‌های آمیخته با عشایر سنی «باجون»، کردها، ترکمن‌ها و عرب‌ها هستند که زبان آن‌ها آمیزه‌ای از همهٔ این زبان‌هاست، تاریخچه و ریشهٔ آنان نامعلوم است، مهم‌ترین مشخصهٔ آنان اینست که ترک‌هایی از شیعیان امام علی (ع) هستند که در کنار یزیدی‌ها سکونت دارند و زیارتگاه‌های آن‌ها را زیارت می‌کنند و در گردهمایی‌های آن‌ها شرکت می‌نمایند ـ مؤلف.

ارتباط ملی و قومی خود سرگردان گشته‌اند، به‌ویژه که ضلع‌های این مثلث، در حال حاضر جزو قلمرو کشورهای ایران، عراق، ارمنستان، روسیه، ترکیه و سوریه می‌باشد. زاییدهٔ این درهم‌آمیختگی عجیب زبانی، قومی و دینی، ظهور ادیان و اعتقاداتی است که کمتر می‌توان نظیر آن را در هندوستان و یا هرجای دیگری از جهان کهن دید.

یکی از این اقوام، «یزیدیه» هستند که به‌اشتباه همان‌طور که خواهیم گفت، به‌نام شیطان‌پرستان معروف شده‌اند. اینان در منطقه‌ای صعب‌العبور و در طی سالیان سال در هاله‌ای از ابهام زندگی کرده‌اند. به‌طوری که جهانگردان و تاریخ‌نویسان به‌طور مختصر از آنان یاد کرده‌اند و این باعث شده است که این قوم برخلاف اقوام دیگر، علیرغم نقش بزرگ آنان در این مثلث وسیع و گسترده و علیرغم جایگاه مهم و محسوس آنان در طی سال‌های گذشته تا کنون، هم‌چنان گمنام و مجهول باقی مانده‌اند.

در طی یک قرن‌ونیم اخیر به‌تدریج جایگاه آنان مشخص شد و توجه برخی از پژوهشگران بدان‌ها معطوف گردید و به‌بررسی نژاد، دین و خصوصیات آنان پرداختند و علیرغم فراوانی پژوهش و تحقیق پژوهشگران غربی و شرقی در این‌باره، همچنان حقیقت آنان، ریشه‌ها، اعتقادات، و تعدادشان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

مهم‌ترین مسأله‌یی که ما در این کتاب به‌آن می‌پردازیم این است که اغلب آنان کُرد بوده و مرکز آنان سنجار است، آن‌ها قومی خوش‌قلب، راستگو، امانت‌دار، غیرتمند، کشاورز و کم‌فرهنگ هستند. آن‌ها آمیزه‌ای شگفت‌انگیز از نژادها و اعتقادات بوده و به‌کسانی که از لحاظ عقیدتی آنان را آزار ندهند، آزاری نمی‌رسانند. آنان سوارانی شجاع و جنگاورانی دلیر می‌باشند که پایبند

به‌اعتقادات خویش و میهن‌دوست هستند. آن‌ها پناه جستن به‌کوه‌ها و گوشه‌گیری در روستاهای دوردست و شادی و دست‌افشانی را دوست دارند. دلیل سرخوشی آن‌ها فراوانی اعیاد و جشن‌های آنان از سویی، و رغبت آن‌ها در مشارکت با اعیاد دیگران از سوی دیگر است.

یزیدیان بعد از لؤلو امیرموصل[۲] و پادشاهان عثمانی به‌ویژه سلطان عبدالحمید دوم، دشمن دیگری نداشته‌اند و اینک تقریباً دو قرن است که جایگاه خود را به‌دست آورده‌اند. از دیرباز، به‌عللی از مسلمانان نفرت فراوان دارند، ولی مسیحیان به‌ویژه ارمنی‌ها را دوست دارند، تا آن‌جا که نزدیک بوده به‌دین مسیحیت درآیند[۳] و علت آن فشار عثمانی‌ها بر آنان بوده‌است. فشاری که احیاناً به‌مرحلهٔ وحشیگری می‌رسید، به‌همین جهت به‌اقلیت دیگری که در منطقه با عثمانی‌ها مخالفت می‌کردند، یعنی ارمنی‌ها، پناه آوردند. آنان در جنگ جهانی دوم، با کمک به‌انگلیسی‌ها در عراق، جهت بیرون راندن عثمانی‌ها از عراق و «جزیرهٔ ابن‌عمر» نقش بزرگ و حساسی را ایفا کردند و سعی نمودند با کمک انگلیس، منطقه‌ای را که در آن می‌زیستند جدا کنند، اما تلاش‌های آنان برای استقلال ثمری به‌بار نیاورد.

این خلاصه‌ای از داستان اقلیتی بود که تعدادی از آن‌ها در کشورهای خاورمیانه پراکنده‌اند و ما در این کتاب خواهیم کوشید نگاهی به‌آنان و اعتقاداتشان بیفکنیم و ببینیم که یزیدیان چه کسانی هستند؟ شیطانی که می‌پرستند کیست و باورهای آن‌ها چیست و این باورها چگونه به‌وجود

---

۲) لؤلؤ بن عبدالله اتابکی ابوالفضائل، امیر موصل و از بزرگترین فرمانروایان آن دیار، که تمایل فراوانی به‌استیلای قوم خود داشت که عاقبت در سال ٦٥٧ هـ‌ق در موصل درگذشت.

۳) به‌ویژه گروهی از آنان که در ارمنستان زندگی می‌کردند.

آمده‌است؟

در پایان، شایسته است که از افراد این طایفه به‌خاطر لغزش‌ها و یا برداشت‌های ناصواب خود پوزش بطلبم و از آنان به‌خاطر راهنمایی‌هایشان سپاسگزاری کنم. همچنین از همهٔ افراد تحصیلکردهٔ آنان که به‌من یاری رساندند و همچنین از آقایان محققین و پژوهشگران و برخی از شاگردانم در دانشگاه حلب، که از این طایفه بوده‌اند و دربارهٔ برخی اعتقادات آن‌ها خود اطلاعاتی در اختیار من گذاشته‌اند تشکر و سپاسگزاری کنم.

دکترمحمد تونجی

نگرش جغرافیایی و تاریخی منطقه

طایفه‌ای که به‌بررسی آن می‌پردازیم، طایفه‌ای متعلق به‌جهان شناخته شده در منطقهٔ خاورمیانه است. منطقه‌ای که علیرغم پرجمعیت بودن شهرها و روستاهای آن، راه‌های صعب‌العبور دارد. هرچند که جاده‌سازی و کشیدن راه‌آهن، تا حدودی رسیدن به‌برخی از جاهای آن را سهل‌الوصول کرده است؛ می‌گوییم «برخی»، زیرا که همچنان تا روزگار ما، راه‌های آن نامنظم و نامرتب است و شاید علت آن فراوانی رودخانه‌هایی است که از منطقه می‌گذرد و به‌سوی دریا می‌رود، یا شاید بدین خاطر که بیشتر مرزهای طبیعی آن بسته و اسرار آن نهفته است. همچون عقاید دینی خود یزیدیان به‌علت زندگی آنان در کوهستان‌ها و دره‌های ژرف و عمیق.

از صدها سال بدین‌طرف، آنان هم‌چنان در روستاهای خود به‌زندگی اولیهٔ خویش ادامه می‌دهند، چوپانان هم‌چنان در پی یافتن مراتع مناسب برای چرای گوسفندها و بُزهای خود هستند وکشاورزان هم‌چنان با روش‌های ابتدایی خود، به‌کشت و زرع در آن دشت‌های حاصلخیز و

دامنه‌های دل‌انگیز مشغولند. در آن‌جا هنوز شترها و سایر حیوانات بارکش آدمی را در انجام کارهای روزانه و جابه‌جایی یاری می‌کنند.

علیرغم آن که در گذشته آنان به‌تجارت نمی‌پرداخته‌اند و آن را دوست نداشته‌اند با این حال منطقهٔ آنان چهارراه مهم تجارت جهانی بود، به‌طوری که زمین‌های آنان محل عبور و تردد بازرگانان و حجاج و رفت‌وآمد جهانگردان و مبلغین مسیحی و یکی از راه‌های فرعی جادهٔ ابریشم بوده که از چین شروع می‌شد و قافله‌ها از این منطقه می‌گذشتند تا شرق را به‌بنادر کنارهٔ دریای مدیترانه و یا خلیج فارس مرتبط سازند.

در گذشته، قافله‌ها از سه جادهٔ معروف تاریخی گذر می‌کردند که عبارت بودند از:

جادهٔ اول: که به‌آن، صحرای بزرگ می‌گفتند و مشهورترین و کوتاه‌ترین راه بود. این جاده که در مسیر خود از منابع آب جنوب رودخانهٔ فرات می‌گذشت و تا بصره امتداد می‌یافت، به‌علت جنگ‌های قبیله‌ای و آشوب‌های داخلی همیشه ناآرام و خطرناک بود.

جادهٔ دوم: که به‌آن، صحرای کوچک می‌گفتند، در کنار ساحل رودخانهٔ فرات تا بغداد ادامه می‌یافت و آخرین منزل آن از خشکی می‌گذشت.

جادهٔ سوم: از شهر حلب، که برای چندین قرن پایتخت تجارت بین‌المللی بود، آغاز می‌شد و سپس به‌موصل و از آن‌جا به‌طرف درهٔ رودخانهٔ دجله سرازیر می‌شد و از موصل مسافران برای زودتر رسیدن به‌بغداد، سوار کرجی‌هایی می‌شدند که پوست بُز بادکرده آن‌ها را روی آب نگاه‌می‌داشت، در حالی که برخی دیگر از مسافران از پل‌های شناور

روی رودخانه گذر می‌کردند تا راه خود را با استفاده از جادهٔ شاهی از مسیر اربیل و کرکوک ادامه دهند.

بازرگانان بزرگ، این قافله‌ها را در زمان‌های معینی، به‌غیر از ماه‌های گرم تابستان، به‌راه می‌انداختند و صاحبان قافله‌ها از همراهی تاجران مال و حشم استقبال می‌کردند، تا از میزان دستمزد کارگزاران قافله و افراد مسلح حامی آن و پول‌های پرداختی به‌قبایلی که از مراتع آن‌ها می‌گذشتند به‌نفع خودبکاهند. معمولاً این قافله‌ها، فاصلهٔ میان حلب تا موصل را که بالغ بر چهارصد مایل بود در حدود چهل روز می‌پیمودند.

قافله‌ها از روستاهای اطراف حلب، تقریباً پنجاه مایل راه می‌پیمودند تا به‌منحنی رودخانهٔ فرات برسند، سپس در شهر جرابلس یا مسکنه[1] از رودخانه عبور می‌کردند، سپس مسیر خود را در دامنهٔ کوه‌های آناتولی تا شهر اورفه ادامه می‌دادند. از اورفه به‌بعد، یکی از دو راه زیر را انتخاب می‌کردند: قافله‌های شترسوار، راه خود را از کنارهٔ رودخانهٔ خابور ادامه می‌دادند تا به‌پایین شهر ماردین می‌رسیدند و اما قافله‌های اسب‌سوار، راه خود را از جادهٔ تجاری قدیمی در شمال شرقی اورفه تا شهر دیار بکر ادامه می‌دادند و رودخانهٔ دجله در امتداد این راه واقع می‌شد. این جاده سپس به‌سوی دریاچهٔ وان[2] می‌رفت و از آن‌جا به‌طرف شرق به‌سوی سرزمین ایران و ترکستان امتداد می‌یافت. رودخانهٔ

---

۱) جرابلس: نام شهرکی در شمال حلب و کنار مرز سوریه با ترکیه است. درگذشته‌های دور پایتخت دولت «کرکمیش» بوده است. مسکنه نام شهری است در جنوب شرق حلب، که در جادهٔ تدمر قرار گرفته است.

۲) وان نام دریاچه‌ای است به‌مساحت ۳۷۰۰ کیلومتر مربع واقع در شرق ترکیه. در کنار آن شهری به‌همین نام وجود دارد.

دجله تا «جزیرهٔ ابن‌عمر» (لوطان) ادامه دارد.

اگر آسمان صاف باشد، مسافرین می‌توانند از ماردین سلسله ارتفاعاتی را در افق ببینند که تا به‌جنوب کشیده شده است و در چنین افقی، کوه سنجار را نیز می‌توان دید که طول آن شصت مایل و ارتفاع آن بالغ بر ۴۹۱۴ پا می‌باشد که در دل صحرا به‌صورت کوهی منفرد به‌چشم می‌خورد. قلهٔ آن در زمستان‌ها از برف پوشیده می‌گردد. کوه سنجار در بخش شمالی، شیب تندی دارد شبیه به‌پرتگاهی که دره‌های کوچک آن را در برگرفته است. در جنگل‌های آن می‌توان درخت بلوط، مرکبات، انجیر، انار و سایر درختان را دید در بخش جنوبی کوه، جوی‌های آب با گذشتن از دشت و عبور از شهر سنجار که مرکز منطقه است، راه خود را به‌طرف زمین‌های پست و به‌سوی رودخانهٔ «ثرثار» ادامه می‌دهند و این رودخانه اکنون به‌برکهٔ آبی می‌ماند که در کنار شهر متروکهٔ «هترة» قرار دارد و در آبگیرهای نزدیک بغداد ناپدید می‌شود.

شهر موصل در کنار رودخانهٔ دجله و در فاصلهٔ هشتاد مایلی شرق سنجار قرار دارد و آثار باستانی نینوا در آن‌سوی رودخانه و در دامنهٔ ارتفاعات کوه‌های کردستان واقع شده است. بلندترین کوه در میان کوه‌های کردستان، کوه جودی است که گاهی اوقات می‌توان آن را از موصل و همیشه از کوه سنجار مشاهده کرد، ارتفاع کوه جودی از سطح دریا ۶۵۸۴ پا است. در جنوب شهر موصل، سه رودخانهٔ پرآب از کوه‌های زاگروس سرچشمه می‌گیرند که عبارتند از: رودخانهٔ زاب بزرگ، که به‌طرف پایین کوه‌های هکاری سرازیر می‌شود و رودخانهٔ زاب کوچک، که از شرق و جنوب شهر «راوندوز» سرچشمه می‌گیرد و به‌درهٔ



«روستای قنافار (بیت‌فار) در لبنان، که محل تولد شیخ عُدی است»

وسیع «دیاله» سرازیر می‌شود؛ دره‌ای که راه‌های تجاری بغداد به‌سوی همدان و کرمانشاه در غرب ایران و بازارهای شرق از آن می‌گذشته است.

سرزمینی که یزیدیان در آن تا کنون زندگی می‌کنند. در گذشته، میدان جنگ‌های متعدد و شدیدی بین ایرانیان و یونانیان، آشوریان و بابلیان، سلوکیان و دشمنان آنان و غیره بوده است. از سویی دیگر این منطقه، محل درگیری‌های شدید مذهبی نیز بوده است، به‌طوری که دین زرتشت که دین ایرانیان باستان است و معتقد به‌نبرد دایم بین پروردگار نیکی‌ها و خوبی‌ها «آهورامزدا» و خالق بدی‌ها و تباهی‌ها «اهریمن» می‌باشد، در کنار دین مزدک، سپس دین مانی و دین مسیحیت که در چهار قرن اولیهٔ ظهور خود تحت فشار و ستم و درگیر اختلافات داخلی بود، همگی در منطقه حضور داشتند و توانسته بودند که در این منطقه پناهگاهی امن و مطمئن برای خود بیابند.

مدتی پس از آن کلیسای نسطوریان با استفاده از نظریات و عقاید پاتریارک «نسطوروس»[۳] در قرن پنجم میلادی، در عراق به‌وجود آمد. بسیار بدیهی بود که امپراتوری بیزانس به‌مذهب زرتشت اجازهٔ نفوذ و گسترش در بین شهروندان خود و از سویی دیگر امپراتوری ایران نیز، به‌مسحیت اجازهٔ انتشار در بین ایرانیان را نمی‌داد.

درگیری دینی در منطقه ادامه داشت و تبلیغات دینی مسیحیان به‌وسیلهٔ تعداد زیادی از راهب‌ها و راهبه‌هایی که زندگی خود را وقف

---

۳) نسطوروس در قیصریهٔ سوریه به‌دنیا آمد و طی سال‌های ۳۸۰-٤٥١ میلادی زندگی کرده و در سال ۴۲۸ رهبری کلیسای قسطنطنیه را به‌عهده گرفت. دربارهٔ حضرت مسیح (ع) دواقنوم قایل بود، دادن لقب مادر خدا را به‌حضرت مریم نهی کرد که پیروان او به‌نسطوریان معروف گشته‌اند.

تبلیغ مردمان ساده‌لوح نموده بودند و بعدها به‌قدیس تبدیل شدند ادامه داشت. ساختن دیرهای مسیحی با ساختن «دیرزعفران» در بیرون شهر ماردین و در شرق کوه عابدین آغاز گردید و سپس با ساختن دیرهای «مار بهنام» و «مار جونان» و دیرهای دیگر ادامه یافت. آن دسته از دیرهای مسیحی متکی بر محصولات و فرآورده‌های کشاورزی دیرهای ثروتمندی بودند، اما دیرهایی که به‌کمک‌های مالی مردم متکی بودند؛ از لحاظ اقتصادی در رتبهٔ دوم قرار داشتند، به‌همین جهت، راهبان دیرهای فقیر مُهرهای گلی از خاک‌گور قدیسان می‌ساختند و در هنگام گذر از روستاهای مجاور، این مُهرهای مقدس را در مقابل پول به‌روستاییان می‌فروختند و با درآمد حاصل از آن، دیرهای خود را اداره می‌کردند.[۴] برخی دیگر از راهبان زندگی خود را به‌عبادت و تفکر و تأمل در مناطق دوردست و خلوت هم‌چون کوه «سمعان» در نزدیکی حلب و درهٔ «لالش» در شمال عراق می‌گذراندند.

در همین دوره «یعقوب برادعی»، یک فرقهٔ مذهبی در سرزمین آناتولی و عراق و سوریه و مصر به‌وجود آورد و دیری نپایید که رهبران کلیسا و نسطوریان به‌مخالفت با پیروان یعقوبیان پرداختند و نسطوریان، یکی از آنان را که «جبرئیل سنجاری» نامیده می‌شد، به‌علت ازدواج دوم او، بیرون کردند که وی به‌ایران رفته و پزشک مخصوص همسر شاه‌ایران گردید.

در قرن هفتم میلادی که منطقه درگیر اختلافات سیاسی و دینی و

---

۴) همان‌طور که بعداً خواهد آمد، شاید یزیدیان ساختن مُهرهای گِلی از خاک گور شیخ عدی را از آنان آموخته باشند.

میدان نبرد شدیدترین جنگ‌ها بود، اسلام ظاهر گردید و در همین هنگام از فعالیت‌های زردشتیان کاسته شده و در مقابل، فعالیت‌های مسیحیان، یهودیان و صابئه فزونی یافته بود. آنها از آزادی دینی وسیعی برخوردار شده و توانسته بودند با پرداخت پول از پیوستن به‌ارتش معاف شوند، قدیس هرمز نسطوری نیز توانسته بود دیر جدیدی بر بالای کوه «کوش» و در فاصلهٔ سی مایلی شمال موصل بنا نماید، ولی دیری نپایید که لشکریان اسلام از راه رسیدند و به‌سوی «ملاطیه» در شمال رفتند. لشکریان اموی نیز در زمان خلافت یزید بن معاویه توانستند به‌ارتفاعات آناتول یورش برند و این منطقه تا زمان حکومت مروان دوم تحت تصرف آنان قرار داشت. مروان مذکور از مادری کُرد تبار زاده شده بود و چشمان آبی و موهای سرخ خود را از او به‌ارث برده بود.

پس از آن نوبت به‌عباسیان رسید تا بر منطقه چیره شوند و شهر بغداد را بسازند و در دوران خلافت آنان تجارت شکوفا شد و رهبران مذاهب و ادیان و طریقه‌های صوفیه به‌آزادی‌ای دست یافتند، که هیچ‌گاه و در هیچ دوره‌ای به‌آن دست نیافته بودند. عباسیان به‌علوم، توجه خاصی داشتند، و این باعث شد که علما دست به‌ترجمه و تألیف کتب بزنند. کوه سنجار و صحرای آن نیز جولانگاه بسیاری از ستاره‌شناسان، ریاضیدانان و جغرافیدانان بود، اما این وضعیت دیری نپایید و به‌سرعت ضعف و سستی در بین خلفای عباسی راه یافت. مناطق تحت سیطرهٔ آنان مستقل گردید و حکومت‌های جدیدی به‌وجود آمد. درگیری و اختلافات در همه‌جا، حتی به‌این منطقهٔ دورافتاده و پرت نیز رسید.

فصل اول

شیخ عُدی بن مسافر

اصل و نسب او:

تمامی تاریخ‌نگاران و زندگینامه‌نویسان اتفاق‌نظر دارند که «شیخ عدی بن مسافر»، که یزیدیان خود را بدو منتسب می‌کنند، مردی صالح، زاهد و پرهیزگار بوده است. تمامی آنان نیز تأیید می‌کنند که نسب او به‌خاندان بنی‌امیه باز می‌گردد.

اسم کامل او شیخ شرف‌الدین ابوالفضائل عُدی بن مسافربن اسماعیل بن موسی بن مروان بن حسن بن مروان است. او مرشد طریقه صوفیه معروف به‌طریقهٔ عدویه است. وی در سال ۴۶۷ هـ‌ق (۱۰۷۴ میلادی) در روستای «بیت‌فار»[۱] که در ۳۷ مایلی جنوب

---

۱) این روستا را برخی به‌اشتباه بیت‌قار نیز آورده‌اند. نام فعلی آن «خربة قنافار» است. اسماعیل‌بیک
۲۵۱

بـعلبک لبـنان واقـع است، بـه‌دنیا آمـد و پـدرش مسـافربن اسـماعیل مسلمانی معتقد بود. همو بود که به‌فرزند خود شـعائر و آداب و رسـوم اسلامی را یاد داد. مادر او زنی به‌نام «یزده» بود. منطقه‌ای که شیخ عُدی در آن به‌دنیا آمد و نشو و نما یافت، (یعنی منطقه بعلبک) در آن هـنگام تحت تصرف خلفای فاطمی مصر قرار داشت و بعدها به‌تصرف پادشاهان ایوبی درآمد.

شیخ عُدی پس از گذراندن دوران کودکی جهت کسب علم رهسپار بغداد شد و در نزد بهترین استادان روزگار، منطق و شرایع آموخت و از دوستان و همشاگردان وی در بغداد عبدالقادر گیلانی(۲) مؤسس طریقهٔ صوفیهٔ قادریه است، صفی‌الدین حاکم اربیل، پس از دیدن شیخ عُدی او را چنین وصف می‌کند: «او مردی چهارشانه، گندم‌گون تند مـزاج، بـا دو چشم سیاه کوچک است».

شیخ عُدی از اوان جوانی به‌ریاضت کشیدن و زهد معروف بوده و چون دل و جانش هوای گـوشه‌نشینی و عـزلت‌گزینی داشت، رو سـوی روستای لالش(۳) Lalish کرد، البته قبل از او، در قرن اول میلادی، برخی

☞

چول، در کتاب خود «یزیدیه درگذشته و حال» صفحهٔ ۹۳ اظهار می‌کند که اصل شیخ عدی از اطراف حلب و بعلبک است که این نیز خطاست و برخی دیگر معتقدند که اصل وی از حرّان است. در کتاب «بهجةالاسرار و معدن الانوار» آمده است که اصل او از حوران است. آن‌چه که ما گفته‌ایم، مستند و صحیح به‌نظر می‌رسد ـ مؤلف.

۲) عبدالقادر بن موسی حسینی گیلانی، مؤسس طریقهٔ قادریه (گیلانیه) و از بـزرگترین زاهـدان و صوفیان اسلامی است. او در سال ۴۷۱ هـ‌ق در گیلان غرب به‌دنیا آمد و در اوان جوانی به‌بغداد رفت و با بزرگان علم و تصوف آشنا شد و در سال ۵۲۸ هـ‌ق متولی تدریس و فتوای بغداد شد. در سال ۵۶۱ هـ‌ق در همان‌جا درگذشت، او را تألیفات فراوانی است.

۳) لالش: نام روستایی در فاصلهٔ ۳۶ مایلی شمال شرق موصل، که ارتفاع آن از سطح دریا ۲۰۰۰ پا

از مسیحیان در اطراف کوه‌هکاری[۴] گوشه‌نشینی کرده بودند. هم‌چنین قبل از او، صوفی و زاهد مشهور ابوالحسن‌علی که او نیز دارای اصلی اموی بود، بدان‌جا آمده و در همان‌جا درگذشته بود. طول روستای لالش بالغ بر دو مایل و در بین تپه‌ها پراکنده است. تعدادی از جهانگردان غربی که از آن دیدن کرده‌اند، از چشمه‌هایی که منطقه را سیراب می‌کنند، سرسبزی یک‌نواخت آن که همهٔ منطقه را در برمی‌گیرد و از آرامگاه شیخ عدی برای ما می‌گویند، که چگونه این منطقه در بهار پر از گل‌ها، پرنده‌ها، و زنبورهای عسل می‌شود و در زمستان پس از بارش برف هوا به‌سردی می‌گراید.

در آغازِ کار، شیخ عُدی در غاری مسکن گزید و از میوه‌هایی که در منطقه یافت می‌شد تغذیه می‌نمود. پیراهن خود را از پنبه‌ای که در مزرعهٔ خود به‌عمل می‌آورد، می‌بافت. به‌تدریج مردم به‌دیدار او آمده و گرداگردش جمع شدند. او در بین آنان به‌شیخ عُدی (عادی) هکاَری مشهور شد و بسیاری از بزرگان و علما به‌فضل او معترف شدند. زهد او حدیث خاص و عام گردید و تا هنگام درگذشت خود در سال ۵۵۷ هـ‌ق



است. یاقوت حموی آن را به‌صورت لیلش ثبت کرده است و می‌گوید: لیلش روستایی از نواحی شرق موصل است. شیخ عُدی بن مسافر شافعی شیخ اکراد و امام آن‌ها و فرزندانش، از اهالی همین روستا می‌باشند.

۴) هکاری یا حکاری: نام بخشی از اراضی کردستان فعلی است که به‌ایران متصل می‌شود. در گذشته‌های دور تابع امرای موصل بوده است، سپس به‌تصرف دولت عثمانی درآمد و بخشی از ایالت وان شد. در شرق آن ایران و در شمال آن «وان» و در غرب و جنوب آن موصل است. یاقوت دربارهٔ آن می‌گوید: هکاریه نام سرزمین و روستاهایی در بالای موصل و در ناحیهٔ جزیرهٔ ابن عمر است و در آن کردهایی زندگی می‌کنند که به‌آن‌ها هکاریه می‌گویند.

(یا ۵۵۵ یا ۵۵۸ هـ.ق) در سن نود سالگی یا کمتر، به‌کار وعظ و نصیحت مردم ادامه داد. پس از مرگ، در همان‌جا در هکاریه مدفون گردید.

داستان تولدش

حنبلی در کتاب «قلائدالجواهر» خود، داستان جالبی از تولد شیخ عُدی نقل می‌کند؛ ما آن را به‌جهت توضیح اهمیت او در این‌جا می‌آوریم. پدر شیخ عُدی «مسافربن اسماعیل» وارد جنگلی شد و در آن‌جا چهل سال گوشه‌نشینی کرد. روزی در خواب دید که شخصی به‌او می‌گوید: «ای مسافر، از جنگل برو و به‌نزد همسرت بازگرد و با او آمیزش کن، تا از نسل تو ولیِ و سروری بیرون آید که نام او شرق و غرب را پر کند».

مسافر با هراس از خوابِ بیدار شد و از محل انزوای خود در جنگل بیرون آمد و رهسپار خانه شد. هنگامی که خواست با همسر خود همبستر شود، همسرش از این کار خودداری کرد و به‌او گفت: تو باید به‌مسجد بروی و در آن‌جا ایستاده و با بلندترین صدا، فریاد بزنی: من مسافربن اسماعیل هستم، که امروز از جنگلی که در آن منزوی بودم بازگشتم و به‌من دستور داده شده که اسب خود را سوار شوم. هر کس امشب اسب خود را سوار شود، از نسل او ولی و سروری بیرون خواهد آمد».

حنبلی روایت می‌کند که پس از این واقعه سیصدوسه ولی به دنیا آمد.

شرح حال شیخ عُدی از زبان تذکره‌نویسان

تاریخ‌نویسان به‌جایگاه شیخ عُدی بسیار توجه نموده‌اند، خواه این مسأله به‌علت زهد و گوشه‌نشینی او بوده است، یا این که چون او، شیخ و مؤسس طریقهٔ عدویه بوده که بعدها هستهٔ دیانت یزیدیه گردید به‌او اهمیت داده‌اند. به‌هر حال بسیار ضروری است که سخن تاریخ‌نگاران و علما در شناخت مقام این شیخ را در این‌جا بیاوریم. شاید بهترین جمله‌ای را که در این‌باره می‌توانیم بیاوریم؛ سخن شیخ «عبدالقادر گیلانی» دربارهٔ مجاهدت شیخ عُدی است که می‌گوید: «اگر پیامبری با تلاش و مجاهدت به‌دست می‌آمد، عُدی بن‌مسافر آن را به‌دست می‌آورد».(۵)

۱- ابن أثیر(۶) (متوفی ۶۳۰ هـ‌ق) شیخ عدی را در کتاب خود یاد کرده و می‌گوید: «در این سال، (یعنی سال ۵۵۷ هـ‌ق،) شیخ عُدی بن مسافر زاهد درگذشت. او مقیم شهر هکّاریه از نواحی موصل بود و اصل او از سرزمین شام «شهر بعلبک» بود، که به‌موصل رفته و اهل عراق و اهالی کوهستان‌های آن نواحی از او پیروی و فرمانبرداری نمودند و به‌او اعتقاد پیدا کردند. او بسیار مشهور است».

۲- ابن خلکان(۷) (متوفی ۶۸۱ هـ‌ق) می‌گوید: نسب شیخ عُدی آن گونه که یکی از بستگان نزدیکش برایم گفت؛ چنین است: شیخ عُدی بن مسافر بن اسماعیل بن موسی بن مروان بن حسن بن مروان، مقیم شهر هکّاری، عابد و زاهد مشهور که طایفهٔ عدویه به‌او منسوب است، نام او در

---

۵) تتمة‌المختصر: ج ۲، ص ۱۰۰.
٦) الکامل فی التاریخ: ج ۱۱، ص ۲۸۹.
۷) وفیات الاعیان: ج ، ص ٤١٧.

آفاق پیچیده و خلقی بسیار پیرو او شده‌اند. اعتقاد برخی دربارهٔ او چنان فزونی یافته که او را قبله‌گاه خود قرار داده و به‌سوی او نماز می‌گذارند و به‌او به‌عنوان ذخیرهٔ خود در آخرت می‌نگرند.

شیخ عُدی با بسیاری از بزرگان مشایخ و صلحا و مشاهیر؛ نظیر عُقیل منبجی، حماد دباس، ابوالنجیب عبدالقاهر سُهروردی، عبدالقادر گیلانی و ابوالوفا حلوانی دوست و همدم بوده، سپس در کوه هکّاریه از نواحی موصل گوشهٔ عزلت گزیده و برای خود «خانقاهی» ساخت، و اهالی آن نواحی چنان به‌او گرایش پیدا کردند که همانند آن اقبال برای دیگر خانقاه‌داران دیده نشده است. محل تولد او در روستایی به‌نام «بیت‌فار»[۸] از نواحی بعلبک بود و خانهٔ زادگاه او، اکنون زیارتگاه است».[۹]

او در سال ۵۵۷ هـ‌ق و به‌گفتهٔ برخی دیگر در سال ۵۵۵ هـ‌ق، در شهر هکاریه درگذشت و در خانقاه خود به‌خاک سپرده شد. قبر او در نزد پیروانش از زیارتگاه‌های مهم و معتبر است. نوادگان او تاکنون در همان‌جا ساکن هستند و نیابت او را به‌عهده دارند و راه او را ادامه می‌دهند. پیروان او هم‌چون روزگار شیخ، به‌آنان اعتقاد فراوان دارند و آنان را بسیار گرامی می‌دارند.

ابوالبرکات بن المستوفی در تاریخ اربیل، از او یاد می‌کند و نام او را در فهرست کسانی قرار می‌دهد که به‌اربیل وارد شده‌اند و حاکم اربیل مظفرالدین می‌گوید: «هنگامی که کودک بودم، شیخ عُدی بن مسافر را در

---

۸) در وفیات الاعیان نیز به‌اشتباه «بیت‌قار» آمده است.

۹) در زمان ابن‌خلکان، یعنی در قرن هفتم هجری.

موصل دیدم، او پیرمردی چهارشانه، گندم‌گون بود و مردم از پرهیزگاری او فراوان می‌گفتند. شیخ عُدی (رحمه‌الله) در سن نود سالگی درگذشت».

۳- عمربن الوردی[۱۰] (متوفی ۷۳۲ هـ‌ق) می‌گوید: «در این سال، یعنی سال ۵۵۷ هـ‌ق، در ماه محرم، شیخ زاهد عدی بن مسافر در شهر هکّاریه درگذشت... شیخ ابومحمد عبدالله بطایحی دربارهٔ او می‌گوید: شیخ عُدی به‌گونه‌ای بود که چون به‌سجده می‌رفت، از شدت مجاهده می‌شد صدای حرکت مغز او در سرش را، هم‌چون صدای افتادن سنگی در درون کدوی خشکیده‌ای، شنید. او در آغاز کارش به‌تنهایی در غارها و کوه‌ها و بیابان‌ها، به‌انواع مجاهده با نفس و ریاضت مشغول بود، تا آن‌جا که کوه‌ها، جانوران و درندگان با او اُنس و اُلفت گرفتند. او یکی از کسانی بود که پیشتاز تربیت مریدان حقیقی در سرزمین شرق بود و سیر و سلوک و کشف مشکلات حالات آن‌ها را به‌عهده گرفته بود».

۴- شمس‌الدین ذهبی (متوفی ۷۴۶ هـ‌ق)[۱۱] در حوادث سال ۵۵۷ هـ‌ق، او را در دو سطر چنین یاد می‌کند: «شیخ عارفان؛ عُدی بن مسافر هکاری زاهد، که عمر او به‌نود سال می‌رسد».

۵- ابومحمد یافعی[۱۲] (متوفی ۷۶۸ هـ‌ق) می‌گوید: در این سال، شیخ بزرگ، ولی مشهور، صاحب فتوحات ظاهره و احوال باهره، معارف و اسرار، کرامات و انوار، مقامات و مواهب بسیار، نفس‌های صادق و آیات خارق؛ عُدی بن مسافر شامی هکاری زاهد درگذشت. او دوست

---

۱۰) در کتاب او: تتمه المختصر و در ذیل حوادث سال ۵۵۷ هـ‌ق.

۱۱) کتاب: دول الاسلام، شمس‌الدین ذهبی، صفحهٔ ۵۱.

۱۲) مراةالجنان و عین‌الیقظان، یافعی ج ۳، ص: ۳۱۳.

شیخ عقیل منبجی و شیخ حماد دباس بود. طایفهٔ عـدویه بـه‌او مـنسوب هستند. نام او در شهرها پیچیده و خلق بسیاری بدو اعتقاد پیدا کرده‌اند و به‌زیارت او به‌کوه هکاریه می‌روند، اما او از آنان دوری می‌جسته است. او برای خود در آن‌جا خانقاهی ساخت. قبر او نیز در همان‌جاست. مزارش یکی از زیارتگاه‌های معروف است که مردم به‌زیارت آن می‌روند و از آن بهره می‌جویند.

۶- المقریزی تاریخ‌نویس (متوفی ۸۴۵ هـ.ق) در کتاب خود؛ الخطط المقریزیه،[۱۳] از خانقاه عُدویه یادی به‌میان آورده، در این‌باره می‌گوید: «خانقاه معروفی در قرافهٔ مصر، منسوب به‌شیخ عُدی بـن مسـافر[۱۴]... قریشی اموی است. شیخ عدی با تعدادی از مشایخ نظیر عقیل منبجی و حماد دباس و عبدالقادر گیلانی دوست و همنشین بود، سپس راهی کوه هکاریه در منطقهٔ موصل شد و در آن‌جا برای خود خانقاهی گـزید، کـه مردم اعتقاد زیادی به‌آن پیدا کردند و چون درگـذشت، در خـانقاه خـود به‌خاک سپرده شد. برادرزاده‌اش که شمس‌الدین نام داشت، به‌مصر آمد و...».

۷- ابن العماد[۱۵] (متوفی ۱۰۸۹ هـ.ق)، می‌گوید: « اگرنام او را در برابر شیر درنده بگویی، می‌ایستد و اگر در برابر دریای توفانی بگـویی، آرام می‌گیرد. شیخ صدیق‌بن محمد مقری که پدرش به‌المـدوّخ مـعروف

---

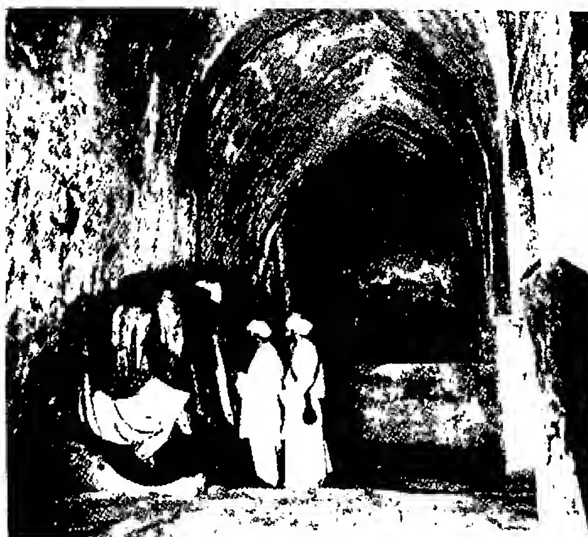
۱۳) خطط مقریزیه، مقریزی، ج ٤، ص: ۳۰۵.

١٤) هرچند که خانقاه به‌نام او معروف است، اما او در مصر به‌خاک سپرده نشد، بلکه برادرزاده‌اش در آن مدفون است.

۱۵) رجوع کنید به‌دو کتاب: «لواقح الانوار فی طبقات السادة الاخیار» و «طبقات الوسطی».

بود، در کتاب خود: «الوسیلة الجامعه» به‌همین موضوع اشاره می‌کند؛ آن‌جا که می‌سراید:

«بجاه عدیٍّ ذلک ابن مسافر
به تسکُنُ الامواجُ فی لجج البحرِ
وان قلتهُ للّیث لم یخطُ خطوة
ولا الشبر من قاع ولا القاع من شبرِ»(۱۶)



«آرامگاه شیخ عُدی در لالش» سال ۱۹۴۲ میلادی

---

۱۶) رجوع کنید به‌کتاب: الطبقات الکبری، ابن عماد، ج ۱، ص ۱۹.

به‌منزلت عدی بن مسافر، که نام او امواج توفانی دل دریاها را آرام می‌کند. نام او را اگر به‌شیر درنده بگویی؛ قدمی جلوتر نخواهد گذاشت.

۸- عبدالوهاب شعرانی (متوفی ۹۷۳ هـق)، او را در دو کتاب خود مدح و ثنای بسیار گفته و چنین نوشته است: او در آغاز کار خود، مدت زمانی را در غارها، کوه‌ها و بیابان‌ها، به‌تنهایی گذراند و خود را به‌انواع مجاهدت‌ها ریاضت داده. او در سرزمین شرق اولین کسی بودکه اقدام به‌تربیت مریدان صادق نمود و راه سیر و سلوک در پیش گرفت.(۱۷)

کرامات شیخ عُدی

کرامات بسیاری به‌شیخ عُدی نسبت داده شده است، تا آن‌جاکه برخی از آن‌ها به‌نوعی غلو است. به‌هر حال مطالب مندرج در کتب، بسیار کمتر از آن چیزی است که طایفهٔ یزیدیه به‌او نسبت می‌دهند. ما جهت شناساندن او، برخی از این کرامات را می‌آوریم، تا ما را در فهم و درک نظریات یزیدیه دربارهٔ او یاری کند. گفتنی است که کرامات بسیاری به‌صوفیه و زاهدان نسبت داده می‌شود، که اگر همین کرامات بر اهل صوفیه و زهّاد عرضه شود، آن را نمی‌پذیرند، که این خود نشانهٔ میزان اعتقاد مردم به‌این بزرگان است.

● ابن‌الوردی سخن خادم شیخ عُدی را نقل کرده و می‌گوید: «هفت

۱۷) کسانی دیگر نیز به‌ذکر شرح حال او پرداخته‌اند، مانند: ابن الفرات در کتاب تاریخ خود و ابوالفدا در کتاب مختصر و غیره.

سال به‌او خدمت کردم و کرامات بسیاری از او دیدم. یکی از آن‌ها: روزی بود که بر دست‌هایش آب می‌ریختم. پس به‌من گفت: چه می‌خواهی؟ گفتم: می‌خواهم که قرآن را حفظ کنم، زیرا که من به‌غیر از سورهٔ فاتحه و سورهٔ اخلاص، سورهٔ دیگری حفظ نیستم و حفظ آن برایم بسیار دشوار است. پس شیخ بر سینه‌ام زد که در همان لحظه همهٔ قرآن را حفظ کردم.

● روزی به‌او گفتم: آقا و سرورم، می‌خواهم که چیزی از غیب به‌من نشان دهی. پس دستمال خود را به‌من داد و گفت: آن را بر صورتت بگذار و من آن را بر صورتم گذاشتم، پس به‌من گفت: آن را بردار و من آن را برداشتم که فرشتگان کاتب اعمال را دیدم و مشاهده کردم که چگونه اعمال خلایق را می‌نویسند. سه روز بر این حال بودم، تا این که عیشم به‌هم خورد. پس به‌نزد شیخ شکایت بردم و کمک خواستم. او دستمال خود را بر صورتم گذاشت، چون آن را برداشتم، تمامی آن حالت مرتفع گردید.

● روزی شیخ عُقیل منبجی، شیخ عُدی را برایم وصف می‌کرد و در آن‌باره بسیار سخن می‌گفت. پس گفتم: آقای من، آیا ممکن است او را به‌من نشان دهی؟ پس آینه‌ای به‌دستم داد و به‌من فرمود که در آن نگاه کنم. پس به‌چهرهٔ خود نگریستم. اندکی بعد چهره‌ام ناپدید شد و چهرهٔ شخص دیگری برایم ظاهر شد که به‌وضوح او را می‌دیدم و چیزی از چهرهٔ او برایم مخفی نمانده بود. پس شیخ عُدی در آینه، به‌من گفت: تو را سفارش می‌کنم نسبت به‌شیخ عُقیل مؤدب باش. ساعتی دراز همچنان او را می‌دیدم، تا این که از نظرم پنهان و دوباره صورتم نمایان شد.

● روایت شده است که او می‌توانست شبی دوبار قرآن را ختم کند.

● حنبلی در کتاب: قلائد خود گوید: یزیدیان برخی کرامات را به‌شیخ عُدی بن مسافر نسبت می‌دهند؛ از آن‌جمله چیزی است که ابوالبرکات بن مسافر روایت می‌کند: روزی سی درویش به‌نزد عمویم شیخ عُدی آمدند ده تن از آنان به‌او گفتند: ای سرور ما، گوشه‌ای از حقیقت را برای ما بازگو کن. هنوز شیخ شروع به‌سخن نکرده بود که این ده تن به‌آب تبدیل شدند. ده تن دیگر از آنان به‌شیخ گفتند: ای سرور ما، از حقیقت محبت برایمان بگو. شیخ تازه شروع به‌سخن گفتن کرده بود که همه بر زمین افتادند و کالبد تهی کردند. ده درویش باقی‌مانده، از شیخ خواستند که حقیقت فقر را برایشان شرح دهد. پایان کار آن‌ها بدین‌گونه بود که جامه‌هایشان از تن فرو افتاد و برهنه از نزد او بیرون آمدند..

● حنبلی از حافظ ذهبی نقل می‌کند: شیخ عُدی در دامنهٔ کوه، مزرعهٔ کوچکی داشت و خود آن را شخم می‌زد و می‌کاشت. غذای خود را از گندم آن تهیه می‌کرد. در آن‌جا پنبه می‌کاشت و تن‌پوش خود را از آن تهیه می‌کرد. مالی را از کسی قبول نمی‌کرد. بسیار روزه می‌گرفت، به‌طوری که روزه‌ای را به‌روزهٔ دیگری متصل می‌کرد، تا آن‌جا که برخی گمان کردند؛ شیخ آن‌ها هرگز غذا نمی‌خورد و چون این خبر به‌گوش او رسید، در حضور برخی از آنان، غذا خورد.

● روایت شده است: هنگامی که مادر او به‌وی حامله شد، همهٔ اولیا در حالی‌که او هنوز در شکم مادرش بود، بر او سلام کردند و هنگامی که از شکم مادر بیرون آمد، جواب سلام آن‌ها را داد و از همان کودکی با آن‌ها دوست شد.

● بر پایه‌ی اعتقادات یزیدیه[۱۸]، معجزهٔ تولد شیخ عدی از والدینی کهنسال بدین‌گونه نقل شده‌است: او در سن پانزده سالگی، به‌دنبال سرنوشت خود رفته و از وطن خود مهاجرت کرد و بعد از گذشت پنج سال، در شبی از شب‌ها و در زیر سایهٔ مهتاب، هنگامی که سوار اسب خود بوده و در برابر گوری قدیمی ایستاده بوده، پیامبری به‌او الهام می‌شود و شبحی از دل زمین بیرون آمده و جلوی او می‌ایستد، که به‌اندازهٔ دو شتر بوده و طول دست‌هایش به‌هشت پا می‌رسیده و سری هم‌چون گاومیش و پشمی بلند و خشن و چشمانی بزرگ و گرد هم‌چون چشمان گاونر، که به‌رنگ سبز می‌درخشید و پوستی سیاه و تیره داشته. با این همه، این شبح شبیه انسان بوده است.

در این هنگام قبر چنان بزرگ می‌شود که به‌ابرها رسیده و شکل مناره به‌خود گرفته و شروع به‌لرزیدن می‌نماید. شیخ عُدی در حالی که از ترس آن‌چه می‌دیده می‌لرزید پایش به‌آفتابهٔ آبی که نزدیکش بوده خورده، سپس شبح به‌جوانی زیباروی که دمی هم‌چون طاووس داشته تغییر شکل داده و جوان به‌او گفته: «نترس، فقط این مناره خواهد ریخت و همهٔ جهان را ویران خواهد کرد، ولی تو و کسانی که به‌تو گوش فرادهند، آزاری نخواهند دید و شما بر ویرانه‌ها حکومت خواهید کرد. من ملک‌طاووس[۱۹] هستم و تو را برگزیدم تا دیانت حق را در جهان اعلام کنی».

سپس ملک‌طاووس روح شیخ عُدی را گرفته و به‌آسمان برده و

---

18) Thte Yazidis. Johns Guest. London and Newyork 1987. P 31.

۱۹) منظور شیطان است و ملک در این‌جا با فتح لام است.

هفت سال در آن‌جا نگاه‌داشته، در حالی که کالبد شیخ عُدی در قبر دراز کشیده بوده، خداوند حقیقت کامل را به‌او یاد داده و هنگامی که روحش از ورود مجدد به‌کالبد او خودداری می‌کرده، آب ریخته شده از آفتابه هنوز خشک نشده بوده است[۲۰].

معتقدات یزیدیه توضیح می‌دهد که چگونه عُدی پیامبر، که مجهز به‌معجزات بود، در روستای لالش مستقر شد و توانست کُردهای سرکش هکّاری را هدایت کند، به‌طوری که همهٔ آنان عاقبت به‌او ایمان آورده و اطراف او گرد آمدند. او قوانین عقیدتی آنان را پایه‌گذاری کرد و گروه‌های مؤمنین را مشخص کرد و شکل و شمایلی را که باید به‌آن شکل درآیند، برایشان تعیین نمود.

یکی از سفارش‌های شیخ عُدی به‌پیروانش، دوری از کتاب‌ها بود، که این وصیت باعث انتشار بی‌سوادی در بین جامعهٔ یزیدی گردید و به‌همین علت است که آنان عادات و اعتقادات خود را شفاهی و سینه‌به‌سینه منتقل کرده‌اند، که این باعث مخفی ماندن عقاید آنان و گمراهی کسانی شده است که در مذهب آنان تحقیق می‌کرده‌اند. از سوی دیگر این کار باعث تغییر برخی عقاید آنان نیز گشته است، ولی آنان با این‌همه به نگاه‌داری برخی از کتاب‌های منسوب به‌شیخ عُدی نظیر کتاب: «ترتیل الوحی» پرداختند که این کتاب در سال ۱۸۵۳ برای اولین‌بار چاپ گردید[۲۱].

---

۲۰) این داستان برگرفته از قصهٔ عُزیر در قرآن کریم است. رجوع کنید به: «معجم‌اعلام القرآن».

۲۱) نسخه‌ای از این کتاب یافت نشد، اما ترجمهٔ انگلیسی آن در پیوست کتاب سابق‌الذکر یعنی The yazidis موجود است.

شیخ عُدی هم‌چنین رساله‌ای به‌نام: «اعتقاد أهل السنة والجماعة»[۲۲]، در باب علم توحید داشته است، که از متن این رساله می‌توان با افکار او آشنایی پیدا کرد و دید که شیخ عُدی در این رساله چگونه به‌شیطان حمله می‌کند و او را اساس و پایهٔ شر و بدبختی در این دنیا می‌داند، که البته این عقاید را یزیدیان به‌هیچ‌وجه نمی‌پذیرند.

جانشینان و یاران شیخ عُدی

پس از درگذشت شیخ عُدی، پیروان او دچار سرگردانی شده و در پی یافتن کسی برآمدند که بتواند در رهبری مردم و موعظه کردن آنان، جانشین او شود. با آنکه برخی از خویشاوندان شیخ، همان‌طورکه توضیح خواهیم داد، جانشین او شدند، اما این فرقه به‌سرعت دچار انحراف و فساد گردید و افکار و عقاید قدیمی که در درون افراد نهفته و در ضمیر ناخودآگاه آن‌ها محفوظ بود، بر آنان مسلط گردید و با این تحول جدید، این عقاید دوباره زنده شد.

جانشینان و یاران شیخ عُدی، افرادی نیمه‌خدایی هستند که در اساطیر یزیدیه همراه با فرشتگان و ملک‌طاووس در آفرینش جهان نام آنان برده می‌شود.

یزیدیان منسوب به‌شیخ عُدی‌بن مسافر اموی، به‌تدریج میراث فرهنگی خود را احیا کردند و به‌اصل زردشتی خود، یعنی مذهبی که قبلاً

۲۲) این رساله با تحقیق عدوانی و نعمه، در سال ۱۹۷۵، در بغداد چاپ و منتشر شده است.

به آن معتقد بودند بازگشتند. آنان پس از آن که ظاهراً به‌اسلام گرویدند، معتقد به‌امامت یزید و سپس معتقد به‌الوهیت او شدند. تعدادی از خدایان را با او شریک نمودند. و شروع به‌پرستش او و بقیهٔ خدایان کردند. البته آنان شیخ عُدی را فراموش ننموده، و مقام او را در بالاترین رتبه در اعلیٰ علیین قرار دادند.

یزیدیان معتقدند که اولین خلیفه پس از شیخ عُدی، برادر او صخربن مسافر است. او به‌لالش نیامد، در حالی که در روستای خود در «بیت‌فار» در بقاع ساکن بود. رهبری آنان را به‌عهده داشت. این در حالیست که لخمی در: «بهجة الاسرار»، در اثنای سخن از مناقب سید عبدالقادر گیلانی، می‌گوید: اولین جانشین شیخ عُدی که رهبری و سرپرستی فرقهٔ عُدویه را به‌عهده گرفت، برادرزادهٔ شیخ عُدی، ابوالبرکات بن صخر بن مسافر بود. از شیخ عُدی نقل می‌کنند که گفت: «ابوالبرکات جانشین من است». شیخ عُدی در هنگام زنده بودن، او را گرامی و بزرگ می‌داشته و دربارهٔ او می‌گفته: ابوالبرکات از کسانی است که از ازل دعوت شده و از پیشی جستگان به‌سوی حضرت بوده».

سخاوی می‌گوید: «... شیخ ابوالبرکات بن صخر، که پدر این خاندان بود، در نزد عمویش عُدی بن مسافر در جایی معروف به‌لالش در کوهستان هکاریه اقامت گزید». شیخ ابوالبرکات از «بیت‌فار» به‌نزد عمویش آمده و در تمام عمر او یار و همدم وی گردید و پس از درگذشت شیخ عُدی، جانشین او در خانقاه‌اش شد. در این مقام بود، تا آن که در سنین کهنسالی درگذشت و در کنار قبر عمویش به‌خاک سپرده شد.

آرامگاه او اکنون زیارتگاه است. پسرش عُدی بن ابوالبرکات که در نزد پدر تحصیل کرده بود و در مناقب و فضایل همانند پدر بود، جانشین او گردید. او هم‌چون پدرش، مردی صالح و نیکوکار بود و توانست جانشین خوبی برای پدرش باشد و ساکنان کوهستان هکاریه و اطراف آن را موعظه و ارشاد نماید. او مردی زنده‌دل، دین‌دار و ظریف بود. نیکوکاران را دوست می‌داشت و به‌علما احترام می‌گذاشت. او هوشمند، محبوب و متواضع بود.

پس از درگذشت عُدی، شیخ حسن بن ابوالبرکات، ملقب به «تاج‌العارفین»، جانشین او شد. در دورهٔ او بود که فرقهٔ عُدویه گمراه و منحرف گردید و فساد و گمراهی و ضلالت در آن‌ها راه یافت. حاکم موصل «بدرالدین لؤلؤ ارمنی» از نفوذ شیخ حسن ترسید، پس او را گرفته و در بند کرد و چون می‌ترسید کردها علیه او شورش کنند، او را با تسمه‌ای سیمین خفه کرد. شیخ حسن مذکور، همان مؤلف: «مصحف رش» و دومین خدا از خدایان هفتگانه است که در نزد آنان به‌نام «دردائیل» نامیده می‌شود. آمده است که او به‌بصری معروف گردید و برخی گمان کردند که او همان «حسن بصری» و دارای گنبدی در میان گنبدهای اطراف قبر شیخ عُدی است.

ابن شاکر، شرح حال او را نوشته و می‌گوید: «شمس‌الدین ابومحمد حسن بن عُدی بن ابوالبرکات بن صخر بن مسافر، شیخ اکراد، و ملقب به‌تاج‌العارفین است».

سخاوی در «تحفه‌الاحباب» می‌گوید: «پس از او، برادرش صخر، جانشین او شد و فرزندانش در جاهای مختلف پراکنده شدند. مردم

به‌سوی آنان روی آوردند و یکی از آنان به‌نام شیخ شمس‌الدین بن ابوالمفاخر عُدی... در موصل اقامت گزید».

ابن شاکر نیز دربارهٔ او می‌گوید: «شمس‌الدین حسن از علمای زیرک و هوشمند و بافضل و ادب بود که شعر و تألیفاتی در باب تصوف دارد. پیروان و مریدانی دارد که دربارهٔ او مبالغه می‌کنند».

ذهبی می‌گوید: فرق بین او و شیخ عُدی، هم‌چون فرق بین سر آدمی و پای اوست. گرامی‌داشت او از طرف پیروان فرقهٔ عُدویه(۲۳) تا آن‌جا بود که روزی واعظی بر شمس‌الدین وارد شد و شروع به‌وعظ و نصحیت او کرد، تا آن‌جا که دل‌نازک شد، گریست و بی‌هوش شد. کردها به‌واعظ حمله کرده و او را کشتند. چون شیخ حسن به‌هوش آمد، او را دید که در خون خود می‌غلتد. گفت: این چه‌کاری بود؟ گفتند: این سگ را چه رسد که سرور ما، شیخ را بگریاند. شیخ به‌خاطر حفظ مقام و منزلت خود خاموش شد.

شیخ شمس‌الدین در پنجاه و سه سالگی، در سال ۶۴۸هـ.ق، کشته شد. در بین کردها طوایفی هستند که معتقدند او کشته نشده است و بازخواهد گشت. در نزد آن‌ها زکات و مال نذری جمع شده است و منتظر بازگشت او هستند.

از تألیفات او: «محکُّ الایمان» و «الجلوة لأرباب الخلوة» است که بنا به گفتهٔ ابن طولون، شش سال خلوت گزید تا توانست آن را بنویسد. دیوان شعری دارد که در آن اشعاری در باب وحدت وجود است. از آن‌جمله

---

۲۳) فرقهٔ عدویه: فرقهٔ صوفیانه منسوب به‌شیخ عُدی بن مسافر.

است این ابیات[۲۴].

وقــد عــصيتُ اللَّــواحـي في محبَّتها
و قــلتُ، كــفُّوا فــهتكُ السرّ أليقُ بي

في عشـــق غــانيةٍ في طــرفها حَــوَرُ
في ثـغرها شـنبٌ، و جـدى مـن الشـنب

فــنيتُ عــني بها يـا صـاحِ إذ بـرزت
وغــبتُ إذ حــضرتْ حــقاً ولم تــغبِ

وصرتُ فـــرداً بـــلاثانٍ أقــومُ بــهِ
وأ صــبحَ الكــلُّ و الأكـوانُ تـفخرُ بي

و كـــل مَــعناي مــعناها، و صــورتُها
كــصورتي، و هــي تُـدعى إبـنتي و أبي

« در راه عشق و محبت او، از اندرزها سرپیچی کردم و گفتم: بس کنید، که پرده‌دری برایم شایسته‌تر است».

«در عشق، دلبر سیاه چشمی که لب و دهانش، مرا به‌وجد آورده‌است».

«ای هوشیار، چون ظاهر شود، در او فنا می‌شوم و اگر به‌راستی حضور یابد، در او غیب می‌شوم، هرچند که او هیچ‌گاه غیب نمی‌شود».

«و اکنون یگانه‌ای شدم که دومی ندارد و کون و مکان به‌من افتخار می‌کند».

«هر معنای من، معنای اوست و صورت او همچون صورت من

۲۴) فوات الوفیات: جلد اول، ص ۳۳۵-۳۳۶.

است. او گاهی دخترم و گاهی پدرم خوانده می‌شود».

الحکمةُ أن تشرب من الحانات　　خمراً قُرنت بسائر اللذاتِ

من کفّ مهفهفٍ متی تُلیت　　آیاتُ صفاته بَدَت من ذاتي

«حکمت آن است که از میکده سیراب شوی، چون که همهٔ لذات با می آمیخته گردیده است».

«از کف دلبری که معجزهٔ صفات آشکار شدهٔ او، از ذات من ظاهر می‌شوند».

سَطا وَلَهُ في مذهب الحبّ أن یسطو　　ملیحٌ له في کلّ جارحةٍ قسطُ

و من فوقِ صحنِ الخدّ للنقط غایة　　تدلّ علی ما یفعلُ الشکلُ و النّقطُ

«آن زیباروی تمکین، دلم را ربود و در مذهب عشق، ربودن حق اوست. در هر اندامی از اندام‌هایم او را بهره‌ای هست»

«و بر بالای گونهٔ او، خال او هدفی دارد و بلایی را که خط و خال بر سر عاشقان می‌آورد، نشان می‌دهد».

امروزه، قبیله‌ای که اصل و نسب آن‌ها به‌شیخ حسن می‌رسد، متولی ادارهٔ جامعهٔ یزیدیان بوده و حفاظت از اصول دیانت یزیدیه و آموزش سرایندگان مذهبی (قوال‌ها) را برعهده دارند. برخی از خاندان‌های این قبیله در روستای «بحزاني»(۲۵) زندگی می‌کنند.

یکی دیگر از جانشینان شیخ عدی، شرف‌الدین است که یزیدیان در دو کتاب خود نامی از او نبرده‌اند. کسی دیگر نیز نام و نسب او را نیاورده است، البته به‌جز ابن‌العبری که در کتاب خود: «تاریخ مختصرالدول» در

---

۲۵) این روستا در کنار بعشیقا و به‌فاصلهٔ ده دقیقه راه از آن، در شمال عراق می‌باشد. در آن زیارتگاه‌ها و خانه‌های شیوخ و رؤسای یزیدیان قرار دارد.

وقایع سال ۶۵۵ه.ق، نام او را شرف‌الدین محمدبن شیخ عدی ذکر می‌کند و می‌گوید: «... و اما پسر شیخ عدی به‌خَرتَبِرتَ[۲۶] رفت تا به‌سلطان عزالدین[۲۷] بپیوندد».

احمد تیمور معتقد است که این شرف‌الدین، فرزند شیخ حسن است که سابقاً ذکر او رفت، زیرا که شیخ عُدی فرزندی برجا نگذاشت و شاید او پس از کشته شدن پدرش در موصل به‌رهبری این طایفه رسیده باشد. گست Guest معتقد است: او هنگامی که در کنار ترک‌ها با مغول‌ها می‌جنگید، کشته شد و پس از مرگش به‌عنوان قدیس شناخته شد. اهل سنجار به او اعتقاد فراوان دارند[۲۸].

یکی دیگر از اعضای این خانواده زین‌الدین است، که سخاوی در «تحفةالاحباب» هنگام سخن از قبر او، در قرافة الصغری[۲۹] از او یاد می‌کند و می‌گوید: «شیخ صالح و عارف و محقق ربانی، شیخ‌الشیوخ اسلام، زین‌الدین ابوالمحاسن یوسف بن شرف‌الدین محمدبن حسن بن عدی بن ابوالبرکات بن صخر بن مسافربن اسماعیل بن موسی بن حسن بن مروان بن الحکم بن أبی العاص بن أمیه بن عبد شمس».

سپس ذکر نمود که او در سال ۶۹۷ هجری قمری درگذشت و این که او به‌شام درآمد و در آن‌جا او را گرامی داشتند و به امیری شناختند، اما

---

۲۶) خرتبرت: نامی ارمنی است؛ بر قلعه‌ای اطلاق می‌گردد که به‌نام قلعهٔ زیاد معروف است و در دورترین نقطهٔ دیار بکر قرار دارد. امروزه به‌آن خربوت می‌گویند.

۲۷) سلطان عزالدین کیکاووس از پادشاهان سلجوق روم، که پایتخت آنان شهر قونیه بود.

۲۸) شرف‌الدین را آرامگاهی کوچک در قلهٔ کوه «شلمیران» است و نیز آرامگاهی بزرگ‌تر در پایین کوه دارد. هر دو آرامگاه را از کمک‌های مالی‌ای که به‌نام او گرد آمده است، ساخته‌اند.

۲۹) خانقاهی که شیخ زین‌الدین در آن به‌خاک سپرده شد، به‌نام خانقاه شیخ عُدی بن مسافر و خانقاه عدویه معروف بود. بعدها خانقاه قادریه نامیده شد. اکنون عامهٔ مردم آن را مسجد علی می‌گویند.

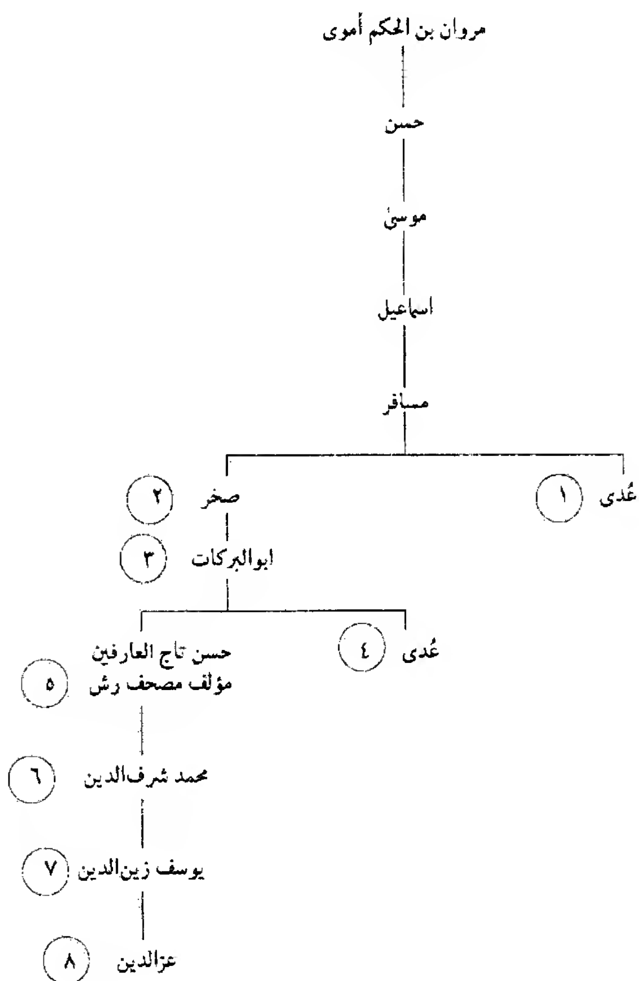
این او را خوش نیامد و به‌جامهٔ پادشاهان درآمد و اقدام به‌خرید و نگهداری اسبان و کنیزکان و خدمتکاران و لباس‌ها و جامه‌های فاخر و گرانبها نمود، سپس بر جان خود ترسید و پسرش عزالدین را در آن‌جا گذاشت و خود به‌قاهره رفت و در آن‌جا اقامت گزید. در آن‌جا نیز او را گرامی داشتند.

ابن حجر در کتاب: «الدُّرر الکامنه»، از عزالدین مذکور یاد نموده و می‌گوید: «امیرعزالدین کردی، نوهٔ دختری شیخ عدی است، که به‌شام آمد و به امیری رسید. قوم او از جاهای دوردست به‌نزدش می‌آمدند و با پرداخت اموال به او نزدیک می‌شدند، سپس شایع شد که آن‌ها قصد قیام علیه سلطان را دارند، به‌همین جهت سلطان ناصر، یزیدیانی را که در قرافهٔ مصر بودند، دستگیر کرد. «تنکز» حاکم دمشق، عزالدین را در قلعه زندانی کرد تا از پیروانش دور شود».

احمد تیمور پس از بررسی تاریخ رهبران یزیدیه، معتقد است که این طایفه، پس از آن که در دوره‌ای از تاریخ، یک طریقهٔ صوفیه بودند، به‌تدریج تبدیل به‌گروهی شورشی شدند که در پی به‌دست آوردن پادشاهی بودند و اگر با مخالفت شدید پادشاهان و امرا برخورد نمی‌کردند، دارای جایگاهی می‌شدند که با جایگاه امروزهٔ آنان متفاوت می‌بود.

یکی از یاران اولیهٔ شیخ عدی که در نزد افراد طایفه محترم و گرامی است، شیخ شمس‌الدین است، که آرامگاه او نزدیک آرامگاه شیخ عدی است. نوادگان او یکی از سه قبیلهٔ شیوخ یزیدیه‌اند.

شجره‌نامهٔ شیخ عُدی و سایر رهبران یزیدیه



و دیگر شیخ ابوبکر است، که منسوب به‌پدرش مسافر است. در نتیجه او نیز اموی و آرامگاه او در لالش است.

باید افزود که نیاکان یزیدیان معتقد به‌دینی مخالف با ادیان توحیدی بودند. اعتقادات آنان نسل به‌نسل منتقل شده و برجای مانده است، که از مشخص‌ترین آن‌ها، اعتقادات زرتشتی است که در دورهٔ شیخ عُدی بن مسافر به‌دین مبین اسلام درآمده‌اند.

قبیلهٔ تریاها همزمان با ظهور اسلام مهاجرت کردند و افراد آن در اطراف موصل سکونت گزیدند و در بین کردهای یزیدی زندگی کردند. در زمان شرف‌الدین ابوالمفاخر عُدی به‌دین اسلام گرویدند، بدون آن که اعتقادات پیشین خود را، به‌ویژه دربارهٔ حلول و تناسخ فراموش کنند. به‌همین علت بود که بعدها به‌دوگانه‌پرستی قدیم خود، یعنی پرستش خدای خوبی و خدای شر و پلیدی بازگشتند، سپس برای خود برخی بدعت‌های به‌دور از اسلام و مسیحیت و یهودیت گذاشتند و دینی آمیخته با تمامی ادیان سابق، به‌ویژه دین زردشتی برای خود ایجاد کردند، ولی هم‌چنان با نگاه تقدیس و احترام و بزرگی به‌شیخ عُدی بن مسافر نگاه کرده و او را انسانی فوق‌العاده می‌دانسته‌اند که شایسته نیست مخلوق باشد. چنین بود که دین جدید آنان، که دربارهٔ آن سخن خواهیم گفت، به‌وجود آمد.

شیخ عُدی از دیدگاه یزیدیان

اسماعیل‌بیک یکی از رهبران این طایفه، در نیم قرن پیش می‌گوید: «در روز قیامت، شیخ عُدی همهٔ یزیدیان را بر روی سینی‌ای که بر سر نهاده، حمل می‌نماید و وارد بهشت شده و گناهان اندک پیروان او بدون حساب و کتاب و شکنجه و عذاب آمرزیده می‌شود».[۳۰]

جان گست[۳۱] معتقد است که شیخ عُدی در نزد یزیدیان هم‌چون پیامبر، محترم و گرامی است یزیدیان او را از پیامبر نیز بالاتر می‌دانند و برخی از آن‌ها معتقدند که او از لاهوت است. برخی دیگر معتقدند که او وزیر خداست و این‌که امور زمین و آسمان باتدبیر او انجام می‌شود. یا این که می‌گویند: حکم آسمان در دست خدا و حکم زمین در دست شیخ عُدی است او شریکی عزیز در نزد خداست، که خواستهٔ او رد نمی‌شود، بلکه او روحی مقدس و پاک کنندهٔ جان‌هاست. اوست که بر انبیا فرود می‌آید و حقایق دینی را به‌آنان وحی می‌کند. آنان را از غیب آگاه می‌کند. به اعتقاد آنان هیچ‌گاه زمین از پیامبر خالی نمی‌شود.

عقاید یزیدیه دربارهٔ شیخ عُدی در معتقدات سه گروه خلاصه می‌گردد، که تمامی این گروه‌ها اعتقادی به‌این که او زاهد متصوفی بوده، ندارند.

گروه اول: گروهی غلّو کننده هستند که شیخ عُدی را خود خدا می‌دانند.

گروه دوم: گروهی هستند که می‌گویند: او شریک خدا در الوهیت

---

۳۰) کتاب: «الیزیدیه قدیماً و حدیثاً» ـ اسماعیل‌بیک، ص ۹۵.

31) The Yezidis, Johns Guest P:15.

است، به‌طوری که حکم آسمان در دست خدا و حکم زمین در دست شیخ عُدی است.

گروه سوم: گروهی هستند که می‌گویند: او نه خدا و نه شریک خداست، اما در نزد خدا به‌منزلهٔ بزرگترین وزیر است، که فرمانی بدون رأی و مشورت او از سوی خدا صادر نمی‌شود.

مقبرهٔ شیخ عُدی

پیش از این دیدیم که روستای محل سکونت شیخ عُدی، روستای لالش است، هرچند که او در آغاز کار، در یکی از غارها سکونت داشت، آورده‌اند: او برای خود خانقاهی ساخت و عاقبت در همان‌جا دفن شد، اما نظریات دربارهٔ اصل این بنا متفاوت است. در بسیاری از آن‌ها غلو آشکار مشاهده می‌شود. ما سعی می‌کنیم که این نظریات را مطرح نموده و به‌نتیجه برسیم.

سید عبدالرزاق حسنی[۳۲]، در نیمهٔ سال ۱۹۲۵ میلادی، به‌هدف خواندن رموز و نقوش کتیبه‌ها به‌بازدید مرقد شیخ عُدی رفت، اما به‌دلایلی که ذکر نمی‌کند، موفق به‌خواندن و حل تمامی رموز و نقوش کتیبه‌های قبور آن‌جا نمی‌شود و ذکر می‌کند که برای بار دوم در سال ۱۹۴۷ میلادی، در روز پنجشنبه ۱۷ آوریل، به‌همراهی رئیس پلیس

---

۳۲) مؤلف محترم اظهار می‌دارد: سید جعفر غضبان، به‌بازدید مرقد شیخ عُدی رفته است که اشتباهی واضح و آشکار است، رجوع کنید به‌کتاب: یزیدی‌ها و شیطان‌پرستها، تألیف سید عبدالرزاق حسنی، ترجمهٔ سید جعفر غضبان، انتشارات عطایی، تهران ۱۳٤۱، ص ۳۸ ـ مترجم.

شهرستان سنجار با جمعی از افراد پلیس که همگی مسلح بودند، به‌آن‌جا رفته است و در این‌باره می‌گوید: «وقتی به‌آن‌جا رسیدیم، موقع ظهر و هوا بارانی بود. متولی مقبره دستوری از امیر شیخان و هم‌چنان از طرف (میان‌خاتون) جدهٔ امیر و وصی او که روز قبل همه مهمان او بودیم داشت که به‌ما احترام گذارد و ورود ما را با خوشرویی و گرمی بپذیرد. لذا ما را با نهایت ادب پذیرفت و گوسفندی کشت که پختن آن خیلی زحمت داشت، زیرا باران تندی می‌بارید و هوا خیلی سرد بود. قبل از حاضر شدن غذا از او خواستیم، اگر ممکن است اجازه دهد به‌مقبرهٔ شیخ برویم، موافقت کرد و گفت: کفش‌های خود را درآورید و تذکر داد روی عتبه و چهارچوبهٔ درها پا نگذارید. ما هم به‌دستور او عمل کردیم و وارد مقبره شدیم. نزدیک مرقد قدیم بالای در، این عبارت عربی با خط واضح نوشته بود: بسم‌الله الرحمن الرحیم، خالق السماء و الارض، اخفض. هذا المنزل محل شیخ عادی الهکاری شیخ الیزیدیه، یعنی: به‌نام خداوند بخشنده و مهربان، آفرینندهٔ زمین و آسمان، سر فرود آر، این‌جا محل شیخ عادی (عُدی) هکاری، شیخ یزیدیه است. بر دیوار آن‌جا نوشته بود: قد سعیٰ بتجدید هذا المرقد علی بیک ابن حسین بیک امیرالشیخان ۱۳۲٤ هـ‌ق یعنی: در اثر سعی علی‌بیک پسر حسین‌بیک امیر شیخان، این مرقد تجدیدبنا شد ۱۳۲۴ هـ‌ق. و عبارات متفرقهٔ دیگر که به‌هم ارتباطی نداشتند و بعضی از آن‌ها واضح و بعضی ناخوانا بر دیوار دیده می‌شد. بر دیوار طرف راست راهرو، شکل یک مار سیاه[۳۳] را که سرش رو به‌پایین و دمش به‌سمت

۳۳) مار سیاه، جایگاه مقدسی در نزد یزیدیه دارد، نگاه کنید به‌اعتقادات آنان.

بالا بود، کشیده بودند. پیش از آن که وارد مرقد شویم، سمت راست یک حوض بزرگ را دیدیم. در چهارگوشهٔ این محل جاهایی که برای نشستن آماده شده بود، به‌نظرمان رسید و توجه ما را جلب کرد. به‌ما گفتند: این آب‌ها آبِ چاه زمزم است. در طرف چپ راهرو، دریچهٔ بزرگی بود که اطراف آن سنگ‌های قیمتی بود و با خط نسخ زیبایی، بر آن آیت‌الکرسی نوشته شده بود. از متولی پرسیدیم که پشت این پنجره چیست؟ جواب داد: پشت آن، مقبرهٔ شیخ عادی است. در جوار آن قبر کوچکی بود که به‌ما گفتند: این قبر یزید است.

سپس داخل اتاق مربع‌شکلی شدیم که قدیمی و هر ضلع آن چهارمتر بود. در آن‌جا قبری بود که به‌ما گفتند: این قبر شیخ حسن بصری[۳۴] است. از این اتاق بالاتر رفته، اتاقی دیدیم که بسیار بزرگتر و بالای آن قبهٔ مخروطی‌شکل بسیار بلندی بود. در رأس این مخروط یک هلال طلایی دیده می‌شد که گفتند: زیر آن شیخ عُدی بن مسافر أموی دفن است. این قبر، کعبهٔ طایفهٔ یزیدیه و محور و قطب آن‌ها و مرکز عبادت و حج اکبر و زیارتگاه رسمی آن‌ها است. روی قبر مزبور صندوقی از چوب و روی آن یک قالیچهٔ بسیار کهنه انداخته شده بود. متولی آن‌جا به مجرد ورود به‌آن اتاق، دست خود را روی صندوق گذاشت و گفت: آقا، ما این را می‌پرستیم.

در جوار اتاقی که قبر شیخ حسن بصری بود، دهلیز دراز و عمیقی قرار داشت که روی دیوارهای آن ظرف‌های پر از روغن زیتون بود که

---

۳٤) رجوع کنید به‌فصل جانشینان شیخ عُدی.

مشایخ و زوار برای روشنایی مقبره هدیه آورده بودند. بنای این مکان مستطیل‌شکل، سی‌متر طول و دوازده متر عرض داشت و دارای دو صف طولانی و هر صف آن هفت دالان دراز و در مقابل آن هفت محراب به‌طرف جنوب برای نماز ساخته شده بود. در آن‌جا وسایل و یا مجسمه، یا اسباب و نوشته‌ای ندیدیم.

هنگامی که زیارت ما تمام شد و از مرقد بیرون آمدیم، در مقابل ما صحن وسیع و بزرگی قرار داشت که پر از درخت‌های توت بود و مردم در تنهٔ این درختان محل‌هایی برای خود ترتیب داده بودند. مردم در تنهٔ این درختان دکه‌هایی درست کرده بودند که در موقع زیارت کالاها و خوردنی‌هایی گذارده و می‌فروختند.

در یکی از گوشه‌های این صحن، کلیددار یا متولی، اتاق دارد و در گوشهٔ مقابل آن حوض آبی است که دو دهنه و دو در دارد؛ آن را «چشمهٔ سفید» می‌نامند. در این حوض نوزادان را غسل می‌دهند تا از کثافات و آلودگی‌های ولادت پاک شوند. مسیحیان مجاور می‌گویند: این غسل تعمید است.

در این صحن غارهای مقدس و حوض‌های خوش یمن و درخت‌های مبارک و بعضی سنگ‌ها وجود دارد که همه به‌نظر آن‌ها قابل تقدیس بوده که آن‌ها را وسیلهٔ تقرب قرار می‌دهند.

آن‌چه مؤکد است، این که مزار شیخ عُدی، قبلاً دیر راهبان نسطوری بوده، که شیخ عُدی در آن ساکن گردید[۳۵]، اما کشیش «أنستاس کرملی»

35) Britannica.

شیخ عُدی را به‌نام قدیس «اُدّی یا آدی» ذکر می‌کند و می‌گوید: طاووس‌ملک در سینهٔ راهبان «دیر آدی» دمید تا آنان نمازها و روزه‌ها و زندگی زاهدانهٔ خود را رها کنند و به‌آن‌ها گفت که خداوند تمامی گناهان آنان را آمرزیده و در بهشت جاودان جایگاهی بلند و ویژه برای آن‌ها قرار داده است. سپس بعداز ذکر داستانی غیر معقول می‌گوید: آنان دیر را رها کرده و به‌شدت پراکنده شده و ازدواج کرده و به‌دیانت یزیدیه درآمدند. سپس نقل می‌کند که شیخ عُدی به‌پیروان خود خبر می‌دهد: راهبان دیر خود را ترک خواهند کرد و سپس به‌آنان می‌گوید: «چون من درگذشتم، مرا در دیر و در محل قربانگاه بزرگ دفن کنید». مراسم دفن او همان‌طور که خواسته بود، انجام شده و از آن هنگام تاکنون، یزیدیه، هر ساله گروه‌گروه به‌زیارت آرامگاه او می‌روند.

منابع مسیحی، دربارهٔ این موضوع دو روایت نقل می‌کنند. هر دو روایت تأکید می‌کنند که خانقاه، در دورهٔ متأخر، محل دفن شیخ عُدی شده است. یکی از این دو روایت؛ «منظومهٔ ابن‌المقدّم» است که کشیش اربیل در قرن پانزدهم میلادی بوده است. ابن‌المقدم می‌گوید: این دیر قبلاً متعلق به‌ما بود، تا این که شیخ عُدی به‌منطقه آمد و گروه زیادی از مردم به‌او پیوستند. اکنون این دیر به‌نام شیخ عُدی معروف است».

روایت دوم در یک رسالهٔ خطی است که آن را راهبی به‌نام رامیشوع شایب در حدود سال ۸۵۵ میلادی به‌زبان آرامی نوشته است. خلاصهٔ آن این است که مرقد شیخ عُدی امروزی، در سابق دیری بوده است که دو نفر راهب به‌نام «ماریوحنا» و «أیشوع صبران» در قرن هفتم میلادی آن را تأسیس و بنا کرده بوده‌اند و راهبان متعددی در این دیر سکونت داشته‌اند.

سی قریه هم اوقاف آن بوده و ۱۵۰۰۰ میش و ۲۰۰ گوسفند و تعداد زیادی شتر و گاو هم داشته‌اند. راهبان با خانوادهٔ شیخ عُدی قرار گذاشته بودند که چوپانی این گوسفندها و گاوها و شترها را تعهد نمایند. شیخ عُدی در آن تاریخ کودک بوده، چون بزرگ شده، با دختر یکی از افراد مشهور محل ازدواج کرده است.

به تدریج جایگاه و مقام عُدی در نظر رئیس دیر فزونی گرفته، تا آن‌جا که ادارهٔ دیر و نظارت بر املاک و دام‌ها را به‌او سپرده است. عادت رؤسای دیر این بوده که همه‌ساله به‌قصد حج به‌بیت‌المقدس می‌رفته‌اند و در مدت غیبت آن‌ها، ادارهٔ دیر کاملاً به‌دست شیخ عُدی می‌افتاد. لکن در سال ۶۱۶ هـ.ق (؟) یکی از رؤسای دیر با شیخ عُدی اختلاف پیدا کرده و از مقام او در دیر و املاک دیر کاسته است. چون در آن سال رئیس دیر و راهبان او قصد حج نموده‌اند، شیخ عُدی و یارانش به‌دیر یورش برده و هر کس را که در دیر بوده، کشته و شیخ عُدی در دیر اقامت کرده و چون رئیس دیر بازگشته، خواسته با مهربانی و زبان خوش دیر را بازپس گیرد، اما موفق نشده، لذا به‌نزد امیر مغول در ایران رفته و ستمی را که بر او رفته بوده، بیان کرده و از او کمک خواسته، تا دیر را از شیخ عُدی و پیروانش بازپس بگیرد. امیر مغول به‌او وعدهٔ کمک داده و هنگامی که مغول‌ها در اربیل مشغول جنگ بوده‌اند، فرماندهٔ آن‌ها عُدی بن مسافر را اسیر کرده و او را به‌نزد سلطان اعظم مغول که در مراغه بوده، فرستاده تا دستور خود را دربارهٔ او صادر کند. خان مغول دستور اعدام او را داده و در نتیجه، جنگ شدیدی بین مغول‌ها و پیروان عُدی درگرفته که سی و نه سال به‌درازا کشیده و با مرگ رئیس دیر در ایران، جنگ‌ها پایان یافته و چون «تکودار»

پادشاه مسلمان مغول به‌حکومت رسیده، پیروان عُدی به‌دیر خود بازگشتند که تا به‌امروز دیر در دست آن‌هاست.

اولین کسی که سخنان «رامیشوع شایب» را راست انگاشت، یک مستشرق فرانسوی بود که آن رساله را ترجمه کرده و آن را در کتاب خود که به‌سال ۱۹۱۸ چاپ نموده، نقل کرده است. هم‌چنین ترجمهٔ عربی این رساله، در سال ۱۹۴۰ در مجلهٔ دارالسلام بغداد چاپ شده و مجلهٔ مقتطف نیز در ضمن مقاله‌ای که با امضای کلده چاپ شده بود، آن را نقل کرده است. در سال ۱۹۲۳ کشیش «سلیمان الصایغ»، خلاصهٔ این رساله را در کتاب خود آورده است.

علیرغم ضعف دو روایت مذکور و غیر محتمل بودن آن از لحاظ تاریخی، یکی از محققین معتقد به‌وجود دو شخصیت شده است که اسم هر دوی آن‌ها «عُدی» بوده است. او می‌گوید که آنان اسم عُدی را تحریف کرده و آن را با تلفظ کلدانی آن که «آدی» است، آورده‌اند. ما در کنار این روایات، بحث خود را دنبال می‌کنیم تا به‌مطالب صحیح و درستی در این‌باره برسیم.

شیخ عُدی بن مسافر أموی، مردی صالح و پرهیزگار بود که در روستای «بیت‌فار» به‌دنیا آمد و طریقهٔ صوفیهٔ عدویه را به‌وجود آورد و سپس در خانقاه خود در روستای لالش درگذشت و در همان‌جا به‌خاک سپرده شد و اما شیخ عُدی بن مسافر که به‌دیر «مار یوحنا» و «أبشوع صبران» حمله کرد و آن را گرفت و بر فرض صحت آن‌چه آن‌ها گفته‌اند، باید گفت که شیخ عُدی مورد نظر آنان، مردی چوپان، راهزن و خونریز بوده است و هموست که فرماندهٔ سپاه مغول او را گرفته و به‌مراغه

فرستاده و در سال ۶۱۰ هـ‌ق در آن‌جا کشته شده است.

در این‌جا دو روایت فوق‌الذکر پایان می‌پذیرد و شاید خواننده نیز هم‌چون ما به‌مغشوش بودن تاریخ‌ها و تعدد نام‌ها پی برده باشد. شگفت‌آور است که مستشرقین و محققین عرب چگونه بدان پی نبرده‌اند. چه این که شیخ عُدی بن مسافر صاحب طریقت عدویه در سال ۵۵۷ هـ‌ق درگذشته است و در آن‌هنگام مغول‌ها اصولاً در ایران و در آسیای میانه حضور نداشته‌اند. باید افزود که مغول‌های ایلخانی که به‌رهبری هلاکو به‌شرق حمله کردند، در سال ۶۵۴ هـ‌ق به‌ایران رسیدند. آن‌ها اصولاً پس از سال ۶۵۰ هـ‌ق، از قره‌قورم، پایتخت خود که در منتهی‌الیه شرق قرار داشت، حملهٔ خود را آغاز کردند و در بین سال‌های ۶۵۶-۶۵۸ هـ‌ق به‌شمال عراق و «جزیرهٔ ابن عمر»، حمله کرده و دست به‌کشتار زده و به‌کسی رحم نکردند.

بسیار بعید به‌نظر می‌رسد که آنان به‌شخصی سرکش به‌نام عُدی بن مسافر برخورد نموده و مدت ۳۹ سال با او جنگیده باشند، در حالی که آنان تمامی آسیا و حتی قلعه‌های اسماعیلیان را در کمتر از سه سال تصرف کرده و خود را به‌حلب رساندند.

«احمد تکودور» مذکور در این روایت‌ها در بین سال‌های ۶۸۰-۶۸۳ هـ‌ق فرمانروایی کرده است. علاوه بر آن باید افزود که خانقاه شیخ عُدی هم‌چنان در بین پیروان او پابرجا و موجود است و نوشته‌های تاریخی بر در و دیوار آن هنوز برجای مانده است. همان‌طور که در صفحات قبل آوردیم و سخن تاریخ‌نویسان مسلمان را نقل کردیم، تاریخچهٔ این خانقاه بسیار معروف است. این مطلب که این خانقاه قبلاً دیر

بوده است، سخنی است که هیچ‌کدام از بازدیدکنندگان خانقاه، شواهدی که دال بر آن باشد، ذکر نکرده‌اند. شاید آن محل، دیر ویرانه‌ای بوده که شیخ و پیروانش آن را بازسازی و توسعه داده باشند، اما به‌نظر دور می‌آید که یک شیخ صوفی، هم‌چون شیخ عُدی دست به‌جنگ و راهزنی و سرقت و دزدی بزند. در حقیقت هیچ‌کدام از تاریخ‌نویسان مسلمان معاصر یا غیرمعاصر چیزی در این‌باره ننوشته‌اند.

دو روایت فوق‌الذکر از دو حال خارج نیستند: یا این‌که روایت‌ها ساختگی و دروغین و اشتباهات آن ناشی از جهل نویسندگان آن است و یا این‌که در نوشتن آن‌ها عمداً خواسته‌اند که اطلاعاتی غلط و گمراه‌کننده به خوانندگان آن بدهند. احتمال دیگر اینست که این روایت‌ها، داستان شخصی دیگر باشد که با شیخ عُدی همنام بوده و یکصد سال بعد از وی وجود داشته است. به‌هر حال به‌نظر می‌رسد که اصل و فرع روایت‌های مذکور پذیرفتنی نیست.

ای کاش مطالب تا بدین‌جا خاتمه می‌یافت، چه این‌که خود یزیدیان معتقدند که شیخ آنان پس از گفتن سفارشات و وصایای خود، به‌روشی خاص و قدسی به‌آسمان عروج کرد و پس از او پادشاهی نیکوکار ظهور کرد، که محل قبر شیخ را در خانقاه او، به‌پیروانش نشان داد و از آن هنگام به بعد، مردم به‌زیارت او می‌روند. شاید یزیدیان این داستان عروج را ساخته باشند تا مسألهٔ درگذشت شیخ بزرگ خود و مصایبی را که از این راه بر سر آنان آمده بوده، پنهان سازند.

ابن الفوطی[۳۶] دربارهٔ حوادث سال ۶۵۲ هـ‌ق می‌گوید: «و در این سال جنگی بین یاران شیخ عُدی و یاران بدرالدین لؤلؤ حاکم موصل، در روزگار هولاکو، اتفاق افتاد، که علت این جنگ، فشاری بود که بدرالدین بر فرزندان شیخ عُدی وارد می‌کرد و از آنان می‌خواست که پولی را به‌عنوان کمک به‌او بدهند، اما آنان سرپیچی کرده و علیه او لب به‌اعتراض گشودند. بدرالدین گروهی از لشکریان خود را به‌جنگ آنان فرستاد که به‌شدت با آنان جنگیدند. کُردهای عدویه به‌ناچار فرار کردند و گروهی از آنان کشته شدند. بدرالدین یکصد تن از آنان را سر برید و یکصد تن را به‌دار آویخت و دستور داد که دست‌ها و پاهای امیر آنان را بریده و بر دروازه‌های شهر موصل بیاویزند و کسانی را فرستاد تا شیخ عُدی را نبش قبر کرده و استخوان‌های او را بسوزانند».

همان‌طور که در فصل مربوط به‌جانشینان شیخ عُدی گفتیم، کسی را که بدرالدین لؤلؤ با او جنگید و او را کشت، همان شیخ حسن بن ابوالبرکات بود.

در دوران حکومت سلطان عبدالحمید ثانی، با توسل به‌نیروی نظامی، خانقاه شیخ عُدی به‌مدرسه‌ای اسلامی تبدیل گردید، که در این‌باره سخن خواهیم گفت. شیخ «أمین افندی قره‌داغی» به‌عنوان رئیس این مدرسه تعیین گردید و مقرر شد که مستمری ثابتی به‌او و شاگردانش پرداخت شود. تدریس از سال ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۲ هـ‌ق در آن ادامه داشت و

---

۳۶) احمد تیمور موضوع را به‌طور کامل نقل کرده و می‌گوید: «در کتاب قدیمی که نام آن و نام مؤلف آن را نمی‌دانیم، چنین نوشته بود»، و صحیح اینست که نام مؤلف ابن الفوطی و نام کتاب: الحوادث الجامعه است.

بعد از آن، این محل به‌یزیدیان بازپس داده شد. اکنون این محل کعبهٔ آنان است که گرد آن طواف می‌کنند و با آب زمزم آن غسل می‌کنند. هر شب در آن ۳۶۰ چراغ روشن می‌کنند. بر آنان واجب است که به‌هرکجا می‌روند یک مشت از خاک آن را همیشه با خود همراه داشته باشند و از این خاک برای تبرک و شفا تناول کنند[۳۷].

اخیراً جان گست[۳۸] نیز به‌بازدید لالش و دیگر مناطق مقدس یزیدیان پرداخته و کتاب خود را در سال ۱۹۸۷ منتشر کرده است. بدین‌گونه کتاب او آخرین منبعی است که دربارهٔ این طایفه در جهان غرب نوشته شده است که ما در این‌جا گزیده‌ای از نوشتهٔ او در وصف آرامگاه شیخ عُدی را می آوریم:

«... دیوار شرقی حیاط، مزین به‌نقوش و رموزی نظیر: کلنگ، شانه، عصا، پرندگان و سگ‌هاست و مشخص‌ترین این رموز ماری برجسته به‌درازای شش پاست، که هر روز آن را برق می‌اندازند. طول سالن اول آرامگاه هشتاد گام و پهنای آن سی‌وسه گام است و در آن پنج ستون سنگی وجود دارد. در سمت راست حیاط، حوض آبی وجود دارد که عمق آن سه پاست، که در آن چشمهٔ آب جریان دارد. اعتقاد آنان براینست که قبر موجود در کنار دیوار چپ مدخل، قبر شیخ ابوالبرکات، اولین جانشین شیخ عُدی است.

در انتهای سالن اول، دری قرار دارد که به‌سالن بعدی: سالن شیخ شرف‌الدین، منتهی می‌گردد. این سالن به‌جایی متصل است که جایگاه

37) Britannica. 1984.

38) The Yezidis, Johns Guest P:15.

امیر در مراسم و جشن‌ها می‌باشد. در سمت راست در، راه دیگری وجود دارد که به‌سالن کوچکی که در آن آرامگاه شیخ حسن است منتهی می‌گردد و بر بالای بنا، گنبدی مخروطی‌شکل قرار گرفته که ارتفاع آن سی و پنج پا می‌باشد.

در جهت غربی این سالن، سالن بزرگتری وجود دارد که دیواری آن را از سالن اصلی جدا می‌سازد و این سالن بزرگ به‌شکل مربع است که طول هر ضلع آن بیست و پنج گام است و آرامگاه شیخ عُدی در آن قرار دارد، که با ابریشم رنگین پوشانده شده است. بر دیوار آن پرده‌ای سبز مزین به «آیةالکرسی» آویزان شده است. بر بالای سالن، گنبدی مخروطی‌شکل قرار گرفته که بلندی آن از سطح بنا چهل گام می‌باشد.

در جهت غربی آرامگاه شیخ عُدی: سالنی دراز و طویل وجود دارد که برای انبار کردن کوزه‌های حاوی روغن چراغ به‌کار می‌رود و دو اتاق دیگر نیز در سمت غرب وجود دارد. در انتهای اتاق آخری، آرامگاه شیخ ابوبکر، یار و همدم شیخ عُدی قرار دارد که امرای یزیدیه همه از نسل او هستند. بر بالای قبر او گنبدی مخروطی‌شکل است. یک نردبان مارپیچ از قبر شیخ حسن آغاز و به‌سایر قبور آرامگاه منتهی می‌گردد.

در پایین راهرویی است که به‌راهروهای دیگری می‌پیوندد و به‌آب‌هایی منتهی می‌گردد که به‌حوض‌های بسته‌ای می‌ریزند که حجاج در این آب‌ها مراسم خود را به‌جا می‌آورند و معتقدند که منبع و سرچشمهٔ اصلی این آب‌ها، صخره‌ای است که در زیر آرامگاه شیخ عُدی قرار دارد. اتاق دیگری دارند که بازدیدکنندگان حق دیدن آن را ندارند و

آن اتاق «گنج رکن» است، که در روز عید جماعیه، که یکی از اعیاد یزیدیان است، طاووس‌ها و سنجق‌ها را در آن انبار می‌کنند.

اتاقی شبیه به‌این اتاق در قصر امیر یزیدیه در «باعدری»[۳۹] وجود دارد، که طاووس‌ها و سنجق‌ها را پس از گرداندن در شهرها و روستاها در آن نهاده و در آن را قفل می‌کنند.

۳۹) باعدری اکنون در استان دهوک و در شمال عراق قرار دارد.

فصل دوم

اصل و ریشهٔ یزیدیان

احمد تیمور[۱] می‌گوید: «تا آن‌هنگام که شیخ عُدی بن مسافر در بین کُردها به‌زهد و پرهیزگاری و کثرت مجاهدت با نفس مشهور نشده بود، هیچ ذکری از این طایفه در کتب تواریخ قبل از قرن ششم نبود».

ابن تیمیه[۲] می‌گوید: «پس از مرگ شیخ عُدی، در هنگام ریاست شیخ حسن و یا اندکی پیش از آن، گمراهی و ضلالت در بین آنان آغاز شد».

مطمئناً سخنان فوق قابل قبول نیست، زیرا که شیخ عُدی در حقیقت

---

۱) احمد تیمور، دانشمند ادیب و مورخ مصری، که اصل و نسب کردی داشته و صاحب تألیفات بسیاری است، در سال ۱۹۳۰ میلادی در مصر درگذشته است.

۲) احمدبن عبدالحلیم حرانی دمشقی معروف به تقی‌الدین ابن‌تیمیه، که در سال ٦٦١ هـ‌ق در حران به‌دنیا آمد و در دمشق بزرگ شد. به‌علت نظریات و عقایدش بارها در دمشق و قاهره زندانی شد. عاقبت در سال ۷۲۸ هـ‌ق در زندان دمشق درگذشت.

مؤسس این دیانت نیست، بلکه وجود او را می‌توان نقطهٔ عطف مهمی در ظهور و پیدایش این دیانت در منطقه به‌شمار آورد. همان‌طور از دیدگاه ما سخنان یزیدیان را که می‌گویند اصل آنان به‌اوایل خلقت انسان و آفرینش آدم و حوا بازمی‌گردد، پذیرفتنی نیست. در این فصل به‌تدریج خواهیم دید که اصل و ریشهٔ یزیدیان از کجا سرچشمه می‌گیرد.

همه می‌دانیم که ادیان و مذاهب به‌سبب عوامل فراوانی، دچار تغییر و دگرگونی می‌شوند، که عوامل مهمی نظیر: درگذشت داعیان و رهبران اولیهٔ مذهب و به‌قدرت رسیدن جانشینان آن‌ها و تغییر و دگرگونی در متون دینی نوشتاری و غیرنوشتاری مذهب و تفسیر و شرح متون دینی برحسب رای و نظر افراد و هویٰ و هوس آنان؛ ورود ملل و اقوام مختلف به مذهب مذکور، که اینان خواه‌ناخواه ریشه‌هایی از اعتقادات پیشین خود را که از آن دست برنداشته‌اند با خود می‌آورند و آمیزش دوستانه یا خصمانه با ملت‌های هم‌جوار و یا در معرض هجوم دینی بزرگ واقع شدن، می‌توانند از این‌گونه عوامل مهم به‌شمار آیند. این تغییر و دگرگونی برحسب خواسته و اهداف کسانی که بر مذهب سیطره دارند، می‌تواند کم و یا زیاد باشد. گفتنی است که اسلام پس از آن که انتشار آن همگانی شد و پایه‌های آن مستحکم گردید، توانست بر اغلب اعتقادات و مذاهبی که در منطقه پراکنده بودند چیره شود. چنین به‌نظر می‌رسید که گویا تمامی اعتقادات قدیمی از بین رفته است، اما حقیقت چنین نبود و آن اعتقادات به‌طور کامل از بین نرفتند، بلکه به‌صورت مخفی و پنهان و بدون آن‌که در برابر نیروی اسلام، قد علم نمایند، در منطقه باقی ماندند و یا به‌صورت تقیه به‌حیات خود ادامه دادند و یا این که در قلل کوه‌ها و مناطق

دوردست، منزوی و گوشه‌نشین شدند.

پس از گذشت دو قرن و با استفاده از آزادی مذهبی و دینی، فرقه‌ها و مذاهب مختلف در دوران عباسیان، این عقاید به‌تدریج جایگاه اولیه و اهمیت خود را بازیافتند و بسیاری از این فرقه‌ها، به‌وسیلهٔ طرق مختلف صوفیه و نظریات و آرای کلامی، قدرت اظهارنظر خویش را بازیافتند. بدون شک نقطه‌نظرات آنان به‌صورت غیرعمدی به‌برخی از ملل اسلامی منتقل گردید و این انتقال با گذشت سال‌ها، فزونی یافت. فقط کافی بود که در میان عامهٔ مردم زاهد عابدی یا صوفی صاحب طریقتی پیدا شود، تا آنان به‌سرعت به‌سوی او جذب شده و گرداگرد او را بگیرند و نصایح و موعظه‌های او را با گوش دل بشنوند و با زبان خود منتشر و پراکنده سازند. آن موعظه‌ها را به‌دین اسلامی خود و یا اصولاً به‌دینی که بدان معتقدند بیفزایند و هر گاه شیخی از شیوخ این طریقت‌های صوفی فوت می‌کرد، یکی از مریدانش را به‌جایش می‌گماردند، تا رسالت شیخ خود را به‌انجام رساند و راه او را ادامه دهد، اما این جانشینان اندک‌اندک منحرف می‌شدند، تا آن‌جا که در برخی موارد، اصول اولیهٔ طریقت را دگرگون می‌نمودند و مردم نیز اصول اولیه را فراموش کرده و از اصول جدید پیروی می‌کردند.

طایفهٔ یزیدیه نیز در دوران اولیهٔ اسلامی، طایفه‌ای گمنام و غیرمعروف بود، که هم‌چنان به‌عقاید برجای مانده از پدران و نیاکان خود پایبند بوده و تا هنگام ظهور طریقت‌های صوفیانه، تحت تأثیر مذاهب و ادیان پیرامون خود بودند، تا این که عاقبت صوفی معروف شیخ عُدی بن مسافر، در میان آنان ظاهر گردید و برحسب تصادف در منطقه‌ای نزدیک محل

سکونت این طایفه، گوشه‌نشینی اختیار کرد. به‌زودی خبر پرهیزکاری و نیکوکاری او در بین مردم ساده‌لوح منطقه پیچید و به‌او اعتقادی فراوان پیدا کردند، تا آن‌جا که این اعتقاد به‌مرحلهٔ افراط و غلو رسید و دربارهٔ او سخنان فراوانی گفتند که با شرع مبین اسلام سازگار نبود. آنان نظریات و موعظه‌های شیخ عدی را به‌اعتقادات و فلسفهٔ خود افزودند و دربارهٔ او بیش از حد غلو کردند، سپس کسانی جانشین شیخ عُدی شدند و طریقت صوفیانهٔ او را گسترش دادند و برحسب منافع و هواهای نفسانی خود مطالبی به‌آن افزودند. عامهٔ مردم نیز این عقاید را گرفته و به‌اعتقادات پیشین خود افزودند و تا آن‌جا پیش رفتند، که به‌طور کامل از اسلام خارج شدند. هرچند که آنان اصولاً از حاشیه وارد اسلام شده بودند و بدین‌گونه بود که دین آنان دینی آمیخته از اعتقادات پیشینیان و اندکی از اسلام گردید. به‌نظر دانشمندان، اصل این طایفه نامعلوم و زمان پیدایش آن‌ها نامشخص است و نامی را که اکنون بدان معروف شده‌اند، نامی نیست که از زمان پیدایش بر آنان اطلاق می‌شده است.

امروزه اگر از یزیدیان دربارهٔ ماهیت اعتقادات آن‌ها بپرسیم، پاسخ خواهند داد که ما زرتشتی هستیم[۳] و اگر مقایسه‌ای بین عقاید آنان و عقاید زردشتیان بکنیم، زردشتیانی که ما در ایران و هندوستان به‌مطالعهٔ عمیق آنان پرداخته‌ایم، خواهیم دید که شباهت میان این دو بسیار ضعیف است و چه بسا ارتباط و وابستگی آنان به‌اسلام، از ارتباط آنان به‌دین زرتشت بیشتر باشد، مگر آن که بخواهیم مسألهٔ دوگانه‌پرستی را که

۳) دین زرتشت، دین و مذهب ایرانیان باستان است که به‌دو خدای نیکی (اهورا) و بدی (اهریمن) معتقد بودند و نام پیامبر آن‌ها زرتشت و نام کتاب دینی آن‌ها اوستا بود.

اعتقادی دیرینه در شرق باستانی است و یا مسألهٔ تناسخ را مطرح نماییم. به هر حال ما نمی‌توانیم آن‌ها را زردشتی بدانیم، زیرا که آنان، برای مثال، اعتقادی به‌آتش پاک و اهورایی ندارند. البته باید در نظر داشت که آن‌ها چیزهایی از اعتقادات قدیم شرق گرفته‌اند و سپس آن‌چه را که در مذهب مسیحیت مناسب حال و هوای خود یافتند، به‌آن افزوده‌اند و آن‌گاه چیزهایی را که از شیخ عُدی بن مسافر شافعی آموخته بودند، به‌آن اضافه کرده‌اند. عاقبت ساختار صوفیانهٔ واضحی را در زندگی خود پذیرفته و به‌مرحلهٔ عمل درآورده‌اند.

متأسفانه، نام مؤسس این دیانت شناخته شده نیست. در کتب مقدسهٔ آنان نامی از او نیامده و هم‌چنین در کتب ملت‌ها و اقوام همسایهٔ آنان نیز از او یادی نشده‌است. آن‌چه را که اکنون به‌آن رسیده‌ایم، اینست که دین آنان قبل از ظهور اسلام به‌وجود آمده است و آنان در وادی دیگری سیر می‌کرده‌اند.

حال که آنان به‌یقین زردشتی نیستند و نام یزیدیه را نیز برای خود نمی‌پسندند، پس این نام از کجا آمده است؟

علت نامگذاری یزیدیان

بدون شک بسیار مشکل است که شخص، ریشه و اساس فرق و ادیان را از نام و عناوینی که به‌آن شهرت یافته‌اند بشناسد، زیرا که بسیاری از این ادیان و عقاید با گذشت قرن‌ها تکامل یافته‌اند و بسیاری از این نام‌ها با گذشت روزگار دچار تحریف و تغییر و دگرگونی شده‌اند. در این‌جا

بد نیست که همهٔ نقطه‌نظرات موجود در خصوص نام طایفهٔ یزیدیه را بیاوریم، چه بسا ممکن است که به‌نقطه‌نظری دقیق و یا شاید هم مبهم و نامشخص برسیم، که ما را ناچار می‌سازد برای کشف حقیقت، بازهم صبر کنیم و منتظر بمانیم. به‌هر حال نظریات موجود به‌شرح زیر است:

۱- برخی و از آن‌جمله خود یزیدیان نیز معتقدند که اصل و ریشهٔ آنان ایرانی است. نظر به‌شباهت برخی از اصول عقاید آنان با دین زردشت، اصل آن‌ها زردشتی بوده است و کسانی که این دیدگاه را دارند، معتقدند که نام یزیدیه از واژهٔ فارسی «ایزد» مشتق شده است که به‌معنای خدا و روان پاک بوده و مخالف اهریمن می‌باشد. به‌همین علت است که از تمامی عقاید آنان بوی و رایحهٔ دین زردشت به‌مشام می‌رسد، البته دین زردشتی که «مانی» دوگانه‌پرست، برخی تغییرات در آن داده است.

برخی دیگر معتقدند که وجه تسمیهٔ آنان، به‌نام شهر «یزد» بازمی‌گردد که از دیدگاه زردشتیان شهری مقدس و در آن آتشکده‌ای است که تاکنون برجای مانده که «آتشکدهٔ هفتگانه» نام دارد و چون یزد مرکز دین زرتشت بوده، پس یزیدیانی که به‌آن منسوب هستند نیز، در اصل زردشتی بوده‌اند و بعدها آنان به‌عللی شهر و دیار خود را ترک کرده و در «داسن» سکونت گزیده‌اند. به‌همین علت عامهٔ مردم آنان را «یزدیین» یا یزدی‌ها نامیدند، که بعدها این نام به «یزیدیین» تغییرشکل داد و این به‌معنی آن است که اصول عقاید آنان، به‌یک دین آریایی بازمی‌گردد. هنگامی که اسلام آنان را غافلگیر کرد و لشکریان مسلمان به‌آنان یورش

بردند آنان به‌کوه‌های سنجار و منطقهٔ جزیره[۴] پناه بردند تا در امان باشند. برخی دیگر از یزیدیان معتقدند که اصل آنان زردشتی است و آنان در شهر شیخان به‌دنیا آمده‌اند و در زمان شیخ عُدی بن مسافر به‌دین مبین اسلام درآمده‌اند و عقاید خود را با عقاید اسلامی درهم آمیخته‌اند و چون شیخ عُدی درگذشته، برخی از رهبران یزیدیه آنان را به‌عقاید اولیه‌شان بازگردانده‌اند. ما پیش از این گفته بودیم که عقاید زردشتی تجلی آشکاری در عقاید یزیدیه ندارد، اما به‌هر حال در لابه‌لای آن موجود می‌باشد. در حقیقت عقاید یزیدیه ریشه در عقاید و افکاری قدیم‌تر از زردشتی و برخی عقاید جدیدتر دارد. یزیدیان معتقدند که اصل این کلمه «ایزی» است و معنی آن خدا یا مَلَک‌طاووس بوده و «ایزدی» یا یزیدی نام پیروان این دین است. کلمهٔ «ایزدیاتی» به‌مجموعهٔ تعالیم، قوانین دینی و آداب و رسوم مذهبی آنان اطلاق می‌گردد. شاهد آنان براین مدعا، کاربرد کلمهٔ ایزی در برخی از سرودهای آنان است که به‌معنی خداست. مانند این سرود که می‌گوید:

«ای پادشاه «ایزی»، به‌درستی که تو پادشاهی
برای خود هزار نام برگزیده‌ای
و نام بزرگ و جاودانهٔ تو الله است».

۲- برخی معتقدند که کلمهٔ یزیدیه، از نام «جزدین» خزانه‌دار خسروپرویز و رئیس نسطوریان مشتق شده است و گویند قصر او در حومهٔ شهر کرکوک بوده است. که هرکول در سال ۶۲۷ میلادی، در همین

---

۴) منظور جزیرهٔ ابن‌عمر است که نام منطقه‌ای در جنوب ترکیه و شمال سوریه و عراق می‌باشد که رودخانهٔ دجله و فرات آن را احاطه کرده است ـ مترجم.

محل جشن تولد خود را برگزار کرد. محل مذکور نزدیک به‌منطقه‌ای است که یزیدیان در قرن‌های شانزدهم و هفدهم میلادی در آن ساکن بوده‌اند[۵].

۳- گروهی دیگر معتقدند که نسب آنان به‌یکی از خوارج به‌نام «یزید بن أُنیسه خارجی»[۶] بازمی‌گردد. شهرستانی در کتاب ملل و نحل خود[۷] از او یاد کرده و می‌گوید: او در بصره می‌زیست، پس از آن به‌سرزمین فارس رفت. او اعتقاد داشت که خداوند پیامبری را از تبار پارسیان، برخواهد انگیخت و کتابی آسمانی را به‌یکبارگی بر او فرو خواهد فرستاد و او شریعت حضرت محمد (ص)[۸] را رها کرده و به‌دین صابئه، که در قرآن از آنان یاد شده است، (نه صابئهٔ موجود در حران و واسط) در خواهد آمد...»، برخی محققین را گمان براینست که یزیدیه از بقایای این فرقه هستند. به‌هر حال چون مسلمانان بر عقاید یزید و پیروان او واقف شدند، آنان را با آتش سوزاندند و مسلمانان شیعه نیز بدان سبب که یزید بن أنیسه از اباضیه بود و اباضیه شاخه‌ای از حکمیه بود و حکمیه نیز فرقه‌ای از خوارج نهروان یا نواصب بودند، از آنان نفرت داشتند. روایت شده است که یزید فوق‌الذکر، از پیروان خوارجی بود که بعد از

---

۵) جان‌گست در کتاب The Yazidis خود، این نظر را مطرح کرده است و نقل می‌کند که این نقطه‌نظر در قرن گذشته مطرح شده است.

٦) محدث مشهوری بدین نام داریم که با این شخص متفاوت است.

۷) جلد اول، ص ۱۲۲، و همچنین نگاه کنید به‌نسبت آنان در کتاب: الانساب سمعانی، که گفتار خود را با این سخن به‌پایان می‌رساند: «و اینان از کافرترین فرقه‌های خوارج هستند».

۸) یزید مذکور از پیروان عبدالله بن أباض است که در دوران حکومت مروان قیام کرد، اما پس از چندی با عبدالله بر سر این که خداوند پیامبری پارسی خواهد فرستاد... اختلاف پیدا کرد و جدا گردید.

نبرد صفین، در بصره دوباره علیه حضرت علی (ع) قیام کردند. آنان از علی (ع) و عثمان بیزاری می‌جستند و هر کس را که مخالف اعتقاد آنان بود، کافر می‌دانستند و خونش را مباح می‌شمردند[۹]. نقل شده که مسلمانان، پیروان این فرقه را آن‌قدر تحت‌فشار قرار دادند که آنان به‌کوه سنجار فرار کرده و در آن متحصن شدند و چون این فرقه ایرانیان را گرامی و بزرگ می‌داشتند و منتظر بعثت پیامبر شان از آن سرزمین بودند، بسیاری از ایرانیان به‌این فرقه درآمدند و اغلب کسانی که وارد این فرقه شدند مانوی، مزدکی و دوگانه‌پرست بودند و این باعث شد که نژاد ایرانی یا کُردی در این فرقه بر نژاد عربی یا شرقی چیره شده و زبان دینی آنان که زبان عربی بود، به‌زبان کُردی یا فارسی تبدیل گردد. دیانت آنان نیز که از جهت عقاید و آداب و رسوم دینی به‌دین مبین اسلام نزدیک بود، به‌تدریج از آن دور شده و به‌دین مانوی نزدیک گردید. به‌راستی که نسبت دادن آنان به «یزیدبن أنیسه» وهم و گمان است، زیرا که این فرقه هم‌چون سایر فرق خوارج از بین رفته و عقاید و نظریات آن نیز همراه با آن مضمحل شده است.

۴- بسیاری معتقدند که نسبت یزیدیه به «یزیدبن معاویه» بازمی‌گردد. هرچند که این دیدگاه از اعتقادات و اخبار یزیدیه سرچشمه می‌گیرد، اما هم‌چنان نیازمند دلایل محکم بسیاری است[۱۰]. یزیدیان نقل می‌کنند که حضرت محمد (ص) خادمی به‌نام معاویه بن أبی سفیان

۹) کتاب: نهرالذهب فی تاریخ حلب، تألیف کامل غزی، جلد ۱، ص ۱٦٦.
۱۰) در کتب تاریخی، مطلبی دربارهٔ این که یزیدبن معاویه در دوران خلافت خود فرقه‌ای ساخته باشد و یا این که کسی دینی برای او ساخته باشد، نیامده است.

داشت و هنگامی که معاویه موی سر پیامبر (ص) را می‌تراشید، سر آن حضرت (ص) را زخمی کرد. معاویه ترسید که مبادا خون محمد (ص) بر زمین جاری شود، پس به‌سرعت با زبان خود آن را لیسید. محمد (ص) با تعجب از او پرسید: چه‌کار می‌کنی؟ معاویه پاسخ داد: خون پاک تو را، از ترس این که مبادا به‌زمین بریزد، لیسیدم. محمد (ص) او را سرزنش کرد و گفت: با این کار خود خطا کردی. نسل تو دشمن امت من خواهند بود. معاویه به‌او قول داد که هرگز ازدواج نکند تا فرزندانی از او به‌وجود نیایند، اما خداوند عقرب‌هایی را بر معاویه مسلط کرد که او را نیش زدند. پزشکان بر ضرورت ازدواج او تأکید کردند و گفتند که اگر چنین نکند خواهد مرد. معاویه شرط کرد که زنی هشتاد ساله به‌او بدهند تا آبستن نشود. پس از شب حجله، چون صبح فرارسید، دید که آن زن به‌قدرت خدای بزرگ به‌زنی بیست‌وپنج ساله تبدیل شده است. آن زن باردار شده و یزید را که یکی از خدایان هفت‌گانه آنان است زایید!

عقلای یزیدیه تلاش می‌کنند که به‌گونه‌ای از این داستان خرافی لبریز از جهل و خطای تاریخی دوری جویند. آنان نقل می‌کنند که یزیدبن معاویه علیرغم مخالفت بسیاری از مسلمانان، به‌ویژه شیعیان، بعد از پدرش به‌خلافت رسید و در دوران خلافت او، حوادثی هم‌چون شهادت امام‌حسین (ع) و تجاوز و ستم به‌اهالی مدینه رخ داد. هم‌چنین دربارهٔ او مطالبی نقل کرده‌اند که دال بر توهین به‌دین و شرابخواری و انتشار شرابخواری در دوران حکومت او می‌باشد. این موضوعات باعث قیل و قال فراوانی دربارهٔ شخصیت او شده و نظرهای گوناگونی دربارهٔ او گفته شده است، به‌طوری که فرقه‌های شیعه او را مردی فاسق و بدکار

دانستند، اما نظرات اهل تسنن دربارهٔ او متفاوت بوده، برخی در دشمنی با او زیاده‌روی کرده و برخی از آنان راه احتیاط و سکوت را در پیش گرفته‌اند. برخی دیگر نیز تهمت‌های مذکور را انکار کرده و دربارهٔ او حسن ظن داشته‌اند. یکی از افراد گروه اخیر، شیخ عُدی بن مسافر اموی است، که نسبت او همان‌طور که گفته شد، به‌خاندان بنی‌امیه می‌رسد. «احمدتیمور پاشا» نقل می‌کند که نسخه‌ای کهن از عقاید شیخ عُدی را یافته که آخرش ناقص بوده است. در آن می‌گوید: «یزیدبن معاویه، که خدای از او خوشنود باد، امام و فرزند امام است، که به‌خلافت رسید و در راه خدا جهاد کرد. از او علم و حدیث روایت شده است و او از آن‌چه که شیعیان به‌خاطر قتل امام‌حسین (ع) و غیره به‌او نسبت می‌دهند، پاک و مبراست. هر کس را که دربارهٔ او ناسزا بگوید، باید ترک کرد و رها نمود[۱۱].

یزیدیان با الهام از این سخن شیخ عُدی، به‌دوستی و محبت یزیدبن معاویه پرداختند. در آغاز، نظر استاد خود را پذیرفتند و سپس در اعتقاد به او زیاده‌روی کردند و تا آن‌جا پیش رفتند که از او یک ولی و سپس یک پیامبر ساختند. با گذشت سال‌ها، آنان هم‌چنان به‌دوستی او ادامه داده‌اند. اکنون او را به‌عنوان یکی از خدایان هفت‌گانهٔ خود می‌شناسند.

هنگامی که یزیدیان هنوز به‌مرحلهٔ تقدیس و الوهیت یزید نرسیده بودند، ابن‌تیمیه، در رسالهٔ عدویهٔ خود متعرض این موضوع شده و در نقد

---

۱۱) یزیدیان نقل می‌کنند که آخرین خلیفهٔ اموی، مروان دوم، از مادری کُرد زاده شد و چشمان آبی و موهای سرخ خود را از او به‌ارث برد. این خود دلیل ارتباط امویان با کُردها بود. مروان در جزیرهٔ ابن‌عمر می‌زیست، بعد به‌حلب و از آن‌جا به‌دمشق رفت، تا خلیفه گردد.

آن می‌گوید: «یزید، پیامبر خدا (ص) را ندید و از یاران او نبود. به‌دینداری بسیار معروف نبود، همان‌طور نیز کافر و زندیق هم نبود. مردم دربارهٔ او دو دسته شدند، گروهی جانشینی او پس از پدرش را پذیرفتند و گروهی دیگر به‌مخالفت با آن برخاستند... و برخی معتقد شدند که او از پیامبران بود و می‌گویند: هرکه دربارهٔ یزید شک کند، خداوند در روز قیامت او را بر آتش جهنم نگاه‌دارد. از شیخ حسن بن عُدی نقل می‌کنند که فلان و فلان، به‌خاطر سخنانشان دربارهٔ یزید، بر آتش جهنم نگاه‌داشته شدند. ابن‌تیمیه به‌مردم نصیحت می‌کند که دربارهٔ او راه میانه‌روی را برگزینند. او را نه دوست داشته باشند و نه دشنام دهند.

ما اعتقادی به‌این نظریه نداریم که می‌گوید: یزیدیه از نام یزیدبن معاویه مشتق شده است، زیرا که واژهٔ یزید به‌ضرورت دلیل وابستگی به یزیدبن معاویه نیست و منابع تاریخی هیچ‌گونه اشاره‌ای به‌خاندان منسوب به‌یزید و یا خاندانی‌که از او حمایت‌کند ننموده است. بدون شک، قبل‌ازقرن ششم هجری‌که درطی‌آن شیخ عُدی ظهورکرد، نامی‌ازاین‌طایفه در کتب تاریخی برده نشده است. یزیدیان هم خود این نام را بر خود ننهاده‌اند، بلکه تاریخ‌نویسان مسلمان در قرن هشتم هجری، آنان را به‌این نام خوانده‌اند و این بدان معنی نیست که آن‌ها قبل از این تاریخ و یا قبل از شیخ عُدی وجود نداشته‌اند و شاید هم برای خود اسمی داشته‌اند، سپس در مرحله‌ای از مراحل تاریخی که شکاف و دودستگی در بین اهل تسنن و تشیع رایج و آشکار بوده و شیعیان که یزید را دشنام می‌داده‌اند، هنگامی که با این فرقه آشنا شده‌اند و مقام یزید را در بین آنان دانسته‌اند، نام یزیدیه را بر آن‌ها نهاده‌اند و با گذشت زمان، نام اصلی این طایفه

گردیده‌است. خواه این نام، برگرفته از اصول عقاید آنان باشد و یا نام ناخوشایندی برای آنان باشد. باید گفت که مقام یزیدبن معاویه در دین آنان واضح نیست، ولی اعتقاد به‌او در حلب و سنجار بسیار قوی است. مؤید این سخن ما رفتار یزیدیان مجاور مناطق سنی‌نشین است که آن‌ها مراسمی به‌یادبود این خلیفه برگزار می‌کنند. در سال ۱۹۳۶ میلادی در یکی از روستاهای حلب، شیخی یزیدی قصیده‌ای دربارهٔ معجزات یزید، در اولین محاصرهٔ قسطنطنیه خواند. این در حالی است که یزیدیان مجاور مناطق شیعه‌نشین، در جشن‌های خود کمتر از یزید نام می‌برند[۱۲].

علیرغم مبهم بودن مقام دینی یزید در نزد یزیدیان، سالروز تولد او، یکی از اعیاد دینی آنان می‌باشد و اجازهٔ آسمانی شراب نوشیدن یزیدیان را او صادر کرده است. البته همان‌طور که قبلاً گفتیم: آن‌ها خود را یزیدی نمی‌نامند، بلکه خود را زردشتی و ایزدی می‌نامند. برخی مسلمانان آن‌ها را «فقراء» می‌نامند، که نامی صوفیانه است. این طایفه از زمان شیخ عُدی بن مسافر بدان معروف بودند. برخی معتقدند که ریشهٔ این وجه‌تسمیه به همان روزگار بازمی‌گردد. با این‌همه، علت وجه‌تسمیهٔ یزیدیه در بین محققین و پژوهشگران هم‌چنان نامشخص و مبهم است.

در پایان این بحث باید اشاره کرد که نام یزیدیه در کتاب «جلوه» نیامده است، ولی این نام در «مصحف رش» یک‌بار آمده است. در آن می‌گوید: «پس امت عزرائیل، یعنی ملک‌طاووس که همان امت یزیدیه است...».

---

12) The Yazidis, Johns Guest P:30.

منبع عقاید یزیدیان

پژوهشگران معتقدند که عقاید یزیدیان از منبع واحدی سرچشمه نگرفته و پیامبری با دیدگاه یک‌سان آن را مرتب نکرده است، بلکه این عقاید از منابع مختلفی که برخی از آن‌ها آسمانی و برخی از آن‌ها موروثی بوده سرچشمه گرفته است. مهم‌ترین این منابع عبارتند از:

۱- عقاید اولیه: این عقاید بدون شک، دلیل کهن بودن بخش بزرگی از عقاید این دیانت است و شامل بحث دربارهٔ عناصر چهارگانه، تقدیس افلاک، تناسخ، دوگانه‌پرستی و غیره است، که برخی از آن‌ها دارای ریشه‌های زردشتی بوده و به‌عقاید کهن در ایران‌باستان ارتباط دارد. از آن‌جمله است سرودی که به‌وسیلهٔ آن خدای خود را مخاطب قرار داده و در آن عناصر چهارگانهٔ آب، نور، خاک و آتش را می‌ستایند:

«پروردگارا، ای خدای مهربان

که عناصر چهارگانهٔ: آب، نور، خاک و آتش را بر روی زمین آفریدی»[۱۳].

۲- یهودیت: که اغلب آن در رابطه با کتاب مقدس است. یزیدیه بعضی از عادت‌های یهود از جمله: ختنه کردن پسران، برخی از غذاها و داستان آفرینش عالم را گرفته‌اند. سرودی طولانی دربارهٔ آفرینش زمین و آسمان و انس و جن دارند که در پاره‌ای از آن می‌گویند:

«پروردگارا، تو آفریدگاری بخشنده‌ای

«تو بودی که راه تاریک را گشودی

---

۱۳) کتاب: ایزدیاتی، صفحهٔ ٦١ (به زبان کردی).

«آفرینندهٔ همه چیز هستی
«بهشت رنگارنگ را آفریدی
«در آن هنگام که نه زمین و نه آسمانی بود
«و دنیا گستره‌ای بدون آرام و قرار بود
«در آن انسان و حیوانی نبود... تو آنان را آفریدی».

۳- اسلام: تأثیرپذیری از اسلام را می‌توان از نام شعائر دینی نظیر حج و زکات و صدقه و روزه و اعیاد و گرایش صوفیانهٔ آنان و اعتقاد به‌شیخ عُدی تا یزید و بسیاری از افکار دیگر دریافت، به‌طوری‌که حتی نام‌های آنان مثل علی و حسین و اسماعیل، همه عربی و اسلامی است.

۴- مسیحیت: دین مسیح تأثیر فراوانی در یزیدیه داشته و یزیدیان آنان را بسیار دوست دارند و معتقدند که مادر یزید که «شلخه» نام داشت و نیز همسر او، هر دو مسیحی بوده‌اند. آنان کلیساها و دیرها را گرامی و محترم می‌دارند. برخی از آن‌ها درگاه این معابد را به‌خاطر بزرگداشت قدیس سازندهٔ آن می‌بوسند. اگر قدیس سازندهٔ آن مشهور نباشد، چنین کاری را انجام نمی‌دهند، اما یزیدیان هرگز وارد مساجد مسلمانان نمی‌شوند. آنان قدیسانی را که کلیساها و دیرها به‌نام آنان ساخته شده است، گرامی می‌دارند، زیرا معتقدند که آنان به‌مراحل بالایی از خلوص و پاکی نفس رسیده‌اند و «ملک‌طاووس» در نفس آنان حلول کرده است. اعتقاد دارند که «ملک‌طاووس» قبلاً مدتی را در نفس حضرت موسی (ع) حلول نموده و مدت درازتری را در نفس حضرت عیسی (ع) حلول کرده است. به‌همین علت حضرت عیسی (ع) را بزرگترین پیامبر روی زمین می‌شمارند. تأثر آنان در قبال مسیحیت، پس از ارتباط گستردهٔ آنان با

ارمنی‌ها و سکونت در جوار آنان افزوده شد.

بدون شک گروه‌هایی از مسیحیان، در گذشته به‌دین یزیدیان درآمدند و در عقاید آنان تأثیر گذاشتند. از جملهٔ این عقاید می‌توان به‌عقیدهٔ غسل تعمید و نان تبرک شده اشاره‌نمود. هم‌چنین نقل شده است که ساکنان کوه سنجار، همگی مسیحی بوده‌اند و سریانی‌های شرقی در آن‌جا کلیسای مشهوری به‌نام کلیسای شنکار یا سنجار داشته‌اند، در حالی که امروزه تمامی ساکنان کوه سنجار، به‌جز موارد نادری، یزیدی هستند. شاید مسیحیان پس از معاشرت و همزیستی طولانی با این اقوام، به تدریج در دین خود دچار سستی و فتور شده، و به‌این دین درآمده‌اند»(۱۴).

مسیحیان نواحی تحت پوشش کلیسای موصل، یزیدیان را به‌نام‌های «دسنایه» و «داسنیان» و یا ساکنان «کوه داسن» می‌نامند، که «کوه داسن» قبلاً وابسته به‌کلیسای نسطوریان بوده و شاید مسیحیان مذکور در اثر عشق و ازدواج با دختران یزیدی به‌دین یزیدیه درآمده‌اند. گروهی از مسیحیان معتقدند که شیخ عُدی همان «قدیس آدی» است که اهالی آن سرزمین را به‌دین مسیحیت درآورد و به‌نام او یادبودی ساخته شده که امروزه زیارتگاه یزیدیه است.

اسماعیل‌بیک چول، یکی از امرای یزیدیه، تأثیر ادیان دیگر بر عقاید قوم خود را چنین خلاصه می‌کند: «آنان روزه و نصیحت و غسل تعمید را از مسیحیان، فهم را از مسلمانان، اصول عقاید، بحث فرشتگان و

۱۴) این نظر کشیش «أنستاس کرملی» است که آن را در مجلهٔ مشرق، در سال ۱۸۹۹ میلادی مطرح کرده است.



«تصویر اسماعیل بیک‌چول»، در سال ۱۹۳۰ میلادی

اولیاء و تحریم غذاها را از یهودیت، سجود را از دوگانه‌پرستان، مخالفت را از شیعیان، سربریدن اشخاص را از جاهلیت و بخشیدن گناهکار را از شیوخ و شاهزادگان گرفته‌اند»[۱۵].

علیرغم تمامی این‌ها، دین یزیدی، دین قائم به‌ذات خود است، که در نزد پیروان خود مستقل بوده و جایگاه خود را دارد. مطالبی که گفته شد، در حقیقت فقط از باب تشابه یا تأثیرپذیری آن‌ها از همسایگان خود بوده است.

قبل از این‌که به‌مبحث پراکندگی جغرافیایی و انسانی این طایفه بپردازیم، لازم است که به‌طرح دیدگاه‌های برخی از پیشینیان و تاریخ‌نویسان، دربارهٔ این طایفه بپردازیم، تا گرایش این نظریات را دریابیم. در این بحث خواهیم دید که آنان چگونه به‌یزیدیان حمله کرده و اجازهٔ زندگی آزادانه را به‌آنان نداده‌اند.

یزیدیه از دیدگاه تاریخ‌نویسان

۱- شاید احمدتیمور پاشا از اولین نویسندگان عربی باشد که دیده‌ها را به‌سوی این فرقه معطوف نمود و در رسالهٔ خود: «یزیدیه و گذشتهٔ طایفهٔ آنان»[۱۶]، نام یزیدیه را بر آنان اطلاق نمود. او در کتاب خود می‌گوید: «این طایفه به‌هیچ‌وجه نامی در تاریخ نداشته است و اولین‌باری که از آنان نامی برده شده، زمانی بوده که شیخ عُدی‌بن مسافر أموی، به‌زهد و تقوی

---

۱۵) کتاب: «الیزیدیه قدیماً و حدیثاً»، تألیف اسماعیل‌بیک چول، ص ۹٤.
۱٦) نام اصلی کتاب: «الیزیدیه و منشأ نحلتهم» است.



«میرسعیدبیک در منتهی سمت راست و در مدخل آرامگاه شیخ عُدی»
عکس به‌وسیلهٔ رزیتا فوربس در سال ۱۹۲۹ برداشته شده است.

و پرهیزگاری مشهور گردید و به‌زادگاه اصلی کُردها مهاجرت کرده، در اطراف کوه «هکار» سکونت گزید. مردم از اطراف و اکناف برای استرشاد و هدایت به‌سوی او رفته و خلق بسیاری پیرو او شدند. در آن‌جا شاگردان و مریدانی پیدا کرده و طریقتی صوفیانه بنیان نهاد که بعدها به‌طریقت

عدویه معروف گردید».

۲- دیدگاه سیدعبدالرزاق حسنی با دیدگاه احمدتیمور پاشا اندکی اختلاف دارد و به‌نقل از سمعانی می‌گوید: «جماعت بسیاری را در عراق، در کوهستان حلوان و نواحی آن دیدم که یزیدی بودند. این گروه در دهات آن‌جا به‌صورت مردمان زاهد اقامت داشتند و زندگی می‌کردند، «حال»[۱۷] می‌خوردند و با مردم کمتر معاشرت می‌کردند. آن‌ها یزیدبن معاویه را امام خود دانسته و او را برحق می‌دانند. گروهی از آن‌ها را در مسجد جامع مرج[۱۸] دیدم و شنیدم که ادیب: «حسن بن پندار بروجردی» که مردی فاضل بود و سفر بسیار می‌کرد، بر این طایفه وارد و داخل مسجد آنان شده، یکی از یزیدیان از او پرسید: دربارهٔ یزید چه می‌گویی؟ حسن بن پندار در جوابش گفت: من در مورد مردی که خداوند نام او را در قرآن برده و فرموده است: «یزید فی الخلق مایشاء»[۱۹] و یا فرموده: «و یزیدالله الذین اهتدوا هدیً»[۲۰] چه می‌توانم بگویم[۲۱].

ابن‌پندار می‌گوید، پس از این مطلب، یزیدیان به‌من احترام بسیار

---

۱۷) حال، در لغت به‌معنی گل سیاه است و یزیدیان همان‌طور که خواهیم گفت، عادت دارند از آرامگاه شیخ عُدی خاک برداشته و آن را خمیر کرده و به‌صورت گرد یا قرص درآورده و گاه‌به‌گاه می‌خورند و آن را برات می‌نامند، چنان‌که شیعیان هم از تربت سیدالشهداء حسین‌بن علی (ع) می‌خورند و آن را شفا می‌دانند. در نزد صوفیه «حال» به‌خوراکی می‌گویند که شیخ و مرشد بر آن دعایی خوانده باشد آن را «رقیه» نیز می‌نامند. مرشد یا شیخ آن را به‌کسانی که بخواهند می‌دهند. آن «رقیه» از اثر مار و عقرب جلوگیری می‌کند.

۱۸) مرج، قلعه‌ایست که بین آن و حلوان یک منزل راه است. حلوان یکی از شهرستان‌های آخر مرز واقع شده و به‌کوهستان متصل است.

۱۹) سورهٔ فاطر: آ

۲۰) سورهٔ مریم: آیهٔ ۷۶.

۲۱) در این داستان طنزی نهفته است، چه این‌که هر دو آیه ربطی به‌یزیدبن

گذاشتند[۲۲] و پذیرایی خوبی از من کردند[۲۳].

۳- عباس عزاوی نقل می‌کند که: «جماعتی از صلحای اهل سنت و جماعتی از نواحی قرات، نزد أبوفراس عبیدالله بن شبل آمدند و به‌او خبر دادند که: در پیرامون آن‌ها بدعت هایی به‌وجود آمده و آراء و عقاید گمراه کنندهٔ مختلفی پیدا شده که شیطان را در عقاید آنان نفوذ بسیاری است و مردم از آن غافل‌اند. این‌ها همه منسوب به‌مذهب را فضه و زیدیه و گروهی نیز منسوب به‌آرای عدویه و یزیدیه هستند؛ که این دو طایفه آرای متناقضی دارند»[۲۴].

بعدها شیطان این طایفه را فریفت و بر عقل‌های ایشان چیره شد و آن‌ها را به‌سوی هواهای خود راند. محبت یزیدبن معاویه را در دل‌های آنان استوار ساخت و آنان نیز که او را نمی‌شناختند و از شرح‌حال زندگی او اطلاعی نداشتند، از روی جهل و نادانی، او را دوست داشته و تقدیس

---

۲۲) کتاب: الانساب سمعانی، ص ۶۰۰.

۲۳) عبدالرزاق حسنی در حاشیه می‌گوید: هانری فیلد، رئیس موزهٔ فیلد در شیکاگو، بعضی از نصوص و تصریحات قدیمی یزیدیه را به‌دست آورده و آن‌ها را در مجلهٔ: جمعیت شرق امریکا، در جلد ۲۲، صفحهٔ ۳۶، سال ۱۹۴۶ میلادی، به‌طور مشروح نقل نمود و آن را استاد انیس فریحه به‌انگلیسی ترجمه نموده، سپس آن را در رسالهٔ مخصوصی نوشته است. در آن‌جا می‌نویسد: «اولین کسی که متوجه شد و به‌سایرین اطلاع داد که سمعانی در انساب، ذکری از این طایفه نموده است، ما بودیم، ولی ما را متهم کرده است که مطالب آن را تحریف کرده‌ایم، در حالی که ما فقط گفتار سمعانی را نقل نمودیم که می‌گوید: «جماعت بسیاری را در عراق و در کوهستان حلوان و نواحی آن دیدیم که یزیدی بودند». او این عبارت را این‌طور به‌انگلیسی ترجمه نموده است: «و جماعت بسیاری از آنها یزیدیه بودند. آنها را در عراق، در کوهستان حلوان در جوار یزید دیدیم» به‌هر حال نسخهٔ انساب که ما در این نقل‌قول به‌آن تکیه کردیم، نسخهٔ عکسی است که نارکلیوت در سال ۱۹۱۲ میلادی، چاپ کرده است و نسخهٔ چاپی دیگری نیست. استاد عباس عزاوی نیز می‌گوید: چاپ انساب بسیار پر غلط بوده و دارای نسخ خطی متعددی در استانبول و پاریس است. او گفتار سمعانی را همان‌طور که ما نقل کردیم، نقل کرده است.

۲۴) به‌نقل از یک رسالهٔ خطی به‌نام: «الرد علی الرافضه و الیزیدیه»، تألیف: ابوفراس عبیدالله بن شبل، که در ۱۷ رجب ۷۲۲هـ ق، نوشته شده و در کتابخانهٔ کوپرلی ترکیه، تحت شمارهٔ ۱۶۷ نگه‌داری می‌شود.

نمودند. این اعتقاد در آن‌ها ریشه دوانده که اگر یزید را دوست نداشته باشند، خون‌شان مباح است. آن‌ها نمازخواندن با مسلمانان را جایز نمی‌دانند، به‌همین جهت در نمازجمعه شرکت نمی‌کنند».

و ادامه می‌دهد: «این طایفه را «حسن بن عدی» گمراه کرد. او از روستاهای موصل به‌آن‌جا رفت و گروه بسیاری را گمراه کرد. آن‌ها را به‌هر سویی که خواست رهبری نمود. آنان را که از مردمان ساده‌لوح و رعیت بودند، فریفت. من بارها، چه در خانه‌های آنان و چه در اجتماعات، با آن‌ها دربارهٔ یزید و برخی از عقایدشان مباحثه و مجادله کرده‌ام».

۴- محقق دیگری به‌نام «یعقوب سرکیس»، در مطالعات خویش، به‌متنی آرامی که «رامیشوع راهب» آن را در سال ۸۵۵هـ ق یا ۱۴۵۱ میلادی ترجمه نموده و هم‌چنین متون جدید فرانسوی استناد نموده، در تمامی این منابع از یزیدیه نام برده شده و آمده که نام پدر عادی (عدی) مسافربن احمد و از کردهای (تیراهیه)[۲۵] است این کُردها معمولاً در فصل تابستان به‌کوهستان می‌آیند و در آن‌جا می‌مانند، سپس در زمستان به اطراف موصل کوچ می‌کنند، که یکی از آن‌ها عشیرهٔ یزیدیه هستند که از اجداد شیخ عادی (عدی) می‌باشند. این قبایل به‌همراهی یزیدیه تابستان‌ها و زمستان‌ها کوچ می‌کردند. در حقیقت یزیدیان به‌ساکنین

۲۵) تیراهیه، گروهی از کردهای زردشتی هستند. ابن‌اثیر در کتاب کامل خود، ج ۱۲، ص ۲۱۱، دربارهٔ تیراهیه می‌گوید: «آن‌ها کافر بوده و دینی نداشته که به‌آن معتقد باشند و مذهبی هم نداشتند که به‌آن تکیه نمایند. آن‌ها برای غارت مسلمانان به‌حد سوران و مکرهان رفتند، ولی تاج‌الدین نایب، غلام شهاب‌الدین، بسیاری از آن‌ها را کشت. این واقعه در سال ۶۰۲ هـ ق اتفاق افتاد.

کوهستان به‌نظر خدمه و کارکنان خود نگاه می‌کردند و هنگامی که کُردهای یزیدی در اول اکتبر از کوهستان برمی‌گشتند، در سراسر راه خود به نزد عادی، فرزند امیر خود می‌رفتند و با خود هدیه و تحفه‌های گران‌بهایی برای او می‌بردند. عادی از آن‌ها پذیرایی گرمی می‌کرد و همه‌گونه غذا و شراب به‌آن‌ها می‌داد و شب‌نشینی‌های بسیار مفرح برای آن‌ها ترتیب می‌داد. تعداد این خانواده‌ها ۶۵۰ خانواده و تعداد خیمه‌های آن‌ها بیش از هزار خیمه بود و اغلب آن‌ها از قبیلهٔ تیراهیه بودند.

۵- شیخ راغب طباخ، از حنبلی[۲۶] نقل می‌کند که: عزالدین بن یوسف کردی عدوی امیر ولایت حلب در اواخر دورهٔ چرکس‌ها و اوایل دولت عثمانی، از طایفه‌ای بود که منسوب به‌شیخ عُدی بن مسافر و معروف به‌خانوادهٔ شیخ مند بودند. هر که را ماری نیش می‌زد، به‌نزد عزالدین می‌آمد و او نانی راکه بر آن دعایی خوانده و فوت کرده بودند، به او می‌داد. مارگزیده به‌اذن خدا بهبود می‌یافت. امیر عزالدین علیرغم شرابخواری مفرط و قتل نفس، به‌این خاصیت مشهور بود. دربارهٔ او بسیار غلو می‌کردند و به‌او شیخ عزالدین لقب داده بودند. چه بسا اگر به‌یکی از آنان گفته می‌شد: تو از کردهای خدا هستی و یا کردهای عزالدین؟ پاسخ می‌داد. از کردهای عزالدین. امیرعزالدین مردی کهنسال بود که ریش خود را به‌رنگ سیاه‌رنگ می‌کرد. مردی شجاع بود و ارتباط تنگاتنگی با «خایربیک» حکمران حلب (در اواخر حکومت چرکس‌ها) داشت. در

---

۲۶) شیخ راغب طباخ، در صفحهٔ ۵۲۵، از جلد پنجم کتاب خود: (اعلام النبلاء بتاریخ حلب الشهباء) مطلب فوق را از کتاب (درالحبب) که یک کتاب خطی و تألیف رضی حنبلی است، نقل می‌کند.

روزگار او بود که امیر «حبیب بن عربو» در زیر قلعهٔ حلب به‌دار آویخته شد. علتش این بود که بین امیر «عزالدین» و بین فرزندان عربو (که طایفه‌ای معتبر از شاهزادگان قصیر بودند) به‌خاطر امور دنیوی و دینی دشمنی سخت و آشکاری برقرار بود، زیرا که خانوادهٔ عربو، از اهل سنت و جماعت و خانوادهٔ شیخ مند یزیدی بودند.

امیر عزالدین نسبت به‌آنان دشمنی کرده و سعی خود را در کشتن گروهی از آنان از جمله «امیرحبیب» و «امیرقاسم» نمود و عاقبت امیرحبیب بن عربو، بر اثر گزارشی که احمدپاشا مشهور به‌قراجا پاشا، اولین والی حلب در دولت عثمانی، ارائه داد که امیرحبیب در یک زمان نه زن گرفته است، حکم اعدام او را گرفت و امیرحبیب در دربار سلیم اول پادشاه عثمانی کشته شد. این واقعه در اثر حیله و نیرنگ عزالدین بود.

حوض بزرگی که داخل «أغیول» حلب وجود دارد، ساختهٔ امیرعزالدین است که اظهار می‌کرد آن را از پول حلال پدرش ساخته است. امیر عزالدین در سال ۹۴۸ هـ‌ق درگذشت.

۶- شرف‌خان بن‌شمس‌الدین بدلیسی، صاحب کتاب: شرفنامه، که فارسی است و در پیترزبورگ در سال ۱۲۲۷ هـ‌ق، مطابق با ۱۸۶۰ میلادی چاپ شده و هم‌چنین در سال ۱۳۴۸ هـ‌ق در قاهره تجدید چاپ شده‌است، در کتاب خود که در سال ۱۰۰۵ هـ ق از نوشتن آن فارغ شده‌است، تعدادمذاهب کُردها را ذکر می‌کند و می‌نویسد که: قبیلهٔ کردهای دنبلی از قبایلی است که مذهب یزیدی داشته‌اند و ادامه می‌دهد که یزیدیان از مریدان شیخ عدی‌بن مسافر که یکی از نوادگان سلالهٔ خلفای مروانی بود، می‌باشند و عقیده دارند که شیخ عُدی در

کوهستان لالش که در ایالت موصل واقع است، مدفون بوده و شیخ مزبور نماز و روزهٔ مردم را به‌عهدهٔ خود گرفته و در آخرالزمان هم آن‌ها را بدون حساب و کتاب به‌بهشت خواهد برد. بنا به‌روایت سمعانی، او در سال ۵۶۲ هـ‌ق درگذشته است. طایفهٔ یزیدیه از نیمهٔ دوم قرن ششم هجری بدین نام شناخته شده‌اند. در ایام شیخ عُدی بن مسافر به‌نام عدویه نامیده می‌شدند. عقاید یزیدی‌ها با عقاید عدوی‌ها در مورد یزید بن معاویه اموی منطبق بوده است.

۷- علاءالدین قونوی، در کتاب «حسن التصرف» خود، که در حقیقت شرح کتاب: «التعریف لمذهب أهل التصوف» قلاباذی می‌باشد، برخی از عقاید و نظریات یزیدیه را آورده است، که به‌علت اشتباهاتی که در این‌باره کرده و هم‌چنین به‌دلیل تازش وی به‌آنان، از نقل آن صرف‌نظر می‌کنیم(۲۷).

در پایان و به‌طور خلاصه می‌توان گفت که: در آغاز یزیدیه گروهی زردشتی بودند، که بعدها به‌دین مبین اسلام درآمدند، اما به‌علت جایگاه جغرافیایی که داشتند، اسلام در بین آنان به‌طور کامل رسوخ ننمود، تا آن که شیخ عُدی بن مسافر در بین آنان ظهور کرد و طریقت صوفیانهٔ خود را که بعدها به‌طریقت عدویه معروف گردید، در بین آنان منتشر کرد.

یزیدیان اولین پیروان طریقت عدویه بودند، که چیزهای خارق‌العاده فراوانی به‌شیخ عدی نسبت دادند. پس از درگذشت شیخ عُدی، در سال ۵۵۷ هـ‌ق، اشخاصی در میان آن‌ها پدید آمدند که در صدد گمراه کردن

---

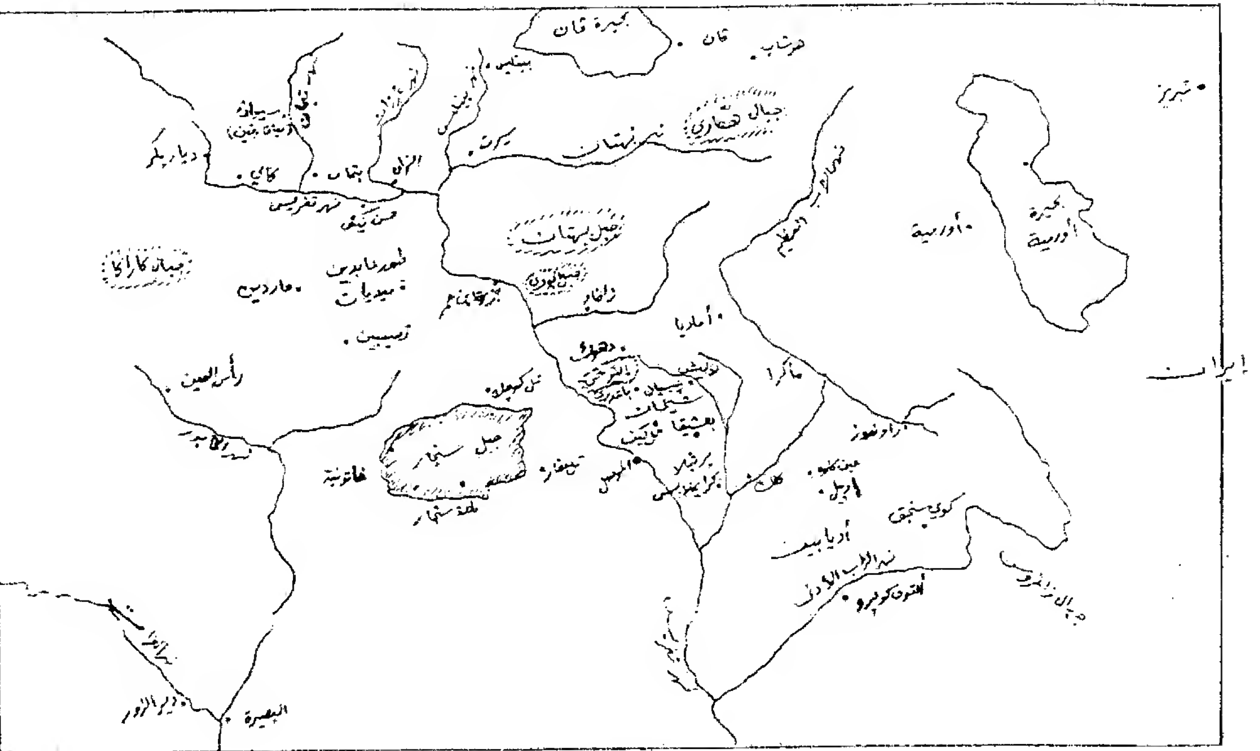
۲۷) کتاب: نهرالذهب، غزی از بهترین کتبی است که دربارهٔ یزیدیه توضیح داده است و توضیحات کتاب دو صفحهٔ کامل است، که ما مهم‌ترین بخش‌های آن را در جاهای مناسب آورده‌ایم.

مردم ساده‌لوح بودند، به‌این امید که آن‌ها را از تعالیم اسلامی دور سازند و به‌عقاید اولیهٔ نیاکان‌شان بازگردانند. عقایدی که شامل پرستش‌ها و عبادات ممنوعه و تعلیمات غیرعقلانی بود.

بدون شک رهبران یزیدیه که آن‌ها را موعظه و ارشاد می‌کردند، به‌عنوان مخالفت سیاسی و یا مذهبی، به‌تدریج یزیدبن معاویه را وارد مذهب آن‌ها ساختند و او را به‌عنوان یکی از خلفای پرهیزکار و نیکوکار مطرح کردند. آن‌ها در آغاز کار، در مورد یزید، راه میانه‌روی را پیمودند، اما بعدها او را تا جایگاه یکی از خدایان مقدس خود بالا بردند.

پراکندگی جغرافیایی یزیدیان

همان‌طور که قبلاً گفتیم، دین یزیدیه، به‌ویژه در مناطق کُردنشین منتشر شده است، اما این بدان معنا نیست که همگی آن‌ها کُرد باشند. علاوه برآن اشاره کردیم که سرمنشأ قبایل شمال موصل، قبیلهٔ «ترهایا» است که قبیله‌ای زردشتی بود و گمان می‌رود که این قبیله از بازماندگان اقوامی باشند که در کشورهای هم‌جوار، نظیر ایران می‌زیسته‌اند و بعدها پس از انتشار اسلام، در آن سرزمین، به‌مناطق دیگری مهاجرت کرده‌اند. آن‌ها در کوهستان‌های حلوان عراق مستقر شدند، تا در معرض دید حاکمان زمان نباشند، چون همسایگان آن‌ها عرب بودند، ناچار شدند که عقاید خود را از آن‌ها مخفی سازند و خود را مسلمانانی معرفی نمایند که برخی از ظواهر اسلامی را می‌شناسند، اما چون آن‌ها از مراکز فرهنگ اسلامی دور بودند، دیری نپائید که به‌تدریج به‌عقاید قدیمی خود بازگشتند و



«نقشهٔ پراکندگی یزیدیان»

به دلیل فراموش کردن بسیاری از آداب و رسوم اولیه، نتوانستند به‌عقاید کامل قدیمی خود بازگردند.

تا قبل از قرن هشتم هجری، کوهستان سنجار، محل سکونت کُردهای مسلمان و مسیحی بوده است و هنگامی که تیمورلنگ به‌سرزمین عراق و «جزیرهٔ ابن‌عمر» حمله کرد، این حمله ترس و وحشت را در میان مردم پدید آورد و باعث شد که هزاران نفر از ساکنان منطقه، به‌منظور فرار از دست تاتارها، به‌جاهای دوردست و مستحکم پناه ببرند و کوهستان سنجار پناهگاه بسیاری از این افراد گردید. از جمله کسانی که به‌دامنه و قلل این کوهستان پناه آوردند، چهارصد خانوادهٔ یزیدی بودند که از منطقهٔ شیخان موصل آمده بودند. پس از مدتی گروه‌های دیگری از ساکنان دیار بکر و ساحل دجله و غیره نیز به‌آنان پیوستند.

طایفهٔ یزیدیه با ساکنان مسیحی و مسلمان منطقه‌آمیزش نموده و برخی از عقاید آنان را اقتباس کرده، عده‌ای را نیز به‌دین خود درآوردند. علت پذیرفتن عقاید جدید از سوی آن‌ها، این بوده است که آن‌ها قدرت چندانی نداشته‌اند که در برابر عقاید حاکم مقاومت کنند و نیز دارای فرهنگ دینی‌ای که نفوذ دیگران را سد کند نبوده‌اند. البته ناگفته نماند که یزیدیان دارای سواران شجاعی بودندکه‌توانستندبرکوهستان‌سیطره یابند.

مهم‌ترین قبایلی که به‌دین یزیدیه درآمده و دارای ریشهٔ عربی بوده‌اند، عبارتند از:

۱- قبیلهٔ شهوان: قبیله‌ای عرب بوده که به‌زبان عربی سخن می‌گفته، اما بیشتر آن‌ها زبان و دین خود را فراموش کرده‌اند.

۲- قبیلهٔ هبابات: که اصل آن‌ها از طی است.

۳- قبیلهٔ عمرا: گویند که نسب آنان به‌خلیفهٔ دوم: «عمربن الخطاب» بازمی‌گردد[۲۸].

۴- تازی: اصل آن‌ها عرب است. تازی یعنی عرب.

برخی از عشایر ضعیف و مسلمان عرب، که تحت‌تأثیر دیانت یزیدی قرار نگرفتند و هم‌چنان بر دین اسلامی خود باقی ماندند، عبارت بودند از: عشیرهٔ باباوات، هلالیه، کلب علی، عبدعلی، موسقورة، خاتونیه، بیت ناصو و غیره.

قبایل کُرد یزیدی، تعدادشان بیشتر است. این قبایل در اطراف موصل عبارتند از: بکران، بردحلی، بلسین، بابیری، جوانا، جفریه، داسنی، دملی، دنبلان، زیلکا، شیخان، صوعان، عزوی، قائدیه، هسکان، هکاری و هوبریه.

این قبایل، همانند سایر قبایل کُرد، در حقیقت بیشتر، اهالی روستاها هستند تا قبایل کوچ‌رو. گذشت زمان و توسعهٔ ریاست بر روستا، منجر به ایجاد گروه‌هایی گردید که بعدها به‌نام قبایل شناخته شدند و این مسأله در مورد قبایل عرب نیز صادق است.

یزیدیان بیشتر در سنجار، اطراف موصل و به‌ویژه منطقهٔ غربی دجله، شیخان و اطراف معبد بزرگ‌شان و برخی روستاهای دیگر پراکنده شده‌اند. ما نام برخی از این روستاها را می‌آوریم و به‌معنی آن‌ها اشاره می‌کنیم، تا میزان تأثیر زبان سریانی را در آن‌ها دریابیم[۲۹]:

---

۲۸) کتاب: مدینهٔ سنجار، تألیف: حسن شیمسانی، ص ٢٦٤.

۲۹) کشیش انستاس کرملی، بر سریانی بودن نام‌ها تأکید می‌کند، اما کُردها با سریانی بودن بسیاری از نام‌ها مخالف‌اند.

۱- سنجار: نامی ترکی است که اصل آن سنجر بوده و به‌معنی عقاب و باز است. این شهر به‌علت استحکام آن و در دسترس نبودنش، بدین اسم، نامیده شده است.

۲- شیخان: سرزمین وسیعی است که بیش از چهل روستا را دربر می‌گیرد. اصل این واژه از کلمهٔ شیخ عربی گرفته شده، سپس با الف و نون، براساس قواعد دستورزبان فارسی و یا کردی، جمع بسته شده است.

۳- بعشیقا (یا بحشیقا): روستایی در فاصلهٔ شش تا هفت ساعتی شهر موصل است. نام این روستا سریانی است و به‌معنی خانهٔ آرد یا خانهٔ سرکوب شدگان است. یاقوت حموی در معجم‌البلدان آن را با عشوقا می‌خواند که این کلمهٔ آرامی است. این روستا در دامنهٔ کوهستان «مقلوب» واقع شده است. مذهب یزیدی که خواندن و نوشتن را بر پیروان خود تحریم کرد، فقط به‌فرزندان این روستا اجازه داده است که خواندن و نوشتن بیاموزند.

۴- باعدری: در فاصلهٔ ۴۴ کیلومتری شمال شرقی موصل است. این کلمه سریانی یا کلدانی بوده و به‌معنی پناهگاه می‌باشد.

۵- شیخ عادی: روستای شیخ عدی بوده و نزدیک باعدری است.

۶- تجزانی: نزدیک روستای بعشیقا است و فاصلهٔ چندانی با آن ندارد. در آن برخی از زیارتگاه‌های یزیدیه قرار دارد. این کلمه سریانی بوده و به‌معنی مکان وحی است.

۷- عَنْیفِن: کلمه‌ای سریانی و به‌معنی چشمهٔ زلال است.

۸- شیخدری: که نام آن تحریف شدهٔ شیخ خضر است.

۹- کابار: کلمه‌ای سریانی و به‌معنی جبار یا ستمگر است.

۱۰- تلَخش: کلمه‌ای سریانی و به‌معنی تپهٔ دردهاست.

۱۱- باقِصْری: کلمه‌ای سریانی بوده و به‌معنی خانهٔ قصّاران است.

یزیدیان هم‌چنین شهرها و روستاهای دیگری دارند مانند: بوزان، خانکو قپاخ، ختار، دوغاتا، مقُلب و جکانا. تمامی روستاهای یزیدیان در مجاورت یکدیگر و در دامنهٔ کوه سنجار پراکنده‌اند. هم‌چون هاله‌ای که ماه را دربر می‌گیرد، این روستاها کوهستان سنجار را احاطه کرده‌اند. باید افزود که برای پیمودن مسافت اطراف کوه سنجار، باید سه روز راه پیمود.

پراکندگی یزیدیان در خارج از عراق

وجود طایفهٔ یزیدیه در محدودهٔ اتحاد جماهیر شوروی سابق، به‌دوران امپراتوری تزارها و حملهٔ آنان به‌مناطق ماورای قفقاز بازمی‌گردد. در سال ۱۸۲۹ میلادی، روس‌ها توانستند برخی از مناطق امپراتوری عثمانی را به‌تصرف خود درآورند. پس از پایان جنگ اول جهانی، در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۹، هنگامی که ارتش روسیه از آناتولی عقب‌نشینی کرد، به‌هم‌پیمان خود: «حسن آغا»، رئیس قبیلهٔ «حستلو»، اجازه داد که قبیله و گله‌های خود را از دامنهٔ جنوبی کوه آرارات به‌ولایت ایروان منتقل نماید. در تابستان‌ها گوسفندان این قبیله، در دامنهٔ شمالی کوه آرارات چرا می‌کردند و در زمستان‌ها، این قبیله در ساحل دست راست رودخانهٔ ارس سکونت می‌گزیدند. وزارت اقتصاد روسیه در آن هنگام

گزارشی از آنان منتشر کرد که دارای فهرستی حاوی نام ۶۷ خانواده و شامل ۳۲۴ نفر بوده است.

در همین هنگام بود که میان یزیدیان و ارمنی‌ها رابطه‌ای گرم و صمیمی برقرار شد و ارتباط تنگاتنگی بین آن‌ها به‌وجود آمد، تا آن‌جا که این گمان در میان برخی از یزیدیه به‌وجود آمد که مذهب یزیدی در قرن دهم میلادی از کلیسای ارمنستان سرچشمه گرفته است. برحسب آمار سال ۱۸۷۷، تعداد یزیدیان در ایروان بالغ بر هشت‌هزار نفر بوده است.

در سال‌های ۱۸۸۲ و ۱۸۹۷، مهاجرت دوبارهٔ یزیدیان آغاز شد و قبیلهٔ سیبکی به‌سوی غرب مهاجرت کرد. این قبیله به‌رهبری «عمرآغا»، از منطقهٔ بایزید که تحت تصرف ترکان عثمانی بود، به‌ولایت قارس Kars که بعدها به‌روسیه ملحق شد، مهاجرت کردند و بعد از گذشت سال‌ها، چهارده روستا در آن‌جا برپا کردند که جمعیت آن‌ها بالغ بر ۱۷۳۳ نفر بود.

تعداد یزیدیان به‌تدریج افزایش یافت، تا آن که در سال ۱۹۱۲، به ۴۲۵۰۸ نفر رسید، که بیشتر از ۱۷۰۰۰ نفر در ایروان و ۲۰۰۰۰ نفر در تفلیس و اطراف آن می‌زیستند.

تعداد آنان در مناطقی که در سال ۱۸۷۷ به‌روسیه ملحق شد، پنج‌هزار نفر بود، اما پس از چهارسال تعداد آنان در سرزمین‌های ماورای قفقاز به ۴۰۸۸۲ نفر رسید.

«اسماعیل‌بیک چول» در یادداشت‌هایش می‌نویسد: «هنگامی که در سال ۱۹۰۸-۱۹۰۹ از ماورای قفقاز بازدید کردم، سعی نمودم تا صفوف یزیدیه را یکپارچه سازم و آن‌ها را تحت حمایت کلیسای ارمنستان قرار دهم».

در خلال جنگ جهانی اول، هنگامی که ارتش عثمانی پیشروی کرد، یزیدی‌ها از این که تحت سیطرهٔ عثمانی باشند، امتناع ورزیدند و به گروه‌های پناهندگان در گرجستان و ارمنستان پیوستند و در کنار ارمنی‌ها با عثمانی‌ها جنگیدند.

در سال ۱۹۱۹، که انتخابات ارمنستان برگزار شد، یک کرسی به‌نمایندهٔ یزیدیان در مجلس داده شد. این کرسی را «یوسف‌بیک تیموریان» اشغال کرد. پس از انقلاب بلشویکی در روسیه، یزیدیان به‌کوهستان «آرکات»، که بلندترین قله کوه‌های قفقاز شوروی است، پناه بردند[۳۰].

آمارهای سال ۱۹۲۶، نشان داد که تعداد ۱۴۵۲۳ کرد یزیدی، در اتحاد جماهیر شوروی زندگی می‌کنند، که از این میان ۱۲۲۳۷ نفر آن‌ها در ارمنستان و ۲۲۶۲ نفر آن‌ها در گرجستان و بقیه در جاهای دیگر سکونت دارند. این طایفه ۸۰٪ جمعیت کُردهای ساکن در ارمنستان را تشکیل می‌دهند.

یزیدیان تا مدتی توانستند که به‌روش زندگی قبیله‌ای و چوپانی خود ادامه دهند، اما در سال ۱۹۲۰، با صدور قانون ملی کردن اراضی، از علاقهٔ آنان به‌اسکان و از قدرت و نفوذ رهبران قبیله‌ای آن‌ها کاسته شد. فرزندان رؤسای قبایل به‌تدریج به‌عضویت حزب کمونیست درآمدند و قوالان به‌زودی دریافتند که دولت شوروی از نامه‌نگاری آنان با خارج جلوگیری می‌کند. در نتیجه ارتباط آنان با «باعدری» قطع گردید و رهبران

---

۳۰) یکی از افراد قبیلهٔ حسنلو به‌نویسندهٔ ارمنی؛ شاگینیان گفت که قبیلهٔ او در قرن هیجدهم، به‌رهبری «میرآغابیک» از ولایت وان ترکیه، به‌این کوهستان مهاجرت کرده‌اند.

دینی یزیدیه، روزبه‌روز ضعیف‌تر شدند و دولت برای آنان مدارسی ساخت که تدریس در آن با الفبای روسی بود.

البته اقدامات فوق منجر به‌ذوب کامل یزیدیه نشد. آمار سال ۱۹۵۹ اعلام می‌کند که تعداد ۲۵۶۲۶ نفر از کُردها در ارمنستان زندگی می‌کنند که اکثر آن‌ها از کُردهای یزیدیه هستند و حضور آنان تا سال ۱۹۶۹ مشهود بود. آنان بسیاری از آداب و رسوم دینی خود، نظیر احترام به‌مشایخ را هم‌چنان حفظ کرده بودند. در سال ۱۹۷۲ یزیدیان شوروی میهمان مهمی را از ماورای قفقاز پذیرا شدند که این میهمان؛ «بایزیدبیک» پسر اسماعیل‌بیک چول بود که پدر او شصت سال قبل به‌بازدید این مناطق رفته بود(۳۱).

یزیدیان در ترکیه نیز حضور دارند. محل پراکندگی آنان در ترکیه به‌صورت منحنی است که از مرزهای شرقی ترکیه با عراق و اتحاد شوروی سابق آغاز می‌گردد و پس از عبور از دیار بکر، ماردین، کوهستان طور، کلس، به‌عین‌تاب منتهی می‌گردد. منشأ تمامی این کُردها از موصل و سنجار است. امتداد پراکندگی این عشایر تا منطقهٔ حلب می‌رسد.

یزیدیان در سوریه، بین کُردهای «جزیرهٔ ابن‌عمر»، در مرز آن کشور با ترکیه، در شهرهای عامودة و حسکه و قامشلی پراکنده‌اند و پراکندگی آن‌ها به‌سوی غرب تا شهر حلب ادامه می‌یابد، به‌طوری که ساکنان تعدادی از روستاهای اطراف شهر عفرین و شهر اعزاز را یزیدیه تشکیل می‌دهند، که این روستاها عبارتند از: عاشق‌کبار، فیران، باصوفان،

---

۳۱) در نوشتن این فصل ازکتاب The Yazidis نوشتهٔ گست، فصل‌مربوط به«یزیدیان ماورای قفقاز» استفاده شده‌است.

قسطل جندو و بافلون.

در برخی دیگر از روستاها، یزیدیان در کنار مسلمانان زندگی می‌کنند؛ مانند روستاهای: باسوطة، برج عبدالو، قطمه، غزاویه، ترنده و قره‌باش (فقیره).

اگر از جنوب شهرهای عفرین و اعزاز، رهسپار شهر حلب شویم، به سه روستای یزیدی می‌رسیم که تا حلب بیست کیلومتر فاصله دارند و عبارتند از: برج القاس، تبراد، زوق‌الکبیر، این روستاها در غرب روستای شیعی نُبُّل واقع شده‌اند.

یک روستایی از دهکدهٔ مایر به‌من اطلاع داد که همسایگان یزیدی آن‌ها به‌تدریج عقاید خود را کنار گذاشته و اکنون همانند مسلمانان نماز می‌خوانند و روزه به‌پا می‌دارند. معمولاً هنگامی که چنین حالتی اتفاق می‌افتد، همسایگان‌شان می‌گویند که آنان «سنّی» شده‌اند.

در داخل شهر حلب نیز اقلیتی یزیدی زندگی می‌کنند که گمان می‌رود از روستاهای خود به‌حلب مهاجرت نموده و در شهر ساکن شده‌اند.

اگر از حلب به‌سوی جنوب رهسپار شویم و به‌کوهستان سمعان برسیم، شاهد حضور واقعی و تاریخی آن‌ها در این منطقه خواهیم بود. ابن‌حنبلی[۳۲] در هنگام سخن‌گفتن دربارهٔ «عمروبن هویر» نقل می‌کند که او از روستای یزیدی «معراثا»، یکی از روستاهای معرةالنعمان است.

---

۳۲) کتاب: «الزبد و الضرب في تاریخ حلب»، چاپ داراحیاء التراث، کویت.


«شیخ علی، رهبر کنونی یزیدیان عفرین و عاشق کبار»

یاقوت حموی در معجم‌البلدان، دربارهٔ معراثا می‌گوید: «معراثا نام تعدادی از روستاهای حلب است». وی چیزی دربارهٔ عقاید آن‌ها نمی‌گوید.

امروزه نیز روستاهای یزیدی دیگری در کوهستان شیروان(۳۳) پراکنده‌اند. تعداد کمی از یزیدیان نیز در دمشق زندگی می‌کنند.

این طایفه، با نام‌های دیگری در ایران وجود دارد، به‌ویژه در مناطق غربی استان مرزی کُردستان پراکنده‌اند. هم‌چنین برخی از یزیدیان به آمریکا و آلمان مهاجرت کرده‌اند. از یکی از یزیدیان شنیدم که می‌گفت: چون آن‌ها از اقلیت‌ها هستند، اروپا آنان را می‌پذیرد و به‌آن‌ها خوش‌آمد می‌گوید.

گویند که برخی از طوایف آنان، که به‌نام‌های دیگر نامیده می‌شوند، در هندوستان وجود دارند. این طایفه را در هند لپخوس Lepchos گویند. گروهی از آنان در دامنهٔ کوه‌های هیمالایا زندگی می‌کنند که عقاید آن‌ها

---

۳۳) کوهستان شیروان: بخشی از سلسله جبال «لیلون» است که در شمال کوه سمعان واقع و نام قبیلهٔ شیروان بر آن نهاده شده است. عزی در نهرالذهب، ج ۱، ص ۱٦٦، این کوه‌ها را نام برده و حضور یزیدیان را در آن‌جا ذکر نموده است.

بسیار به‌عقاید یزیدیه شباهت دارد. زیرا که اصل آن‌ها از یزیدیان سنجار بوده است. نقل شده که چون تعداد آنان رو به‌فزونی یافت، تعدادی از مبلغان آنان، جهت تبلیغ، رو به‌سوی شرق آوردند و به‌هندوستان آمدند، اما به‌علت عجیب بودن دین‌شان، به‌زودی رانده شده و به‌برخی از کوه‌ها پناه بردند. برخی از آنان به‌صورت انزوا و گوشه‌نشینی در آن کوه‌ها سکونت گزیدند. همان‌طور که کشیش انستاس کرملی می‌گوید؛ نام آنان هم‌چنان لپخوس است.

از این بررسی مفصل نتیجه می‌گیریم که تمامی یزیدیان کُرد نیستند و حتی کُردهای آنان نیز آمیخته‌ای از قبایل سریانی، عرب، ترک و ایرانی است. به‌همین جهت است که ساختار چهرهٔ آنان هندی اروپایی است. پوست آنان سفید و ظریف و رنگ آن بین گل‌گونه و سبزگونه است. صورت آنان مخروطی‌شکل است. قد و قامت آنان کشیده و جمجمه‌های آنان دایره‌ای‌شکل، با چشمانی سیاه و بزرگ و بینی‌های کشیده، که رنگ موهای آنان بین سیاه تیره تا زردطلایی است. در برخی از آنان می‌توان صفات و ویژگی چهره‌های عربی، مانند گردی صورت و تیرگی پوست، بزرگی چشم و ضخامت بینی و کلفتی لب‌ها و سیاهی موها را مشاهده کرد، اما زبان آن‌ها کُردی شمالی است، که دو کتاب مقدس آنان نیز به‌همین زبان نوشته شده است[۳۴].

---

۳۴) بنا به‌توضیحات آقای دکتر فاروق صفی‌زاده دو کتاب یزیدیان (ازدیان)، یکی به‌گویش کرمانجی شمالی و دیگری به‌گویش کرمانجی نیمروزی سورانی نوشته شده است. ـ مترجم ـ

تعداد و آمار یزیدیان

از مطالعهٔ پراکندگی جغرافیایی و انسانی این طایفه، نباید گمان برد که تعداد یزیدیان زیاد است. همان‌طور هم نباید توقع داشت که ما بتوانیم شمار حقیقی آن‌ها را ارائه بدهیم. نباید فراموش کرد که بسیاری از آنان در قرون گذشته به‌علت هجوم و حملهٔ شدید برخی از حکمرانان، به‌ویژه عثمانی‌ها، کشته شدند و این‌که دیانت آنان به‌شدت متکی به‌پنهان کردن عقیده و حفظ اسرار می‌باشد و برخی از آنان از روی تقیه و برخی نیز واقعاً اسلام آوردند. این که زندگی آنان در روستاها به‌صورت قبیله‌ای مانع اجرای دقیق آمارگیری آنان شده است و چه‌بسا که شمار آنان در خارج عراق معادل شمار یزیدیان در داخل عراق باشد.

بر همین اساس شمار رسمی یزیدیان در عراق و در سایر کشورها، موجود نیست، اما دایرةالمعارف بریتانیکا، چاپ سال ۱۹۸۴، نقل می‌کند که شمار آنان، از یکصدهزار نفر بیشتر نیست. کوینه Guinet معتقد است که شمار یزیدیان سنجار در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم، در حدود ۵۰۰ نفر، از مجموع تعداد ساکنان منطقه که تعداد ۶۰۰ نفر بوده است، می‌باشد، که این آمار نیز نادرست است.

منابع دیگری نقل می‌کنند که تعداد آنان در سال ۱۳۷۰ هـق، در حدود هشتادهزار نفر بوده است. مجمع ملل‌متحد در سال ۱۹۲۹، اقدام به آمارگیری کرد و اعلام نمود که شمار یزیدیان عراق کمتر از سی‌هزار نفر و در ترکیه در حدود هیجده‌هزار نفر است.

کشیش کرملی نقل می‌کند که شمار آنان در آغاز قرن هیجدهم، دویست‌وپنجاه هزار نفر، که دارای چهارهزار سرباز سواره و هشت‌هزار سرباز پیاده بوده‌اند. شمار آنان در آغاز قرن نوزدهم به‌دویست‌هزار نفر کاهش یافت که دارای سه‌هزار سرباز سواره و شش‌هزار سرباز پیاده بودند. در نیمهٔ قرن نوزدهم شمار آنان به‌پنجاه‌هزار نفر رسید که دارای دوهزاروپانصد سرباز سواره و پنج‌هزار سرباز پیاده بودند.

غزی نقل می‌کند که آن‌ها ادعا می‌کنند شمارشان سه‌میلیون نفر است، در حالی که آمارشان از بیست‌هزار نفر تجاوز نمی‌کند.

بدون شک تمامی این آمار و ارقام قدیمی است و تاریخ برخی از آن‌ها به‌بیش از یک‌قرن می‌رسد. به‌همین علت باید به‌این ارقام به‌دیدهٔ شک و تردید نگاه کرد.

علیرغم جنگ‌ها و حملات وحشیانه و سرکوب‌گرانه‌ای که به‌روستاهای آنان شد، ما به‌آمارهای فوق اعتماد نداریم و معتقدیم که جمعیت حقیقی آنان اختلاف فاحشی با شمار فوق دارد و ترجیح می‌دهیم بگوییم که شمار آنان کمتر از دویست‌وپنجاه‌هزار نفر است. ما معتقدیم که آنان به‌تدریج رو به‌انقراض هستند، زیرا که اجازه نمی‌دهند خون نژاد آنان با خون سایر نژادها آمیخته شود هم‌چنین آنان با اهالی شهرها درهم می‌آمیزند و به‌تدریج وارد مدارس و دانشگاه‌ها می‌شوند. گروه بزرگی از آنان نیز به‌تدریج وارد دین مبین اسلام می‌گردند.

فرهنگ محلی یزیدیان

لباس‌های محلی یزیدیان

پیش از این گفتیم که قسمت اعظمی از یزیدیان، در شمال عراق زندگی می‌کنند. بدیهی است که در آن منطقه دارای وضعیتی مخصوص به‌خود هستند. معروف است که یک‌پنجم کل یزیدیان، امروزه در شهرستان شیخان زندگی می‌کنند و شیخان در حقیقت پایتخت امرا و اعیان آنهاست. در این منطقه هم‌چنین آرامگاه تعدادی از مشایخ و رهبران دینی آن‌ها قرار دارد. سه‌پنجم آنان در شهرستان سرسبز و مرتفع سنجار و یک‌پنجم باقیماندهٔ آنان در روستاهای دهوک و زاخو و مناطق بسیار دیگری زندگی می‌کنند. در شهرستان شیخان یزیدیان به‌دو گروه تقسیم می‌شوند: گروه اول، رهبران دینی آن‌ها هستند که دارای سلسله‌مراتب مخصوص به‌خود هستند. گروه دوم که مریدان یا عامهٔ مردم را تشکیل می‌دهند، شامل کشاورزان و دامداران سخت‌کوشی است که تمام تلاش خود را به‌کار می‌برند تا رهبران‌شان در خوشبختی زندگی نمایند، در سنجار تقسیم‌بندی همان است، اما در مفهوم اندکی با آن اختلاف دارد، بدین‌گونه که دو گروه دارند که عبارتند از گروه: «جوانا»[۳۵]، و گروه خورکان یا کوچک. هر گروه دارای گروه‌های متعددی است، گروه جوانا، کلاه‌های بلندی از جنس حریر بر سر می‌گذارند و گرداگرد کلاه، عمامه‌ای

---

۳۵) همان‌طور که بعداً خواهیم گفت، گروه جوانا معتقدند که شیخ شرف‌الدین به‌آنان دستور داده است که موی خود را ببافند و بر روی شانه‌ها پخش کنند.

قرمزرنگ و یا کوفیه‌ای سیاه می‌بندند، موها و زلف‌های خود را می‌بافند و بر روی شانه‌ها و گردن خود می‌اندازند. بدین‌گونه ظاهری تمیزتر و آراسته‌تر از گروه خورکان (کوچک) دارند. آن‌ها ادعا می‌کنند که قبل از گروه خورکان به‌کوهستان سنجار آمده‌اند و آداب و رسومی متفاوت با گروه خورکان دارند.

یزیدیان لباس آبی نمی‌پوشند و معتقدند که پوشیدن لباس آبی بر آن‌ها حرام است. لباس سفید را ترجیح می‌دهند، زیرا که لباس سفید را لباس اهل بهشت می‌دانند. به‌همین علت لباس‌شان سفید است و در کنار گردن، دگمه‌های جانبی دارد. این بدان معنی است که جلو سینهٔ آن‌ها نباید باز بماند. شلواری از کرباس سفید و یک کمربند از پشم بر کمر خود می‌بندند. این لباس، لباس عامهٔ مردم است، اما رهبران دینی آن‌ها غالباً لباس سیاه بر تن می‌کنند. دستهٔ فقیران (به اصطلاح ما درویشان) علاوه بر پیراهن و شلوار، یک نیم‌تنه که از پشم سیاه بافته شده است، روی پیراهن خود پوشیده و آن را «خرقهٔ فقیر» می‌گویند.

این خرقه، مقدس است و نمی‌شود به‌آن قسم دروغ خورد، چنان که جایز نیست آن را از فقیری بگیرند، مگر وقتی که بمیرد، یا آن را به‌علت پاره‌گی عوض کرده باشد.

سرپوش مردان، به‌غیر از منطقهٔ سنجار، همان کوفیه است که آن را یشماغ می‌نامند و به‌رنگ‌سرخ است. یا عقال و کوفیه که سرخ‌رنگ است و هم‌چون بغدادیان عقال آن‌ها پیچیدنی است و آن را (چراویه) می‌گویند.

لباس‌های مردان با لباس‌های زنان متفاوت است. لباس مردان عبارتست از:

۱- لباس سفیدی که دگمه‌های آن در کنار و یا در پشت قرار دارد و بالای سینهٔ آن به‌صورت یقه‌ای دایره‌ای شکل دورتادور گردن را می‌گیرد. این اشارهٔ رمزگونه‌ای است به‌نوری که پس از چهل روز روزه، به‌شکل دایره‌ای بر شیخ عدی نازل گردید. این یقه را «طوق یزید» می‌گویند.

۲- شلوارهای سفیدی که به‌شکل شلوارهای شامی است.

۳- سرپوش آنها عمامهٔ سفید کوچکی است.

۴- کمربندی از پشم، بدون توجه به‌رنگ آن بر کمر می‌بندند.

۵- کاله[۳۶] به‌پا می‌کنند.

لباس زنان عبارتست از:

۱- سرپوش زنان که چیزی شبیه عمامهٔ مردان است، اما وضعیتی خاص به‌خود می‌گیرد و به‌رنگ سفید یا سیاه است. سیاه آن «پوشی» نامیده می‌شود که از مصدر فارسی پوشیدن گرفته شده است. در زبان کردی نیز به‌همان معنایِ پوششِ سرِ زنان می‌باشد.

۲- پیراهن بلند که به‌آن: دنداشه گویند.

۳- شلوارهایی که در زیر پیراهن پوشیده می‌شود و از پنبهٔ محلی سفید ساخته می‌شود. اگر زنی دیده شود که شلوارهای سفید خود را کنده است، این دلیل آنست که از دیانت یزیدی بیرون آمده و از آنان نیست.

۴- شال بلندی که به‌آن «المئزر» گویند و یک سر آن را زیر بغل چپ قرار می‌دهند. طرف راست را از بالا تا پایین بدون حجاب می‌گذارند.

---

۳۶) کاله: واژه‌ای بغدادی است که اصل و ریشهٔ آن همان واژهٔ «گالش» فارسی است و به‌معنای کفش یا پاپوشی است که رویهٔ آن را از پنبه، یا پشم، یا کتان می‌سازند.

۵- زن‌هـای فـقیر، پـابرهنه راه مـی‌روند، امـا زن‌هـای ثـروتمند «اچداک»[۳۷] به‌پا می‌کنند.

زنان امیر می‌توانند بنا به‌دلخواه خود، لباس‌های ابریشمی و سندس و غیره بپوشند. البته رنگ‌آبی بر زنان نیز حرام است. اگر امروزه می‌بینیم که برخی از یزیدیان، لباس آبی‌رنگ می‌پوشند، یا پیراهن آن‌ها از جلوی سینه باز است، این بدان جهت نیست که رهبران دینی اجازهٔ چنین کاری را به آنان داده باشند، بلکه بدان علت است که برخی از افراد ایـن طـایفه، سعی می‌کنند آداب و رسوم کهن راکنار گذارند و یا آن‌که اصولاً از وجود آن بی‌اطلاعند. امروزه تـحصیل‌کرده‌های ایـن طـایفه سـعی مـی‌کنند کـه عادات و آداب و رسومی را که ریشهٔ اساسی در عقاید آنان ندارند، کنار گذارند، البته همان‌طور که خواهیم گفت، تحریم پوشیدن لباس آبی جزو این مقوله نیست.

غزی، تمام این مطالب را خلاصه کرده و دربارهٔ آنان می‌گوید: «آنان لباس پشمی خشن بر تن می‌کنند و بستر آنان خاک و مُتکای‌شان سنگ و شن است».

برای این که بتوانیم مقایسه‌ای بین گذشته و حال این طایفه بکنیم، بحث را با توصیف لباس این طایفه کـه بـه‌وسیلهٔ یکـی از بـیگانگان، در یکصد سال پیش صورت گرفته است، پایان می‌بریم.

در آوریل سال ۱۹۰۶، شخصی به‌نام «مارک سایکس»، که وابستهٔ افتخاری سفارت بریتانیا در استانبول بود، هنگامی که مهندسان آلمـانی

---

۳۷) مفرد آن چدک است، که کلمه‌ای ترکی و به‌معنی کفش زنانه است. عرب‌ها بـه‌آن «مـوزج» می‌گویند که معرب واژهٔ موزهٔ فارسی است.

مشغول کشیدن خط راه‌آهن تا بغداد بودند، همراه با قافله‌ای، از حلب به موصل سفر کرد. در بین راه از اطراف کوهستان سنجار گذشته و با برخی از یزیدی‌ها برخورد کرد. وی آنان را به‌روشی ظریف و جالب توصیف کرده می‌گوید:

«لباس‌هایشان عجیب و شگفت‌آور است. بر سر، کلاه‌های مخروطی‌شکل قهوه‌ای بلندی می‌گذارند که دور آن را عمامه‌ای سیاه یا قرمز پیچیده‌اند و تن‌پوش‌شان پیراهن سفیدی است که در ناحیهٔ گردن مربعی‌شکل است. بر دوش خود عبایی قهوه‌ای و کوتاه می‌اندازند و کفش‌های نوک‌تیز پیچیده‌ای به‌پا می‌کنند. هنگامی که این قیافه‌های عجیب و غریب را در اطراف خود دیدم، چنین احساس کردم که گویا به‌چهارهزار سال قبل بازگشته‌ام»[۳۸].

کار و پیشهٔ یزیدیان

یزیدیان حرفه‌های ویژه‌ای که در آن سرآمد باشند، ندارند. به‌طور کلی عادت به‌انجام کارهای خرید و فروش و تجارت ندارند، زیرا می‌دانند که چنین کارهایی آنان را به‌فریب و دروغ‌گویی و حیله‌گری می‌کشاند. هم‌چنین بدین علت از کارهای تجاری پرهیز می‌کنند، تا لعن و دشنام و ناسزاگویی را نسبت به‌شیطان که در نزد آن‌ها به‌ملک‌طاووس معروف است و اهل سایر ادیان او را شیطان می‌نامند، نشنوند. آنان اگر از کسی سخن توهین‌آمیزی نسبت به‌ملک‌طاووس بشنوند، خون او را مباح

۳۸) رجوع کنید به‌کتاب: The Yazidis, 137 که با تفصیل بیشتری به‌این موضوع پرداخته است.

می‌دانند. به‌همین علت است که تا حد امکان از تجارت پرهیز می‌نمایند و از راه کشاورزی و دامپروری، که حرفهٔ اصلی آنان است، زندگی خود را می‌گذرانند. کشاورزان انواع حبوبات را، البته به‌جز آن‌هایی که در دین آن‌ها حرام است، می‌کارند و دامپروران آن‌ها دام‌های مختلفی پرورش می‌دهند و از شیر و گوشت و پشم و کود آن‌ها استفاده می‌کنند.

امروزه بسیاری از یزیدیان را می‌بینیم که به‌کار تجارت می‌پردازند و یا در فروشگاه‌ها به‌کار خرید و فروش می‌پردازند. این مسأله ممکن است به علت عدم پیروی دستورات دینی و یا چشم‌پوشی رهبران دینی از این موضوع به‌علت احتیاجات روزمرهٔ زندگی است.

غذاها و نوشیدنی‌های یزیدیان

غذای یزیدیان، با غذای مسلمانان و مسیحیان منطقه، تفاوت چندانی ندارد، به‌جز این‌که یزیدیان، پنیر و کشک و پیاز زیاد می‌خورند و نان‌جو را بر نان گندم ترجیح می‌دهند، زیرا که خوردن نان‌جو را به‌روحیهٔ زاهدانهٔ خود نزدیک‌تر می‌بینند. گوشت کم می‌خورند. هنگامی که گروه حامل سنجق، به‌یکی از روستاها می‌رسند، گاو یا گوسفندی برایش می‌کشند و بدین مناسبت میهمانی ترتیب می‌دهند. در این میهمانی گوشت می‌خورند، ولی اگر در نزد ملک‌طاووس باشند، گوشت زیاد می‌خورند، زیرا که در آن موقع همه نوع غذاهای خوب و بدون حساب تهیه می‌شود. مشروبات الکلی را به‌افراط می‌نوشند. جشن‌ها و تفریحات و طواف‌ها و رقص‌های آن‌ها بدون مشروب نیست.

یزیدیان از خوردن برخی غذاها پرهیز می‌کنند و خوردن آن‌ها را حرام می‌دانند. آن‌ها همانند مسلمانان، گوشت خوک نمی‌خورند و خوردن آن را حرام می‌دانند. به‌احترام پیامبرشان «یونان» گوشت‌ماهی نمی‌خورند و معتقدند که یزید، هنگامی که از سرزمین خود بیرون آمد، تا به‌سرزمین یزیدیان برود، چون خواست که از دریا بگذرد، ماهیان در زیر پاهای او به‌طور شگفت‌آوری صف کشیدند و او توانست که بر پشت آن‌ها پا نهد و از دریا بگذرد و به‌خشکی برسد، سپس آنان از زیر پاهای او کنار رفتند.

آن‌ها هم‌چنین از کوزه یا خمره‌ای که بقبق کند، آب نمی‌نوشند، زیرا عقیده دارند در آبی که بقبق می‌کند، روحی زنده وجود دارد.

کاهو، کلم‌پیچ، لوبیا و کدو از غذاهای بسیار حرام در نزد آن‌هاست که دیدن آن‌ها نیز حرام است و معتقدند که کاهو، پست‌ترین چیزی است که خداوند بر روی زمین خلق کرده و اگر بخواهند از آن نام ببرند، می‌گویند: «آن وحشی». خوردن گوشت خروس بر رهبران دینی آن‌ها حرام است، زیرا که ملک‌طاووس به‌صورت خروس ظاهر شده است. آنان هم‌چنین به‌علت این‌که آهو، گوسفند یکی از پیامبران‌شان بوده، گوشت آن را نمی‌خورند.

البته امروزه هم‌چون پیروان سایر ادیان، برخی از پیروان یزیدیه نیز، در خوردن این غذاها، توجهی به‌تحریم آن‌ها نمی‌کنند و به‌علت سفر به‌سرزمین‌های غربی و یا گرایش به‌روش‌های جدید زندگی و یا اعتقاد به بی‌فایده بودن آداب و رسوم غیرمنطقی، به‌این تحریم‌ها بی‌توجه هستند.

تقویم یزیدیان

یزیدیان هم‌چنان از وسایل اولیه، نظیر سایهٔ خورشید، طلوع و غروب خورشید استفاده می‌کنند و تقویم آنان تقویم شمسی است که در آن از وضعیت ماه و ستارگان نیز بهره می‌برند. آنان تا چندی پیش، حوادث مهم و بارز تاریخی را به‌عنوان شاخص‌های تاریخی به‌کار می‌برند. روز در نزد آنان با غروب آفتابِ آغاز و با غروب آفتاب پایان می‌پذیرد.

آغاز سال آنان، روز چهارشنبه، هفتهٔ اول ماه آوریل است، که به‌آن شبِ: «سرسال» می‌گویند، که ثروتمندان در این روز، گاو و گوسفند و فقرا مرغ سر می‌برند. باید در شب‌چهارشنبهٔ مذکور، حیوانات کشتار شده پخته، تا سپیده‌دم چهارشنبه خورده شوند.

در روز چهارشنبهٔ مذکور، برای مردگان خود صدقه می‌دهند و در روز سرسال، آلات موسیقی نواخته نمی‌شود، زیرا که خداوند بر کرسی می‌نشیند و دستور می‌دهد که نوازندگان گردش جمع شوند. به‌آن‌ها اطلاع می‌دهد که او با ستایش و بزرگداشت نازل خواهد شد و آن‌گاه برایش جشن می‌گیرند و شادی می‌کنند.

یزیدیان، نام‌های عربی و اسلامی نظیر: سعید، حسن، حسین، علی، شرف‌الدین، اسماعیل و... را نیز به‌کار می‌برند.

حوادث ناگوار تاریخی

تاریخ اسلامی در هنگام فتوحات اولیهٔ خود، یادی از این طایفه به‌میان نمی‌آورد و هیچ‌جا ذکری نشده است که ارتش اسلام با آن‌ها جنگیده

باشد، به‌ویژه در آن هنگام، که آنان زردشتی بودند. نیز از هنگامی که آنان به شیخ صوفی عُدی بن مسافر معتقد شدند، بدان سبب که جزو مسلمانان شدند، کسی را با آنان کاری نبود. شاید اولین جنگ علیه آنان جنگی بود که بین آن‌ها و بین بدرالدین لؤلؤ، حاکم موصل در روزگار المعتصم اتفاق افتاد. بدرالدین از شدیدترین و بدترین دشمنان آنان بود. همو بود که بسیاری از آنان را کشت، مثله کرد و فراری داد و قبر شیخ عُدی را نبش کرد. باید گوشزد کرد که جنگ او با یزیدیان، یک جنگ عقیدتی نبود، بلکه به‌منظور جمع‌آوری مالیات بیشتر و یا به‌علت ترس بود که از حضور امویان در شمال عراق احساس می‌شد.

مقریزی، در کتاب: السلوک لمعرفةالملوک، در ذیل حوادث سال ۸۱۷ هـ‌ق، نقل می‌کند، که در آن سال، قبر شیخ عُدی در منطقهٔ هکار سوزانده شد، زیرا دیده می‌شد که پیروان او گرداگرد قبر او جمع شده و آن را قبلهٔ خود قرار داده‌اند. به‌همین علت مقبرهٔ او را ویران کردند. قبر او را نبش کردند و استخوان‌های او را بیرون آورده و آتش زدند. به‌اسیران یزیدیهٔ حاضر گفتند: ببینید که بر سر کسی که می‌پرستید چه آمد؟ چگونه او نمی‌تواند از خودش دفاع کند. سپس همه‌جا را غارت کردند و از آن‌جا رفتند.

پس از رفتن آنان، یزیدیان دوباره به‌ترمیم بنای گنبد و برپایی شعائر دینی خود پرداختند. این اولین حملهٔ عقیدتی علیه آنان بود.

چنین حملات و یورش‌هایی، چه از داخل منطقه و چه از خارج منطقه، علیه این طایفه باعث گردید که جوانان آن‌ها به‌آموزش و تمرین تیراندازی و اسب‌سواری بپردازند و از دوران کودکی به‌شجاعت و

جنگ‌آوری و تیراندازی بلند آوازه گردند. پس از اختراع تپانچه، این اسلحه، مقدّس‌ترین دارایی آنان و بهترین وسیله برای زینت مردان‌شان شد.

اکثریت یزیدیان، در کوه مستحکم سنجار، پناهگاهی طبیعی برای خود یافتند که هم‌چون دژی استوار، آن‌ها را از تجاوز دیگران حمایت می‌کرد. به‌همین علت است که روستاهای آنان در دامنهٔ این کوه بنا شد، تا هنگام حملهٔ دشمن بتوانند منازل و روستاهای خود را رها کنند و به‌غارها و شکاف‌های کوه پناه ببرند، به‌ویژه که آنان خود را پیروان صوفیانی می‌دانستند که در این کوه‌ها گوشهٔ عزلت می‌گزیدند. بسیار بدیهی بود که سکونت در چنین جاهایی برایشان خوش‌آیند باشد و آنان را تا مرتفع شدن خطر در امان نگاه‌دارد.

یزیدیه هم‌چون سایر عشایر عراقی یا سوری، به‌دو دسته تقسیم می‌شوند؛ گروهی از آن‌ها در شهرها ساکن شده و گروهی نیز هم‌چنان در خیمه‌ها و چادرها زندگی می‌کنند. شهرنشینان آن‌ها در منازلی معمولی ساخته شده از گل و آجر و سنگ، زندگی می‌کنند. اما چادرنشینان آن‌ها عشایری هستند که همه‌جا به‌دنبال مرتع و آب می‌گردند که به‌آن‌ها «کوچر»(۳۹) می‌گویند. بدون شک همهٔ آن‌ها در صورت لزوم، آمادهٔ جنگ و پناه بردن به‌کوه‌ها هستند.

در سال‌های اخیر، از سوی حکومت پادشاهان عثمانی و به‌ویژه سلطان عبدالحمید ثانی، فاجعهٔ بزرگی برای یزیدیان اتفاق افتاد، که

---

۳۹) Kočar، اصل این واژه همان «کوچ‌رو» فارسی است.

جامعهٔ آنان را ویران کرد و تعدادشان را کاهش داد و اسرار آنان را برملا ساخت. «پاشا»های عثمانی هنگامی که برای جنگ به‌سوی شرق روی آوردند، متوجه حضور آنان شدند. «شمسی‌پاشا» حکمران ایالت وان و پس از او «محمد کورپاشا»، از خشن‌ترین حکمرانان بودند. این «پاشا»ها مهم‌ترین نقش را در شعله‌ور ساختن فتنه‌های داخلی داشتند.

هنری لایار، حادثهٔ دردناکی را نقل می‌کند که در سال ۱۸۷۱ میلادی اتفاق افتاده است. خلاصهٔ آن چنین بوده که بین امیر یزیدیه: «علی‌بیک» و رئیس قبیلهٔ قوشی‌ها: «علی‌آغا بالطی»، دشمنی بزرگی به‌وجود آمده بود. امیر یزیدیان با حیله و نیرنگ او را به‌خانهٔ خود دعوت کرده و به‌قتل می‌رساند. این امر باعث شد که قبیلهٔ «قوشی‌ها» سر به‌شورش بردارند و چون نیروی این قبیله کمتر از نیروی یزیدیان بود، به‌ناچار دست یاری به‌سوی حکمران «رواندوز»: محمدپاشا، معروف به«میرکوهستان» دراز کردند. او نیز یاری آنان را پذیرفت و به‌مناطق یزیدیه حمله کرد. تعداد زیادی از آنان را کشت، بعد از آن نیز حملهٔ سخت دیگری بر آنان برد. لایار نقل می‌کند که در اثر این دو حمله، یک‌چهارم اهالی منطقه کشته شدند.

اختلاف و دشمنی یزیدیان با حکومت عثمانی، بیشتر به‌علت خدمت سربازی بود. آن‌ها از سال ۱۳۰۸ هـ‌ق، هم‌چون سایر ملل دیگر که دولت، آنان را اهل ذمه می‌دانست، خدمت سربازی خود را می‌خریدند، اما در دورهٔ سلطان عبدالحمید، وضعیت تغییر کرد. در سال ۱۸۹۱ م، سلطان فرمانی مبنی بر تشکیل «سپاه حمیدیه» داد، که در حقیقت سپاهی از سواران غیرنظامی کُرد برای حمایت از مرزها و املاک

دولتی و اجرای نظم داخلی بود و چون دیدگاه سلطان نسبت به‌یزیدیه، این بود که آنان گروهی از مسلمانان هستند که منحرف شده‌اند، به‌همین علت پیوستن آن‌ها را به‌این سپاه الزامی دانست، اما یزیدیه از خدمت سربازی سرپیچی کردند و پیشنهاد کردند که خدمت سربازی را با پرداخت پنجاه لیره طلا بخرند، اما سلطان نپذیرفت و از آنان خواست که هم‌چون دیگران به‌خدمت سربازی درآیند.

در سال ۱۸۹۱ م، هیأتی از استانبول که مرکب از یک افسر و دو روحانی بودند، به‌همراه نامه‌ای به‌نزد یزیدیان رفتند و از آن‌ها خواستند که اعتراف کنند؛ آن‌ها قبلاً مسلمان بوده و سپس منحرف شده‌اند و از آنان بخواهند که دوباره به‌اسلام بازگردند، اما «میرزابیک»، رهبر یزیدیان و شیوخ او، این کلام را رد کردند و به‌آن‌ها گفتند: «چگونه مسلمان باشیم، در حالی که دین ما هزاران سال قبل از دین شما بوده است؟ آیا بخت‌النصر یزیدی نبود؟ ما معتقدیم که عکس این مسأله صحیح است و این شما هستید که از ما جدا شده‌اید، نه ما؟»

فرستادگان عثمانی از این سخن خشمگین شده و از آن‌ها خواستند که مالیات معوقهٔ خود را پرداخت کنند و یکی از دو راه را انتخاب کنند، یا این که مالیات خود را بپردازند و بر دین خود باقی بمانند و یا این که مسلمان شوند، تا از مالیات معاف شوند و خدمت سربازی آنان به‌تعویق افتد.

یزیدیان چون چنین دیدند، به‌میسیون مسیحی آمریکایی که از سال ۱۸۷۱ م، در شهر ارومیه فعالیت می‌کرد، پناه آوردند. «مایکل دول» رئیس میسیون، تصمیم گرفت که یزیدیان را مسیحی کند، اما به‌این آرزوی خود

نرسید و در پایان کار، یزیدیان به‌همراهی رئیس‌شان «میرزابیک»، به پادگان‌های نظامی برده شده و به‌زور آنان را مجبور به‌پوشیدن لباس نظامی آبی‌رنگ نمودند.

در سال ۱۸۹۲ م، حکومت عثمانی، «عمر وهبی‌پاشا» را که افسری سخت‌گیر و از نزدیکان صدراعظم بود، به‌موصل فرستاد، تا سه مأموریت را به‌انجام رساند که مهم‌ترین آن‌ها سرکوب یزیدیان بود.

«عمر وهبی‌پاشا»، نظامیانی را برای سرکوب آنان به‌سنجار فرستاد. ده نفر از آن‌ها را کشته و سی‌وپنج نفر را زخمی کرده و یکصدوبیست نفر را اسیر و به‌زندان موصل انداخت. سپس گروه بسیاری از یزیدیه را گرد آورد و به‌آنان دستور داد که دین اسلام را بپذیرند. یک‌چهارم یزیدیان امتناع کردند و باقیماندهٔ آن‌ها، اسلام خود را اعلام کردند. عمر وهبی‌پاشا آنان را واداشت تا نامه‌ای به‌سلطان عبدالحمید ثانی بنویسند و در آن اعلام کنند که در دوران حکومت او به‌زیر پرچم اسلام درآمدند و راه لغزش و گمراهی را ترک کردند. با این وجود عمر وهبی، نظامیانی را برای ادب کردن کشاورزان «شیخان» فرستاد، که به‌آن‌ها حمله کرده و آنان را قتل‌عام و غارت کردند و از زیارتگاه آنان چیزهای مقدس و اسناد مهمی برداشتند که عبارت بود از: پنج تصویر برنزی به‌شکل طاووس و تصویری برنزی به‌شکل قوچ، عصای برنزی موسیٰ، یک افعی برنزی و شانهٔ متعلق به صوفی معروف: «جنید بغدادی»، پرنده‌ای برنزی به‌نام «شاهرور»، کمربند سید «احمد رفاعی»، تسبیح سید احمد بدوی، که به‌او احمد کبیر می‌گویند، عصای شیخ «عبدالقادر گیلانی» و غیره، اما طاووس بزرگ و دو کتاب مقدس

آن‌ها جزو غنایم نبردند آنان سپس به«بعشیقا» حمله و زیارتگاه‌های آن‌ها را ویران کردند.

سپس فرماندهٔ نظامی دستور داد که شیخ «امین افندی قره‌داغی» در آرامگاه شیخ عدی، یک مدرسهٔ علوم دینیه بسازد و برای او وکسانی که با او کار می‌کردند، شهریه‌ای ماهیانه مقرر کرد. چندی نگذشت که یزیدیان تازه‌مسلمان و برخی از کردهای منطقه و تعدادی از فقرای موصل، برای تحصیل رهسپار این مدرسه شدند. فعالیت این مدرسه از سال ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۲ هـ‌ق ادامه داشت، تا آنکه عاقبت والی «نوری‌پاشا»، سلطان عثمانی را قانع کرد که یزیدیان را به‌حال خود رها کنند و هم‌چون گذشته به آن‌ها اجازهٔ خریدخدمت سربازی داده شود. مدرسهٔ دینیهٔ فوق‌الذکر نیز تعطیل شود.

یزیدیان موصل به‌هیچ‌وجه اصلاحات را نپذیرفتند و بر عقیده و آداب و رسوم خود پافشاری کردند. با ارتش عثمانی جنگیدند و به‌قلهٔ کوه‌ها پناه بردند. تا زمانی که سفارت‌خانه‌های بیگانه دخالت کردند، هجوم برآنان ادامه داشت و هر چه حکومت عثمانی بر آنان فشار می‌آورد که دین خود را رها کنند و به‌دین مبین اسلام درآیند. آنان بر پایبندی بر عقایدی که از صدها سال پیش نگاه‌داشته بودند، اصرار می‌کردند.

چون فشار حکومت عثمانی و حکمرانان محلی بر آنان افزایش یافت، در ۲۸ ماه فوریه ۱۸۷۲ م، درخواستی با امضای رهبران‌شان به‌سلطان عثمانی نوشتند و در آن برخی از عقاید خود را که مانع از پیوستن آن‌هاخدمت سربازی می‌گردید، ذکر کرده و موارد زیر را در این

درخواست مهم خود ارائه دادند:[۴۰]

«۱- بر هر یزیدی اعم از صغیر و کبیر واجب است که در هر سال، سه‌مرتبه طاووس را زیارت کند؛ مرتبهٔ اول از ابتدای ماه آوریل تا آخر ماه، مرتبهٔ دوم از اول ماه سپتامبر تا آخر ماه و مرتبهٔ سوم از اول ماه نوامبر تا آخر ماه. هر که او را زیارت نکند، کافر می‌شود.

۲- هر یزیدی واجب است که سالی یک‌بار، در روزهای ۱۲ تا ۲۰ سپتامبر، به‌زیارت مرقد شیخ عُدی برود و هر که او را زیارت نکند، کافر می‌شود.

۳- هر یزیدی مکلف است که هر صبح، محل طلوع خورشید را به‌شرطی که کسی، از هر دینی که باشد، او را نبیند، زیارت کند. اگر این کار را نکند، کافر می‌شود. (این آداب و رسوم شبیه آداب و رسوم هندوان است)

۴- هر یزیدی مکلف است هر روز دست برادر دینی خود و دست شیخ خود یا پیر خود را ببوسد.

۵- ما نمی‌توانیم صدای مسلمانان را در حین نماز بشنویم که حاشالله می‌گویند: «أعوذ بالله من...»، الیٰ آخر[۴۱]. هر یزیدی که این جمله را بشنود، باید گوینده را بکشد و بعد خود را بکشد. یا این که به‌مدت یک

---

۴۰) نگاه کنید به‌یادداشت‌های «اسماعیل‌بیک چول»، تحت عنوان: «یزیدیان در گذشته و حال»، ص: ۹۷-۹۹ و هم‌چنین نگاه کنید به‌مجلهٔ امریکایی: ادبیات و زبان‌های سامی (AJSL)، جلد: ۲۵، صفحهٔ ۱۵۱-۱۵٦ و هم‌چنین مجلهٔ «جمعیت شرق‌شناسی آلمان (ZDMG)، جلد: ۵۱، صفحهٔ ۵۹۲-٦۰٤. بندهای فوق‌الذکر دارای اهمیت فراوانی است، زیرا که به‌قلم یزیدیان پرده از روی عقاید دینی آن‌ها برمی‌دارد، به‌همین جهت مستشرقان به‌آن اهمیت داده و بر آن حاشیه نوشته‌اند.

٤۱) منظور «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» است.

هفته روزه بگیرد و برای ملک‌طاووس قربانی بدهد.

۶- وقتی هنگام مرگ یکی از یزیدیان می‌رسد، باید برادر دینی، یا شیخ، یا پیر او، یا یکی از یزیدیه در کنارش باشد و این جملات را به‌او تلقین کند: «ای طاووس ملک، جل شأنه، باید برای معبود ما که طاووس ملک جل شأنه است بمیری و بر دین دیگری نمیری. اگر کسی نزد تو آمد و از دین اسلام یا مسیحیت یا یهود یا هر دینی سخن گفت، او را باور مکن و به‌آن‌چه می‌گوید ایمان نیاور، که اگر به‌معبود دیگری ایمان بیاوری و او را تصدیق کنی، کافر خواهی شد».

۷- هر یزیدی مکلف است که اندکی از خاک پر برکتِ «قبر شیخ عُدی» قدس سره را با خود داشته باشد و هر صبح آن را بچشد، یا آن که آن را در جیب گذارد و هر صبح یک‌ذره از آن را بخورد. اگر عمداً نخورد و یا هنگام مردن آن را به‌همراه نداشته باشد، کافر خواهد شد.

۸- هر یزیدی مکلف است که روزهٔ خود را در محل اقامت خویش و نه در جای دیگر بگیرد. بر او واجب است که در هر روز از روزهای روزه، به‌منزل شیخ یا پیر خود برود و هنگام شب، به‌دست او و از شراب مقدس او افطار نماید. اگر دو یا سه فنجان از آن شراب مقدس نخورد، روزه‌اش باطل است و کافر می‌شود.

۹- یزیدی اگر به‌سفر برود و بیش از یک‌سال غیبت کند، همسرش بر او حرام می‌گردد و دیگر کسی به‌او زن نمی‌دهد.

۱۰- اگر یزیدی پیراهنی دوخت، پس بر برادر دینی اوست که یقه‌اش را باز کند.

۱۱- اگر یکی از طایفهٔ ما، پیراهن جدیدی دوخت، باید آن را با آب

زمزم مبارکی که در آرامگاه شیخ عُدی است، بشوید.

۱۲- یزیدی نباید لباس سرمه‌ای[۴۲] بپوشد و موهایش را با شانهٔ مسلمانان، مسیحیان و یهودیان شانه بزند و از تیغ ریش‌تراشی آنان، تا هنگامی که با آب مقدس مقبرهٔ شیخ عُدی پاک نشده است، استفاده کند.

۱۳- یزیدی نباید به‌مستراح‌های سرپوشیده و حمام برود (برای این کار باید به‌دشت و بیابان برود) و نباید از غذایی که در ظروف دیگران گذاشته شده است بخورد.

۱۴- یزیدیان با ملل دیگر از جهت غذایی اختلاف بسیار دارند و آن‌ها ماهی را، به‌احترام ماهی‌ای که یونان[۴۳] پیامبر را حفظ کرد نمی‌خورند. هم‌چنین از خوردن کدو، کلم‌پیچ، بامیه و لوبیا خودداری می‌کنند. گیاهی که «کاهو» نامیده می‌شود، بر همهٔ آنان حرام است. زمینی را که در آن کاهو می‌کارند، نجس می‌دانند و جایز نیست کسی از زمینی که در آن کاهو کاشته‌اند، عبور نماید.

هر کس موردی از موارد فوق را زیرپا نهد، کافر می‌گردد. این‌ها چیزهایی است که باعث می‌شود ما نتوانیم خدمت سربازی را انجام دهیم و در قبال آن، بهایی را برای خریدخدمت سربازی بپردازیم.

امضا: امیرشیخان، شیخ روحانی ناحیهٔ شیخان: شیخ ناصر، کدخدای موسکان، کدخدای روستای مام و شام... پیر سلیمان، کدخدای خستاره ایوب، کدخدای بلیبان... و تعدادی دیگر از شخصیت‌های

---

۴۲) بنا به‌نظر شاگردم مهندس آزادعلی، شاید علت تحریم رنگ آبی و سرمه‌ای، این باشد که این رنگ را به‌کردی «شین» یا «هشین» گویند که بسیار به‌واژهٔ شیطان نزدیک است. به‌همین علت سعی می‌کنند از آن دوری کنند ـ مؤلف.
۴۳) منظور یونُس پیامبر است ـ مترجم.

برجستهٔ یزیدیه».

پس از سقوط امپراتوری عثمانی و تشکیل جمهوری ترکیه، این حکومت، همهٔ اقلیت‌های دینی را در برگزاری مراسم دینی آزاد گذاشت. پس از این که در روز ۲۳ اگوست ۱۹۲۱، حکومت ملی عراق تشکیل گردید، در مورد اقلیت‌های غیرمسلمان تجدیدنظر کرد و به‌آن‌ها اجازه داد تا هنگامی که مخلّ نظام و امنیت کشور نیستند، آزادانه به‌عقاید خود پای‌بند باشند و حکومت عقاید آنان را به‌رسمیت بشناسد. امیر یزیدیه مصونیت دارد، اما مسؤولیت ندارد و تنها سرپرست طایفه و متولی کارهای آنان و اداره‌کنندهٔ اوضاع آنان شناخته می‌شود، ولی هنگامی که دولت عراق جوانان را به‌ضرورت پیوستن به‌خدمت سربازی فراخواند، یزیدیان دوباره سرپیچی کردند و عریضه‌ای هم‌چون عریضهٔ سابق برای حکومت عراق فرستادند. حکومت عراق نیز وضعیت آنان را درک نمود و برای آن‌ها گردان ویژه و جداگانه‌ای، که از لحاظ لباس و غذا و مسکن و روش زندگی با بقیهٔ گردان‌ها تفاوت داشت، تشکیل داد، اما یزیدیان به‌این تسهیلات نیز توجهی نکردند و علیه حکومت شورش کردند. پس حکومت در ۱۷ اکتبر ۱۹۳۵، نظامیانی را برای سرکوب آنان فرستاد. جنگ مذکور با کشته شدن یکصد یزیدی پایان یافت. هنگامی که یزیدیان دریافتند قادر به‌مقابله با دولت نیستند، سر تسلیم فرود آوردند و صلح کرده و وارد زندگی اجتماعی شده، معنی آموزش و پرورش را درک نموده و به‌مدارس روی آوردند. در رشته‌های تحصیلی سرآمد شده و از دانشگاه‌های تربیت‌معلم فارغ‌التحصیل و در روستاهای خود معلم شدند.

یزیدیان سمعان در سوریه، هرچند که تعداد آنان در مقایسه با

یزیدیان عراق و یا ترکیه، بسیار اندک است، اما تاریخ حتی یک مورد سرکشی از آنان به‌ثبت نرسانده است. همین‌طور حکومت‌های ملی هیچ‌گونه رفتار ناخوشایندی از آنان ندیده است و از سوی دیگر رفتاری که مغایر با رفتار حکومت با سایر مردم باشد، با آنان نداشته است، آنان وارد خدمت سربازی شدند[۴۴]. و به‌مدارس و دانشگاهها روی آوردند. امروزه همانند سایر اقشار مردم، تعدادی از آنان در دانشگاه‌ها تحصیل می‌کنند.

قابل ذکر است که «اسماعیل‌بیک» یکی از امرای روشنفکر یزیدیه بود که به‌اهمیت و ضرورت علم واقف بود. به‌همین جهت فرزندان خود را در بهترین مدارس بیروت به‌تحصیل واداشت تا از آن مدارس فارغ‌التحصیل شدند و دختر او شاهزاده خانم «ونسه»، اولین دختر یزیدی بود که از دانشگاه امریکایی بیروت فارغ‌التحصیل شد و نقشی فعال در تصحیح یادداشت‌های پدرش، جهت چاپ و انتشار آن‌ها داشت.

پژوهش‌های جدید دربارهٔ یزیدیان

پیش‌تر گفتیم که برخی کتب قدیمی تاریخی، به‌این طایفه اشاره کرده‌اند، اما آنان در طی سالیان دراز، هم‌چنان گمنام باقی‌مانده بودند، تا این که در خلال دو قرن گذشته که برخی از جهانگردان و اعضای میسیون‌های مذهبی به‌گشت و گذار در این مناطق دوردست پرداختند، دوباره این طایفه در معرض افکار عمومی قرار گرفت. برخی از مستشرقین که

۴۴) گست می‌نویسد که حکومت عثمانی، این سربازان را به«یمن» فرستاد، اما آن‌ها بازنگشتند.

به‌مطالعهٔ اقلیت‌های دینی اهتمام می‌ورزیدند، به‌آن‌ها توجه کردند تا بتوانند عقاید، آداب و رسوم و ریشه‌های تاریخی آن‌ها را بازیابند.

اولین کسی که عقاید و آداب و رسوم آنان را به‌رشتهٔ تحریر درآورد، کشیشی از میسیون کاتولیک‌های فرانسوی در حلب بود. هم‌چنین تعدادی از کشیشان میسیون‌های مذهبی ایتالیایی در طی سال‌های ۱۷۶۹ تا ۱۸۱۰ م در عراق، برخی از عقاید آنان را ثبت کردند، اما مهم‌ترین گزارش علمی دقیق در این‌باره، گزارشی بود که «اوگست نیندر»، استاد کرسی ادیان در دانشگاه برلین، در سال ۱۸۵۰ م نوشت. پس از آن اهتمام به‌آنان افزایش یافت، به‌ویژه وقتی‌که نشریهٔ فرانسوی: «مجمع آسیایی»، با استفاده از منابع یزیدی، خلاصه‌ای از دین آنان را منتشر کرد.

یکی از مستشرقین، نسخهٔ خطی دو کتاب: «جلوه» و «رش» را به‌زبان عربی در موصل به‌دست‌آورد و با ترجمه‌ای انگلیسی، در یکی از مجلات آمریکایی، به‌چاپ رساند. سپس یکی دیگر از مستشرقین اتریشی، نسخه‌ای عربی و کردی از آن‌ها به‌دست آورد و آن‌ها را همراه با ترجمهٔ آلمانی، در وین به‌چاپ رساند.

در سال ۱۸۶۸ م، نمایندگان رئیس «اسقف‌های کانتربری»، از روستای لالش دیدن کردند و هم‌چنین کشیش Calob Gates از شیکاگو، هنگامی که از مجمع پروتستان‌ها در موصل دیدن می‌کرد، در سال ۱۸۸۳ م به‌دیدار «میرزابیک» در باعدری رفت.

مستشرق دیگری به‌نام «نیکولا سیوفی» با ملاحیدر، رهبر دینی یزیدیان در «بعشیقا»، طرح دوستی ریخت و اطلاعات مهمی به‌دست آورد که آن‌ها را در سال ۱۸۸۲ م و ۱۸۸۵ م، در نشریهٔ «مجمع آسیایی»

پاریس منتشر کرد. وی در مقالهٔ خود نوشت که در سنجار ۸۳۶۰ نفر یزیدی و ۴۵۰ نفر مسلمان زندگی می‌کنند و حتی یک نفر مسیحی در آن‌جا یافت نمی‌شود.

کنسول روسیه «یاری کارتسوف»، توانست نسخهٔ خطی عربی‌ای دربارهٔ عقاید یزیدیه به‌دست‌آورد که آن را راهبی به‌نام «ربان هرمزد» نوشته بود. او هم‌چنین همراه با شیخ نصر به‌روستای لالش رفت و مرقد شیخ عُدی را زیارت کرد و از ملاحظات شیخ نصر بهره برد، وی نقل می‌کند که او مجسمهٔ ملک‌طاووس راکه وزن آن به ۶۷۸ پوند (معادل ۳۰۷ کیلوگرم) می‌رسد، دیده است، که این مجسمه، پنج برابر کوچک‌تر از مجسمهٔ اصلی است.

بروسکی در سال ۱۸۸۶ م مقاله‌ای نوشته و آن را در مجله‌ای آلمانی به چاپ رسانید. این اولین گزارش روسی، از بازدید هیأت اعزامی آنان به‌مناطق یزیدیه بود، که انتشار این گزارش‌ها تا سال ۱۸۹۱ م، ادامه داشت.

در سال ۱۸۸۶ م، مستشرقی دیگر به‌نام «ریلی Rily»، دو روز را در روستای لالش گذراند و به‌بازدید زیارتگاه‌های آنان رفت. چون دوربین عکاسی به‌همراه داشت، گزارش او بهتر از گزارش «کارتسوف» بود.

در سال ۱۸۸۷ م، کشیشی به‌نام «کانون ماکلین»، به‌بازدید آن‌جا رفت و توانست با شیخ نصر، در «عین سفنی» ملاقات کند.

اکنون به‌نقش مجلات عربی دربارهٔ انتشار مقالاتی در خصوص این عقیده و این طایفه می‌پردازیم، که مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از: مجلهٔ الجنان، (جلد ۷، ص ۵۲۵)، مجلهٔ المقتطف، (جلد ۱۳، ص ۳۹۳)، مجلهٔ

الضیاء (جلد اول، ص ۷۰۵)، مجلهٔ المشرق، (جلد ۲، صفحات ۳۲، ۱۵۱، ۳۰۹، ۳۹۵، ۵۴۷، ۶۵۱، ۷۳۱، ۸۳۰).

اما کتاب‌های خارجی که به‌مطالعه دربارهٔ یزیدیان پرداخته‌اند، عبارتند از:

1. A. H. Layard (1849): Nineveh its Remains, 2 vols london, 1849.

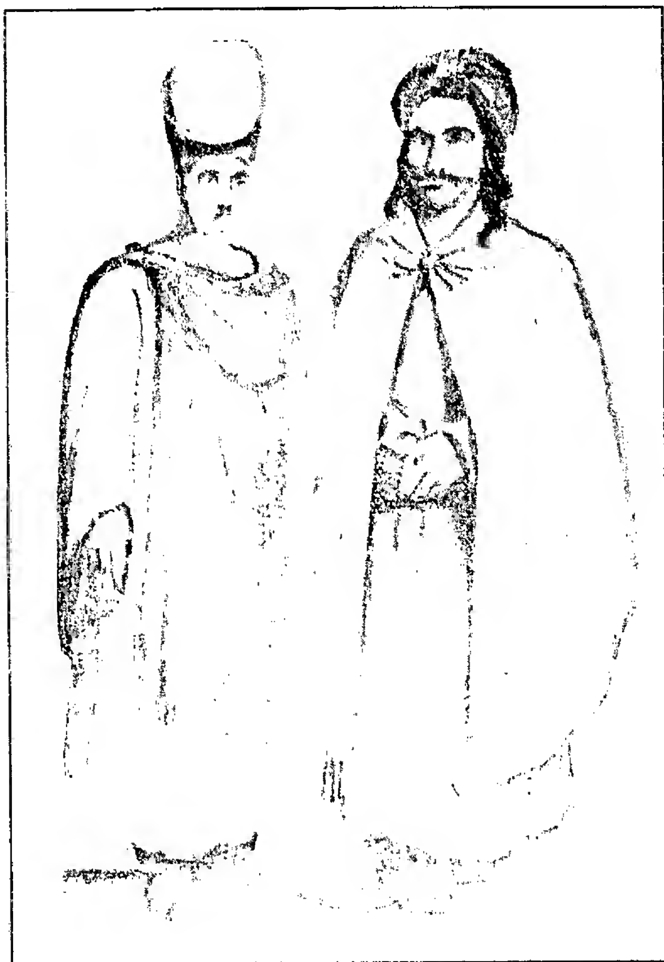
2. Discoveries in the Ruins of Nineveh and Balylon, London, 1853.

3. E. G. Browne (1895): The Yazidis of Mosul, Appendix to O. H. Parry, Six Months in Syrian Monastery, London, 1895, PP: 337-385.

4. W. A & E. T. Wigram (1914): The Crodle of Mankinol, Landon, 1914.

5. Isya Joseph _ Yazidi texts. AJSL. Bittner KAWW.

علاوه بر منابعی که در صفحات قبل به‌آن پرداختیم، در پایان کتاب فهرستی از منابع مورد استفادهٔ عربی، فارسی، کردی و انگلیسی را می‌آوریم.



«نمونه‌ای از لباس‌های یزیدیان»

از کتاب آیین مهر در میان کُردان ــ دکتر فاروق صفی‌زاده

فصل سوم

عقاید یزیدیان

خداوند و آفرینش جهان:

در دو فصل گذشته، منشأ یزیدیه و شرح حال شیخ «عُدی بن‌مسافر» را آوردیم و سعی کردیم تا حدودی ارتباط این مرد زاهد را با این طایفه مشخص کنیم. اکنون به‌شرح عقاید این طایفه دربارهٔ خداوند، آفرینش جهان، فرشتگان هفتگانه، ملک‌طاووس، آفرینش انسان و مطالب متفرقهٔ دیگر می‌پردازیم.

یزیدیان به‌خدای یگانه معتقدند و به‌زبان کردی به‌او «خدا Khuda» می‌گویند و ایمان دارند که او نظم‌دهندهٔ اصلی زمین و آسمان است. او به‌حرکت درآورندهٔ جهان آفرینش و همو آفریدگار انسان است. هم‌چنین

معتقدند قبل از آفرینش زمین و آسمان، بر کشتی خود نشسته و بر دریاها سیر می‌کرد، سپس از «راز گرامی» خود مرواریدی سفید پدید آورد و پرنده‌ای به‌نام «انفر» خلق کرد و آن مروارید را بر پشت آن پرنده قرار داد. آن مروارید چهل‌هزار سال بر پشت آن پرنده بود.

سپس خداوند شروع به‌آفرینش فرشتگان کرد و هفت فرشته آفرید تا او را یاری دهند. در هر روز یک فرشته آفرید. اولین روزی که در آن آفرینش را آغاز کرد، روز یکشنبه بود، که در آن روز فرشته‌ای به‌نام «عزرائیل» که همان طاووس‌ملک، سرور فرشتگان باشد را آفرید.

در روز دوشنبه، ملک «دردائیل» را که همان شیخ حسن باشد، آفرید.

در روز سه‌شنبه، ملک «اسرافیل» را که همان شیخ شمس باشد، آفرید.

در روز چهارشنبه، ملک «میکائیل» را که همان شیخ ابوبکر باشد، آفرید.

در روز پنج‌شنبه، ملک «جبرائیل» را که همان شیخ سجادین باشد، آفرید.

در روز جمعه، ملک «شمنائیل» را که همان شیخ ناصرالدین باشد، آفرید.

در روز شنبه، ملک «نورائیل» را که همان شیخ فخرالدین باشد، آفرید.

آنگاه خداوند «ملک‌طاووس» را به‌ریاست فرشتگان برگزید و سپس آسمان‌های هفتگانه، زمین هفتگانه و خورشید و ماه را آفرید و



«تصویر زردشت از دیدگاه زردشتیان و یزیدیان»

برای هر فرشته کاری معین کرد. سپس فخرالدین که «نورائیل» باشد، آدمی، حیوانات، پرندگان و درندگان را آفرید و جبرائیل را به‌صورت پرنده آفرید. او را فرستاد تا چهارگوشهٔ زمین را بسازد، آنگاه خداوند یک کشتی آفرید و به‌مدت سی‌هزار سال در آن کشتی بود، تا آن‌که عاقبت در روستای لالش مستقر شد، سپس بر سر دنیا فریادی کشید و باعث شد که سنگ سخت شود و زمین به‌صورتی گرد و کروی و بدون شکاف درآید و شروع به‌لرزیدن کند، پس به‌جبرائیل دستور داد که دو قطعه از آن مروارید سفید بیاورد. یک قطعهٔ آن را در زیرزمین و قطعهٔ دیگر را در دروازهٔ آسمان قرار داد، تا زمین آرام گرفت. سپس از پاره‌های آن مروارید سفید، خورشید و ماه و ستارگان را آفرید و آن‌ها را برای زینت در آسمان آویخت.

آنگاه خداوند بر مروارید سفید غضب کرد و آن را با پای خود پرتاب کرد. از سر و صدای آن کوه‌ها و از گرد و خاک آن تپه‌ها و از دود آن آسمان‌ها پدید آمدند، سپس خداوند به‌آسمان رفت و آن را بدون ستونی برافراشت، آنگاه درختان میوه و گیاهانی را برای زیبایی زمین و کوه‌ها آفرید و بر کوه سیناء نزول کرد و سی‌هزار فرشته آفرید. آن‌ها را سه گروه کرد. آن‌ها چهل‌هزار سال عبادت او را کردند، سپس آن‌ها را به‌طاووس‌ملک سپرد، او هم آن‌ها را به‌آسمان برد.

همان‌طور که می‌بینیم در دیانت یزیدیه، آفرینش جهان، قبل از آفرینش آدم بوده است و نیروهای مختلفی در کار آفرینش جهان بوده‌اند. این دیدگاه با دیدگاه تمامی ادیان و از جمله زردشتی‌ها تفاوت دارد، اما یزیدیه با تمامی آن‌ها متفق است که پروردگار جهانیان اساس آفرینش

است و هموست که از ازل موجود بوده است. ما سعی کردیم تا با استفاده از «مصحف رش» ترتیب زمانی آفرینش را رعایت کنیم، اما به‌علت این که این کتاب به‌صورت منظمی تدوین نشده بود، موفق به‌این کار نشدیم. عقاید یزیدیه با برخی از عقاید ادیان آسمانی شبیه است که معتقدند: تمامی این جهان، قبل از آدم و به‌خاطر او آفریده شده است و این که بهشت بدان جهت آفریده شده است تا آدمی زندگی اولیهٔ خود را در آن بگذراند. زمین نیز بدان جهت آفریده شده است تا آدم بعدها بر آن فرود آید.

خداوند و آفرینش انسان

خداوند اراده کرد که عالم و خلق را به‌وجود آورد، پس به‌فرشتگان خود گفت: ای فرشتگان من، من آدم و حوا را خلق می‌کنم و بشر را از آن‌ها می‌آفرینم. نسل آدم بر روی زمین زندگی خواهند کرد. پس از آن منتظر ظهور ملت ملک‌طاووس یا ملت یزیدیه باشید.

آن‌گاه خداوند بر زمین مقدس تجلی کرد و به‌جبرئیل دستور داد که ذراتی از چهارگوشهٔ زمین جمع کند و از آن ذرات، عناصر اربعه؛ یعنی آب و هوا، خاک و آتش را آفرید و در آن روح دمید و آدم را از آن خلق کرد و به‌جبرئیل دستور داد که آدم را به‌بهشت ببرد و به‌او اجازه داد از میوه‌های آن بخورد. او را از خوردن گندم منع فرمود و پس از گذشت یک‌صد سال، ملک‌طاووس از خداوند پرسید: چگونه نسل آدم زیاد می‌شود و نسل او کجاست؟ خداوند به‌او گفت: من کار بشر و نسل آدم را به تو سپردم. پس ملک‌طاووس به‌نزد آدم آمد و پرسید: آیا گندم خورده‌ای؟ آدم گفت: نه،

زیرا که خداوند مرا از آن نهی فرمود. پس به‌او گفت: از آن بخور، که برایت بهتر است.

چون آدم از گندم خورد، به‌زودی شکمش نفخ آورد، پس ملک‌طاووس او را از بهشت بیرون آورد و تنهایش گذاشت و به‌آسمان صعود کرد. آدم از نفخ شکم به‌شدت در رنج شد. زیرا مخرجی نداشت تا بتواند از راه آن، چیزی را که خورده بود دفع نماید و خداوند پرنده‌ای منقاردار فرستاد، تا با نوک خود مخرجی در پشت آدم بازکرد و آدم آسوده و راحت گردید. پس از آن‌که خداوند «حوا» را از دو دنده، زیر بغل چپ آدم آفرید، به‌جبرئیل دستور داد که آن‌ها را به‌زمین فرود آورد.

بدین‌گونه خداوند آدم و حوا را، به‌خاطر عصیان آنان، از بهشت بیرون نکرد، بلکه آنان را به‌خاطر این که بعد از خوردن گندم، بهشت را به‌مدفوع خود آلوده نکنند از بهشت بیرون کرد، زیرا که آنان بعد از خوردن گندم نفخ کردند و از پرخوری دل‌درد گرفتند. آن‌گاه که پرنده در بدن آن‌ها مخرجی ایجاد کرد و طبیعت آن‌ها را بدان‌ها نشان داد، از بهشت بیرون رانده شدند تا آن را آلوده نکنند.

آدم و حوا می‌خواستند که بدون آنکه همدیگر را لمس کنند، بشر از نسل هریک از آنان باشد. پس از مذاکرات و مباحثات طولانی تصمیم گرفتند که هریک شهوت خود را در ظرفی بریزد و هرکدام ظرف خود را با مهر خود ممهور نماید. پس از نه ماه، ظرف خود را بازکردند و دیدند که در ظرف آدم، دختر و پسری قرار دارد و در ظرف حوا کرم‌ها و حشرات هستند. از همین پسر و دختر بود که نسل طایفهٔ یزیدیه به‌وجود آمد، آنگاه آدم، دوکودک خود را با دو پستانی که خداوند برایش خلق کرد، شیر داد.

از آن هنگام است که مردان دو پستان دارند[۱].

سپس آدم و حوا در کوه عرفات به‌هم رسیدند. با هم صلح کردند و تصمیم‌گرفتند که با هم نسلی به‌وجود آورند، به‌همین علت همهٔ یزیدیان به‌تنهایی فقط ازنسل آدم‌بوده وسایربشر از نسل مشترک آدم و حوا هستند.

سپس ملک‌طاووس به‌زمین فرود آمد و پادشاهانی را بـرای طـایفهٔ یزیدیه بـرگماشت. عـلاوه بـر پـادشاهان آشـوری، نسروخ را کـه هـمان ناصرالدین است، کاموش را که همان ملک‌فخرالدین است، ارتیموس را که همان ملک‌شمس‌الدین است، به‌پادشاهی گماشت و سپس دو پادشاه را تابع آنان قرار داد که شاپور اول و شـاپور دوم بـودند. پـادشاهی آنـان یک‌صدوپنجاه سال دوام کرد. آنان معتقدند که شاهزادگان و امرای یزیدیه از نسل آن‌ها هستند. همان‌طور «احاب» و «بخت‌النصر» پادشاه بـابل، از پادشاهان آنان بوده‌اند.

فرشتگان در آغاز هر سال، به‌ترتیب، به‌زمین فرود می‌آیند تا عقاید و قوانین دینی یزیدیه را منتشر سازند.

اشک‌های آدم و دوزخ

می‌گویند خداوند از ازل، جهنم را برای فرزندان سرکش آدم آفرید و چون آدم که اولین کسی از انسان‌ها بود که خطا کرد، می‌دانست که سرنوشت او

---

۱) غزی، داستانی عجیب دربارهٔ اصل یزیدیه نقل می‌کند و می‌گوید: «... بر آنان سکونت در شهرها و همنشینی با مسلمانان، مسیحیان و سایر ملل جایز نیست. زیراکه معتقدند آنان ازنسل آدم نیستند، بلکه از نسل مردی به‌نام ابن‌حجار هستند، که او را حوریه‌ای بهشتی زائید. آدم او راجدای از فرزندان خود بزرگ کرد، به‌همین علت اختلاط و آمیزش با فرزندان آدم و حوا را جایز نمی‌دانند...» (نهرالذهب، جلد اول، ص ۱٦٦).

چه خواهد بود، پس کوزه‌ای ساخت تا اشک‌های خود را در آن جمع کند. در سال هفتم، کوزه از اشک لبریز شد، پس فوراً آن را برداشت و بر آتش جهنم ریخت. در جا آتش جهنم خاموش شد و بدین‌گونه او و فرزندان او از آتش‌سوزان جهنم نجات یافتند.

ملک‌طاووس و شیطان‌پرستی

در آغاز بحث، باید به‌بحث دربارهٔ رابطهٔ شیخ عُدی و تقدیس شیطان پرداخت؛ شیخ‌عُدی تنها شیخی گوشه‌گیر و زاهد نبود، بلکه یک واعظ و مربی بود، که به‌تهذیب اخلاق و اصلاح رفتارها و طبایع همت می‌گماشت. چون مریدانش درکنار او می‌نشستند، آن‌ها را موعظه و ارشاد می‌کرد. بدون شک کلاس درس او جذابیتی خاص داشت که باعث شد تعداد زیادی از مردم به‌مجلس درس او روی آورند و به‌گوشهٔ عزلت او بروند و از او موعظه و ارشاد بطلبند. از این روی سخنان و گفته‌های او برای مردم ارزشمند بود و می‌توانست به‌درون جان مردم نفوذ کند و به‌همین علت بود که اسطوره‌ای بزرگ برای مردم گردید و مردم سخنان او را بزرگ داشته و او را تقدیس کردند، تا آن‌جا که موعظه‌ها و نصایح او، عقیده‌ای استوار و پابرجا، در جان مردم گردید.

در آن روزگار، دشنام و نفرین در بین ساکنان آن منطقه رواج فراوان داشت. شیخ به‌آنان دستور داد که از دشنام و نفرین خودداری کنند. آن را گناهی بزرگ شمرد و نقل شده است که منع دشنام و نفرین او حتی شامل ابلیس نیز گردید. چنین بود که شیخ عُدی توانست لعن و نفرین هر شخص

یا هر چیزی را در بین مردم از بین ببرد و مردم را به‌عبادت و تقوا فراخواند. بعدها این مسأله آن‌چنان در بین یزیدیه پیشرفت کرد که حتی لعن ابلیس نیز حرام گردید. این موضوع بخشی از اصول عقاید آنان گردید. پس از مرگ شیخ عُدی، این طرز تفکر در بین مردم رشد کرد تا آن‌جا که معتقد شدند، شیطان در آفرینش انسان با خدا شریک بوده است.

البته این طرز فکر، چیز جدیدی نبود، زیرا بسیاری از ملل و نحل بدان معتقد بوده‌اند. آن‌ها می‌گویند که این موضوع توسط مؤسس اولیهٔ دین، جزو عقاید اصلی و اولیهٔ آن‌ها بوده است، اما بعد از مرگ مؤسس اولیهٔ دین، فراموش و به‌تدریج عقاید آنان دچار تغییر و دگرگونی شده و یا این که از راه بدعت‌گذاری و یا به‌علت هویٰ و هوس رهبران دینی و یا برای مراعات جهالت انسان‌ها، مورد اهمال و بی‌توجهی قرار گرفته است. این چیزی است که در دیانت یزیدی اتفاق افتاده است.

باید افزود که برخی از عقاید آریایی، ابلیس را بر آدم برتری می‌دهد. به‌همین علت است که شعر بشاربن برد، از این دیدگاه عجیب و غریب به‌نظر نمی‌رسد، آن‌جا که می‌گوید[۲]:

«ابلیس خیرٌ من أبیکم آدم   فتنبهوا یا معشر الفجار
ابلیس من نار و آدمُ طینةٌ   والارض لاتسمو سمُّو النار».

«ای گناهکاران! هشیار باشید که ابلیس از پدر شما آدم برتر بود. زیرا که ابلیس از آتش و آدم از خاک بود. خاک هیچ‌گاه به‌جایگاه آتش نمی‌رسد».

---

۲) دیوان بشاربن برد، جلد ٤، ص ۹۲.

هم‌چنین برخی از صوفیان و متکلمین به‌ابلیس تمایل داشتند و در شرح نهج‌البلاغه، تألیف ابن ابی‌الحدید، آمده است که ابوالفتوح احمدبن محمد غزالی، برادر ابوحامد غزالی، فقیه شافعی، مردی بسیار خوش‌بیان و خوش‌تقریر و واعظی زبردست از مردم شهر طوس خراسان بود که به‌بغداد آمد و در آن‌جا مشغول وعظ شد، ولی در وعظ خود روشی غیرقابل‌قبول داشت و در حق ابلیس متعصب بود و می‌گفت: ابلیس سرور یکتاپرستان بود، روزی بر بالای منبر گفت: اگر کسی توحید را از ابلیس یاد نگیرد، زندیق است، زیرا او مأمور شد که به‌غیرخدا سجده کند، ولی نپذیرفت.

هم‌چنین برخی از متکلمین مانند نظام نیز چنین مطالبی گفته‌اند، آنان معتقدند که خداوند تبارک و تعالی توانایی انجام کارهای شر را ندارد، در حالی که ابلیس هم بر انجام کار خیر و هم بر انجام کار شر توانایی دارد. ابن‌الجوزی این مطالب را در کتاب خود: «تبلیس ابلیس» نقل کرده است. چنین بود که یزیدیه با بهره‌گیری از این مقولات و آن‌چه که خود نیز به‌ارث برده بودند، به‌شیطان اعتقاد پیدا کردند.

در عقاید شیخ عُدی، چیزی که مخالف اصول معروف عقاید اهل سنت و جماعت باشد، دیده نشده است و هیچ سخنی از شیطان، که یزیدیه بتوانند به‌آن تکیه کنند دیده نمی‌شود، غیر از این که او هنگامی که دید آنان دشنام و نفرین فراوان به‌یکدیگر می‌دهند، به‌آنان گفت: «از نفرین کردن مردم بپرهیزید، که نفرین کردن زندگان و مردگان پسندیده نیست». آنان این گفته را توسعه داده و عقاید کهن خود و نظریات و دیدگاه‌های جانشینان شیخ عُدی را بدان افزودند، بدین جهت لعنت بر ابلیس را

تحریم کرده و نام‌بردن به‌خیر یا به‌شر از او را نیز حرام دانسته، سپس مقام او را به‌تدریج بالا بردند، تا او را به مقام الوهیت رساندند و تا بدان‌جا رسیدند که اگر کسی جلوی آنان شیطان را لعن نماید، به‌شدت خشمگین می‌شوند و نفرین‌کننده را می‌کشند و معتقدند که قتل او در هر جا که دیده شود و هرجا که او را بیابند واجب است. کشتن او را از کارهای خوب و پرثواب می‌دانند. آنان معتقدند هنگامی که خداوند فرشتگان را آفرید، سرور فرشتگان که شیطان باشد، بر خدا تکبر کرد. خداوند او را هفت‌هزار سال در دوزخ نگاه‌داشت. شیطان در دوزخ گریه و زاری کرد و از اشک خود هفت کوزه پر کرد، تا این که عاقبت خداوند از گناه او درگذشت و او را به‌بهشت بازگرداند. این هفت کوزه در جایی محفوظ است و در روز قیامت، آتش جهنم را با آن خاموش خواهند کرد[۳].

مقام و جایگاه ملک‌طاووس

می‌گویند: «... خداوند که برای مهر و محبت و کَرَمش، نسبت به‌خلایق حد و حدودی قائل نیست، هیچ‌گاه نسبت به‌آن‌ها کار شری انجام نمی‌دهد، زیرا که او صالح و نیکوکار است، اما شیطان به‌سوی کار شر و پلیدی راهنما و راهبر است، پس حکمت و عقل اقتضا می‌کند؛ کسی که خواهان سعادت است، پرستش خدای را کنار نهد و همراهی شیطان را بطلبد»[۴].

ما معتقدیم که تقدیس و احترام به‌طاووس‌ملک، از موضع‌گیری

۳) نهرالذهب في تاريخ حلب، کامل غزی، جلد ۱، ص: ۱٦٦-۱٦٧.
٤) موسوعه‌العراق الحديث، خالد عبدالمنعم العانی، جلد ۲، ص ۱۰۰۵.

ابلیس در مسألهٔ سجده بر آدم ریشه گرفته است. آنان معتقدند که خداوند، فرشتگان خود را با سجود در برابر آدم امتحان کرد، پس همهٔ فرشتگان با سجده بر غیرخدا مشرک شدند. این تنها ابلیس بود که شرک را نپذیرفت و به همین علت است که او را برگزید، تا سرور فرشتگان و اولین مخلوقات باشد. در کتاب جلوه آمده است: «آن که پیش از همهٔ خلایق بوده است، ملک‌طاووس است». این که عزازیل (یکی از نام‌های شیطان)، نپذیرفت که در برابر آدم سجده کند و از بهشت رانده شد، داستانی کهن است؛ که یهود و نصاری و مسلمانان آن را می‌دانند، اما در شرح و تفصیل آن با هم اختلاف دارند.

از دیگر نام‌های شیطان در نزد آنان «کاروبیم» است. او پس از خداوند عالمیان می‌آید و سرور و روزی‌دهنده و کنترل‌کنندهٔ همگان است. در دست راست او خیر و در دست چپ او شر است. خیر را به‌هر که بخواهد می‌دهد و از هر که بخواهد می‌گیرد و شر را بر هر که بخواهد نازل می‌کند و از هر که بخواهد برطرف می‌سازد.

به همین علت است که یزیدیه به‌شدت رضای او را می‌طلبند و برایش روزهای معین، اعیاد مشخص، طواف‌های معلوم و جشن‌های مرسوم برپا می‌کنند و می‌گویند: «ما به‌جز خدای عالمیان، ملک‌طاووس را بدان‌جهت گرامی می‌داریم، که او مصدر و منبع تمامی پلیدی‌ها و نحسی‌هاست. ما اگر توجه او را به‌خود جلب نکنیم، از انتقام او خلاصی نیابیم و اگر او را راضی و خوشنود کنیم، سعادت ابدی دنیا و آخرت را به‌دست آورده‌ایم، اما خدای عالمیان که عین خیر و صلاح است و کم‌ترین عیب و پلیدی در او دیده نمی‌شود، بلکه او منبع کرم و رحمت و بخشش

است. تا ابد بر کسی کینه نمی‌ورزد. او عاقبت با ملک‌طاووس مصالحه و آشتی خواهد کرد و او را به‌علیین خواهد برد. به‌همین‌جهت کسانی که او را لعن و نفرین می‌کنند، هلاک خواهند شد.

این عاقبت خوب ملک‌طاووس، که با عقاید جمیع ادیان تفاوت دارد، مردم را به‌وهم و گمان انداخت که یزیدیه او را می‌پرستند. در حقیقت باید گفت که تقدیس چیزی است، و عبادت چیز دیگری، چه این‌که یزیدیان خدای عالمیان را می‌پرستند و به‌همین علت و برای این‌که این شبهه را از خود دور کنند، می‌گویند: «ما او را نمی‌پرستیم، بلکه رضای او را می‌طلبیم و از او راهنمایی می‌جوییم».

بدین‌گونه است که آنان او را گرامی می‌دارند و می‌خواهند که دیگران نیز او را گرامی بدارند. در نزد آنان کلمهٔ «شیطان» واژه‌ای توهین‌کننده و حقیر و کافرانه است. به‌همین جهت هیچ‌گاه آن را بر زبان نمی‌آورند[۵] و نمی‌خواهند کسی آن را جلوی آنان بر زبان آورد. اگر کسی نام شیطان را به‌بدی ببرد، قتل او را جایز می‌دانند. آنان از هر واژه‌ای که به‌نحوی شبیه شیطان باشد، خواه از آن مشتق شده و یا هم‌لفظ آن و یا از جهت حروف به‌آن شبیه باشد، خواه عربی یا کردی باشد پرهیز می‌کنند. به‌همین جهت، هیچ‌گاه در برابر آن‌ها نباید واژه‌های شط، بط، حیطان، بُستان، سرطان، سطانه (حلزون به‌زبان کردی)، لعنت، لعن را به‌کار برد و اگر کسی ناچار شد که مثل این الفاظ را به‌کار برد، واژه‌های مترادف آن را به کار می‌برد، یا عبارتی طولانی را برای پرهیز از گفتن واژهٔ حرام به‌کار می‌برد و هنگامی‌که بخواهند از شیطان نام ببرند، می‌گویند: او یا میریک

---

۵) در کتاب جلوه آمده است: «نام و صفات مرا نبرید، تا گناه نکنید».

(که در کردی به‌معنی آن مرد است) و اگر بخواهند واژهٔ «شط» را به‌کار برند، می‌گویند: آب بزرگ است. چون شانه را به‌کردی «شه» می‌گویند، به‌ناچار این واژه را اصلاً تلفظ نمی‌کنند، به‌جای آن وصف آن را می‌گویند: «دارکی سری» (dārkî sarê=)یعنی «چوب سر».

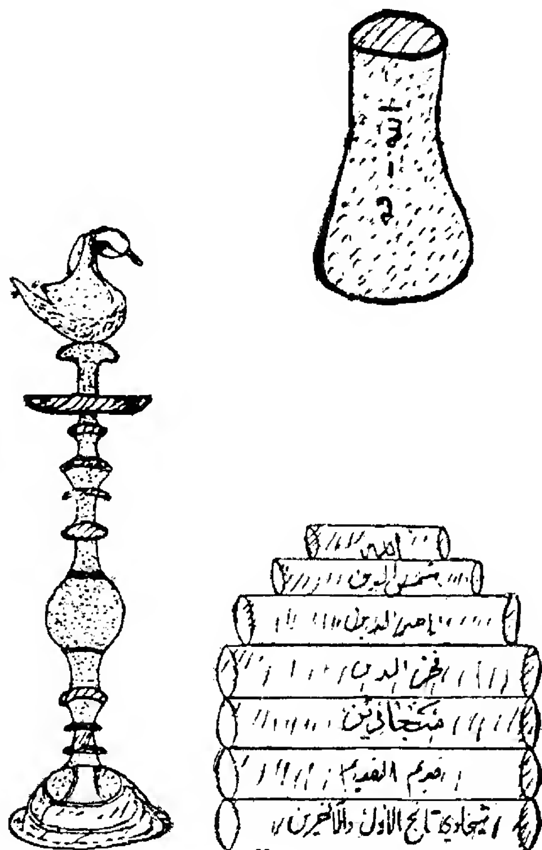
شکل و شمایل ملک‌طاووس

نویسندگان و محققین در توصیف پرنده‌ای که یزیدیان آن را «طاووس‌ملک» می‌نامند، اختلاف داشته و در تصویر او تفنن بسیار کرده‌اند. بیشتر غربیان تصور کرده‌اند که مقصود از «طاووس‌ملک»، همان پرندهٔ معروف است و آن را به‌صورت طاووس کشیده‌اند، اما در نوشته‌های عربی اخیر او را به‌صورت مرغابی یا خروس کشیده‌اند. زیرا خود یزیدیان این‌طور می‌گویند و من از یکی از دوستان قدیمی خود که از این طایفه است خواستم شکل طاووس‌ملک را برای من بکشد او گفت شکل آن باید دارای سه خصوصیت باشد.

۱- شکل آن باید طوری باشد که در طرف راستش متکاهای هفت‌گانه که نام‌های مقدس بر آن نقش شده منقوش گردد.

۲- سنجق هم باید باشد یعنی دو قطعهٔ ترکیب کنندهٔ طاووس‌ملک که عبارت از شمعدان و پرنده‌ای که روی آن نشسته است.

۳- فنجان طاووس‌ملک یعنی ظرفی که در آن آب ریخته و به زیارت‌کنندگان طاووس‌ملک می‌دهند نیز باید باشد. هر سه این پارچه‌ها مقدس است و آب هم که در ظرف مزبور می‌ریزند نیز مقدس می‌باشد. سپس شکل زیر را برای ما کشید.



«شکل و شمایل ملک‌طاووس»

«اسماعیل بیک»[۶] می‌گوید: برای ملک‌طاووس تصویری از مروارید بهشت می‌سازند. آن تصویر می‌گوید: «من سرور فرشتگان هستم و این تصویر را از مروارید بهشت، برای امت یزیدیه ساختم، تا بدان سجده برند. هر که این تصویر را زیارت کند، مرا زیارت کرده است. من همهٔ لغزش‌هایش را پاک خواهم کرد و نماز و روزه‌اش را خواهم پذیرفت». به‌همین جهت است که یزیدیان در حضور او سجده می‌کنند، او را ستایش می‌کنند و بر دف‌ها می‌نوازند. مدیحه‌ها می‌سرایند و در این حالت یزیدیان به‌احترام او می‌ایستند. ملک‌طاووس نیز همراه آن‌ها شاد می‌شود و عبادت آن‌ها را می‌پذیرد. آن‌ها این تصویر را به‌روستاها و شهرها می‌برند. هدایا جمع می‌کنند و اگر این تصویر به‌خانهٔ یکی از آنان وارد شود، مقام آن شخص در نزد خدا افزون و مبارک می‌گردد. می‌گویند: «ملک‌طاووس تدبیر جهان را از شش‌هزار سال پیش به‌دست گرفته است و این تدبیر تا پایان ده‌هزار سال در دست او خواهد بود. فرشتگان نیز در بین خود، هم‌صدا و متفق‌القول‌اند»[۷].

برای ملک‌طاووس، مجسمه‌ای از برنز ساخته‌اند که به‌آن «انزال» Anzāl می‌گویند. وزن بزرگ‌ترین مجسمهٔ آنها به ۷۰۰ پوند (معادل ۳۱۷ کیلوگرم) می‌رسد که به‌نام «طاووس‌منصور» نیز معروف است و بر چیزی شبیه به‌شمعدان حمل می‌شود ما در بحث مربوط به«سنجق‌ها» از آن سخن خواهیم گفت.

در زیر دعایی را می‌خوانیم که برای خدای عالمیان است. یزیدیان

---

۶) «یزیدیه قدیماً و حدیثاً»، اسماعیل بیک چول، ص ۹۴.

7) Britannica.

معتقدند که این دعا از گفته‌های «طاووس ملک» است.

«پروردگارا، مقام و شأن و منزلت‌ات، ستوده و برتر باد.

پروردگارا، تو کریم و بخشنده‌ای.

پروردگارا، خدای همیشگی ما تو هستی.

و تو شایستهٔ مدح و ثنای همیشگی ما هستی.

پروردگارا، تو پادشاه کریمی.

مالک عرش عظیمی.

پروردگارا، تو آن قدیمی هستی که از ازل بوده‌ای.

کامل و بی‌نقص و عیبی.

پروردگارا، تو خدای همیشگی ما هستی[۸].

نظریهٔ خیر و شر

نظریهٔ خیر و شر، از نظریات اصیل و بسیار کهن بشری است. از هنگام به‌وجود آمدن انسان‌های اولیه، در فکر و ذهن آدمی ریشه‌دار بوده است. برخی از متفکران و دین‌شناسان، اعتقاد به‌این نظریه را سبب اصلی پذیرش ادیان و گرایش به‌ایمان دانسته‌اند. بسیار روشن است که طبیعت و عوامل محیطی پیرامون، تأثیر عمیقی در فکر آدمی داشته است و هموست که به‌او حرکتی معنوی داده و عقیدهٔ خاصی در خود یا در جماعت ایجاد نموده است. به‌همین جهت است که می‌بینیم طرز فکر در بین آدمیان متفاوت است. منظور ما اینست که آنان در کیفیت استنتاج از مظاهر طبیعت، باهم فرق دارند. گروهی در این عوامل موجبات راحتی و

۸) ترجمه شده از کتاب: ایزدیاتی، از صفحهٔ ۲٤.

آسایش را می‌بینند و گروهی دیگر در این عوامل موجبات احساسات بد و خطر و ترس را می‌بینند.

هر انسان دارای نوعی از عبادت است که می‌تواند عبادت ساده یا عبادتی پیچیده باشد، ولی به‌هر حال این عبادت او تحت تأثیر دو عامل است: عامل خیر و عامل شر. انسان کهن نسبت به‌این دو عامل نگاهی ستایش‌آمیز و پرستش‌گرانه داشته است. از همین‌جاست که نظریهٔ دوگانه‌پرستی در ادیان آریایی کهن پدید آمده است.

دوگانه‌پرستی در حقیقت اعتقاد به‌اینست که روشنایی و تاریکی دو سرشت آفرینندهٔ مساوی و ازلی هستند. از بزرگترین رهبران این دیدگاه؛ مانی، مزدک و دیصان[۹] هستند. معتقدان به‌این دیدگاه را در دوران عباسیان، زنادقه می‌نامیدند، زیرا که اسلام مردم را به‌یکتایی و وحدانیت خدا و دوگانه‌پرستی مردم را به‌پرستش دو خدای شریک، دعوت می‌کند. و بدون شک «زردشت»، که در فاصلهٔ زمانی بین قرن‌های دهم تا هفتم قبل از میلاد در آذربایجان زندگی می‌کرد، معتقد بود که سرآغاز آفرینش: «روشنایی و تاریکی» یا «آهورامزدا و اهریمن» هستند که با هم ناسازگارند و در اثر آمیزش این دو، ترکیب جهان و تصاویر مختلفهٔ آن به‌وجود آمده است، اما زردشت معتقد بود که این دو، خالقی یگانه دارند که همان خدای بزرگ است. زردشت خود را فرستادهٔ خدای نیکی یا آهورامزدا

---

۹) این‌ها سه فرقهٔ دوگانه‌پرست‌اند که معتقد به‌پرستش روشنایی و تاریکی هستند. مانی پس از حضرت مسیح (ع) و در زمان پادشاهی شاپور، پسر اردشیر، ادعای پیامبری کرد. بهرام پسر هرمز او را کشت. مزدک در دورهٔ پادشاهی قباد ظاهر شد و قباد به‌او ایمان آورد، اما پسرش انوشیروان، مزدک را کشت. دیصان شخصی بود که مذهب دیصانی را تأسیس کرد و معتقد بود که هر خیری از روشنایی و هر شری از تاریکی است. این فرقه‌ها ایرانی بوده و قبل از اسلام به‌وجود آمده‌اند ـ مؤلف.

می‌دانست. معتقد بود که این دو خدا با هم در حال جنگ هستند و در پایان، خدای نیکی بر خدای بدی پیروز خواهد شد.

پس از زردشت، «دیصان» آمد. او معتقد بود که دو نیروی «روشنایی و تاریکی»، «خیر و شر» وجود دارد و خدای خیر، براساس طبیعت خود، کار خیر، خدای شر نیز براساس طبیعت خود کار شر انجام می‌دهد. به‌همین علت نور پدید آمده است تا تاریکی را از بین ببرد.

پس از سی سال از درگذشت دیصان، مانی ظهور کرد. او در بابل به‌دنیا آمد و تحت تأثیر مذهب زردشت و نظریات «یوحنای معمدان» در مسیحیت و براهمائیسم قرار داشت. او معتقد بود که خیر و شر با هم آمیخته‌اند.

پس از مانی، مزدک در روزگار پادشاهی قباد ظهور کرد و دربارهٔ دو اصل «خیر و شر» با مانی هم‌رای بود، اما معتقد بود که روشنایی عالِم و حساس در حالی که تاریکی جاهل و نابیناست. روشنایی، کارهای خود را با قصد و اختیار انجام می‌دهد، در حالی که تاریکی کارهای خود را در اثر تصادف و اتفاق انجام می‌دهد. او مطالب دیگری نیز دربارهٔ دوگانه‌پرستی و دو اصل خیر و شر اظهار کرد.

این افکار کهن، رفته‌رفته به‌بسیاری از فرقه‌ها و ادیان شرقی نفوذ کرد، تا آن‌جا که از عقاید اصلی و اساسی آن‌ها گردید. یکی از این فرقه‌ها، فرقهٔ یزیدیه است، اما یزیدیه با تمامی آن‌ها در این مورد فرق دارد، چه این که یزیدیه خدای شر و پلیدی را دوست دارند و او را ستایش می‌کنند. ستایش آن‌ها تا مرحله‌ای رسیده است که خدای خیر و نیکی را که خدای عالمیان است، از یاد برده‌اند و خدای شر، که در نزد ملل دیگر شیطان

است، در نزد آن‌ها «ملک‌طاووس» است. یزیدیان در این‌باره با دیگران هم‌عقیده‌اند که جهان از درگیری دو نیروی خیر و شر پدید آمده است. نیروی خیر که همان خداست، بر نیروی شر پیروز شده است. (البته زردشتیان معتقدند که هنوز پیروز نشده است) و از نیروی شر، که همان شیطان است، می‌ترسند و برایش خشوع و خضوع می‌کنند، زیرا که آن را مصدر شر می‌دانند. آن‌ها مطمئن هستند که خداوند، دست به‌کار پلیدی نخواهد زد و همهٔ کارهای او خیردرخیر است.

توفان

یزیدیان دربارهٔ مسألهٔ توفان، با سایر ملل هم‌عقیده هستند، اما به‌وقوع دو توفان معتقدند: اولی در روستای «عین سفنی»[۱۰]، که محل اقامت مشایخ یزیدیه است، اتفاق افتاده. در آن‌جاست که کار ساختن کشتی صورت گرفت و سپس کشتی حرکت کرد، تا به‌بالای کوه سنجار رسید و به‌سنگی خورد و سوراخ شد. ماری سیاه بیرون آمد و با دُم خود، سوراخ کشتی را بست و مانع نفوذ آب به‌داخل کشتی شد. کشتی به‌راه خود ادامه داد و بر روی کوه جودی ایستاد. به‌همین جهت است که آنان مار را تقدیس می‌کنند و به‌ویژه مار سیاه را گرامی می‌دارند. در عقاید آن‌ها، این مار همانی است که شیطان (ملک‌طاووس) را در خود پنهان کرد و او را داخل بهشت برد. می‌گویند: چون نسل مار زیاد شد، نوح آن‌ها را با آتش سوزاند و خاکستر آن‌ها را در هوا پخش کرد. از این خاکستر، کک‌ها

---

۱۰) نام روستایی در شهرستان شیخان که در شش مایلی جنوب روستای لالش واقع است ـ مؤلف.

پدید آمدند[۱۱].

سپس توفان دوم پدید آمد. خداوند می‌خواست، کسانی را که بر امت یزیدی تعدی کردند، غرق کند، بنابراین پدر یزیدیه در توفان اول نوح است و مردم برجای مانده از توفان، همه از اولاد حام‌بن نوح هستند. در حالی که در توفان دوم، فقط دشمنان یزیدیان هلاک شده و ملت یزیدیه برجای ماندند. خدا شیخ عُدی را از شام به‌کوه نورانی لالش فرستاد، تا به‌دیانت یزیدی بشارت دهد و مردم را به‌قبول آن تشویق کند. در مصحف رش آمده است: «سپس شیخ عُدی بن مسافر را از سرزمین شام فرستاد تا به‌لالش آمد». یزیدیان معتقدند که هفت‌هزار سال از توفان گذشته است. خداوند در هر هزار سال یکی از خدایان هفت‌گانه را می‌فرستاد تا معجزاتی پدید آورد و سپس بازگردد. خداوند چندین‌بار در هزارهٔ اخیر نازل شده است. اولیای خود را تثبیت نموده و شرایع و قوانینی را آورده، اماکن مقدسه را تعیین کرده و با آن‌ها به‌لهجهٔ ترکی صبحت کرده است. این حوادث همه پس از توفان دوم بوده است.

کهکشان

یزیدیه معتقدند که خداوند، مهمانی بزرگی در آسمان ترتیب داد و شیخ عُدی بن مسافر اموی و مریدان او را دعوت کرد. مریدان شیخ همه

---

۱۱) آنان معتقدند هنگامی که کشتی نوح سوراخ شد، نوح گفت: چه کسی می‌تواند این سوراخ را بگیرد؟ مار گفت: من چنین خواهم کرد، اما به‌شرط آن که بنی آدم را به‌من بسپاری تا خون آن‌ها را بمکم. نوح گفت: پذیرفتم. سپس مار چمبره زد و سوراخ را بست. هر که در کشتی بود، نجات یافت. پس مار به نوح گفت: به‌وعدهٔ خود وفا کن. اما نوح بر جان کسانی که از جنس او بودند ترسید. مار را سوزاند و خاکستر او را بر باد داد و از این خاکستر، کک‌ها پدید آمدند، که خون آدمی را به‌آرامی می‌مکند.

اسب‌سوار بودند و خدا در آسمان‌ها کاه نداشت. شیخ عُدی به‌یکی از مریدانش گفت، به‌زمین برگردد و از مزرعهٔ او کاه برای اسب‌ها بیاورد. او هم رفت و کاه آورد، ولی در راه مقداری کاه از بارها در آسمان پراکنده شد و اثر آن تا به‌حال باقیست به‌این جهت کهکشان را راه کاه نامیدند.

عقیدهٔ تناسخ

شهرستانی، تناسخ را چنین تعریف می‌کند: «تناسخ عقیدهٔ زنجیره‌وار بودن حیات و امکان بازگشت به‌دنیا می‌باشد». هندوان از معتقدترین ملت‌ها به‌تناسخ می‌باشند. در تعریفی دیگر، تناسخ دلالت بر فیض روح الهی بر موجودات دنیوی دارد. شهرستانی معتقد است که غُلات[۱۲] شیعه، به‌تناسخ و حلول در برخی مردم معتقدند. قابل ذکر است که اعتقاد به تناسخ، در بسیاری از ملل جهان وجود دارد و این اعتقاد در بین مزدکیان، برهمنانِ هندوها، فلاسفه، صابئه و گروهی از طُرق صوفیه که به‌حلولیه معروفند و هم‌چنین ملت‌های چین و تبت و شیعیان[۱۳] و قرامطه و اسماعیلیه و دَروَز رایج و متداول است.

یزیدیه معتقد به‌حلول و استقرار روح در مکان معین و یا انتقال روح از جایی به‌جای دیگر و از کالبدهای پست به‌کالبدهای بلندمرتبه، براساس استحقاق و شایستگی و یا لطف می‌باشند[۱۴]. در کتاب جلوه آمده است:

---

۱۲) غُلات شیعه: گروهی هستند که در مورد امامان شیعه به ویژه حضرت علی (ع) غلو کرده و آن‌ها را به مقام الوهیت می‌رسانند ـ مترجم.

۱۳) مؤلف محترم دربارهٔ شیعیان اشتباه کرده است، چه این که شیعیان دوازده امامی، هیچ‌گونه اعتقادی به تناسخ ندارند. ـ مترجم.

۱۴) یزیدیه قدیماً و حدیثاً، اسماعیل‌بیک چول، ص ۹۶.

«و اگر خواستم او را دوباره و سه‌باره به‌دنیا می آورم، یا به‌عالم دیگر از راه تناسخ ارواح برمی‌گردانم».

این اعتقاد یزیدیه بسیار به‌عقاید غُلات صوفیه نزدیک است که می‌گویند: در تناسخ چهار درجه به‌شرح زیر وجود دارد:

۱- رسخ: انتقال روح از بدن آدمی، به‌کالبد نباتات.

۲- مسخ: انتقال روح از بدن آدمی، به‌کالبد حیوانات.

۳- فسخ: انتقال روح از بدن آدمی، به‌کالبد جمادات.

۴- نسخ[۱۵]: انتقال روح از بدن آدمی، به‌بدن انسانی دیگر.

این اعتقاد آنان در بسیاری از مراسم دیده می‌شود. آنان معتقدند که ارواح دوگونه‌اند:

۱- ارواح شریر: که در کالبد حیوانات خبیث و موذی هم‌چون سگ و الاغ و خوک حلول می‌کنند. حلول ارواح شریر در بدن این حیوانات خود نوعی از عذاب و شکنجه اخروی است.

۲- ارواح طیّبه: که در فضا گردش می‌کنند، تا اسرار کائنات و غیب را به‌زندگان برسانند، زیرا که آن‌ها در تماس دایم با جهان هستند. به‌همین علت یزیدیان تمامی شب را در کنار جسد مردگان خود به‌عبادت و تضرع و نماز می‌گذرانند، تا شاید مردهٔ خود را در خواب ببینند و او به‌آن‌ها بگوید که به‌چه صورتی به‌دنیا باز خواهد گشت، روح او در کالبد چه کسی خواهد رفت و او در زمرهٔ بهشتیان خواهد بود یا جهنمیان؟ و اگر در خواب دیدند که روح مردهٔ آنان به‌کالبد انسان خواهد رفت، خدای را

---

۱۵) واژهٔ «تقمص» نیز که انتقال روح از انسان به‌انسان است، همین معنی را می‌رساند.

شکر می‌کنند، اما اگر دیدند که روح او به کالبد حیوانی خواهد رفت، افراد خانوادهٔ او هرچه می‌توانند خیرات می‌کنند. نذر و نیاز می‌کنند، تا شاید روح مردهٔ آنان از جسم حیوان به‌جسم انسانی دیگر برود[۱۶].

آنان عقیده دارند، هنگامی که مأموران «مقتدر بالله» خلیفهٔ عباسی، منصور حلاج را که در نزد آنان شخصی مقدس است، کشتند و بر سر کشتهٔ او آب ریختند، روح او بر بالای آب قرار گرفت و به‌رودخانه رفت. بنابه تقدیر خدا، خواهر حلاج کوزهٔ خود را برداشت و بر سر رودخانه رفت. از رودخانه آب برداشت و روح حلاج همراه با آب به‌درون کوزه رفت. در بین راه دخترک تشنه شد و از آب کوزه نوشید، پس روح برادرش از راه معده به‌کالبد او راه یافت و فوراً بدون آن که علت آن را بداند، باردار گردید. چون فارغ شد، دید که نوزاد به‌برادرش حلاج شبیه است. چون نوزاد از جهت نسب و حسب فرزند حلاج بود. بر وقوع تناسخ استدلال کردند و به‌همین جهت است که یزیدیان از کوزه و آفتابه و هر ظرفی که دسته داشته باشد و یا شخص غریبی از آن آب نوشیده باشد، آب نمی‌نوشند.

برخی از تاریخ‌نویسان نقل می‌کنند که یزیدیه عقیده دارند؛ روح آنان بعداز مرگ به بهشت می‌رود و روح انسان‌های بدکار و پلید پس از مرگ به کالبد سگ‌ها و الاغ‌ها و قاطرها و سایر حیوانات خواهد رفت و اگر کسی از آنان پسر ناخلف داشته باشد، مال و ثروت خود را از او پنهان می‌کند،

---

۱۶) به‌همین علت برخی از ثروتمندان یزیدیه که وارث شرعی ندارند، ثروت خود را در جای معینی پنهان می‌کنند و محل آن را علامت می‌گذارند، تا اگر دوباره به‌زندگی بازگشتند، بتوانند دوباره از آن ثروت بهره‌مند گردند.

زیرا عقیده دارد که پسرش بعد از مرگ، الاغ یا قاطر می‌شود. به‌همین علت اموال خود را در خاک پنهان می‌کند، به‌این امید که پس از بازگشت مجدد به‌دنیا، از آن بهره‌مند شود.

بدین‌گونه، بر ما روشن می‌گردد که تناسخ و حلول ارواح، از عقاید کهن شرقی است که به‌عقاید برخی از فرقه‌های مذهبی سرایت کرده است. هم‌چنین این موضوع را می‌توان در داستان‌های کهن نظیر هزار و یکشب و سایر آثار فرهنگی شرق مشاهده کرد.

شرایع و مقررات دینی یزیدیان

هر یک از طوایف و ملل، عادات و آداب مخصوصی در عبادت دارند که در اوقات معینی آن‌ها را انجام می‌دهند تا بتوانند با خدای خود ارتباط برقرار کنند. یزیدیه نیز عادات و آداب و رسومی دارند که با تقالید به‌ارث مانده از نیاکان‌شان آمیخته شده است و برخی از آن‌ها را می‌توان در ادیان مختلف معاصر و هم‌جوار با آنان مشاهده کرد. آنان هم‌چون هندوان و زردشتیان بر خورشید و ماه سجده می‌کنند و هم‌چون یهود برخی از غذاها را تحریم کرده‌اند. هم‌چون مسیحیان، در مراسم دینی خود طبل می‌نوازند، در مزمار می‌دمند و هم‌چون مسلمانان، نماز و روزه و حج و زکات و قربانی کردن و غیره را به‌پا می‌دارند.

هرچند که مراسم یزیدیه، بسیار به‌مراسم فوق‌الذکر شبیه است، اما روش انجام دادن آن توسط یزیدیان، متمایز و مختلف است. البته نمی‌توان گفت که آنان این مراسم را از ادیان فوق‌الذکر اقتباس کرده‌اند،

(به‌جز اسلام)، چه این که تشابه همیشه به‌معنی اقتباس نیست. حج مسلمانان به‌سوی کعبه هیچ‌گاه شبیه حج هندوان در رودخانهٔ گنگ و یا حج یزیدیان به‌سوی مرقد شیخ عُدی نیست. مثال دیگر ما، روزه است که در بسیاری از ادیان وجود دارد، پس تشابه مذکور می‌تواند تشابهی اسمی، یا تشابه از جهت روش اجرای مراسم باشد.

مراسم و عبادات یزیدیه از منطقه‌ای به‌منطقه‌ای کم و زیاد می‌شود. از لحاظ شکل ظاهری تفاوت پیدا می‌کند و هم‌چنین به‌مناسبت مردمی که با آن‌ها هم‌جوار هستند، نیز تفاوت می‌نماید، چنان‌که در کتاب مقدس آن‌ها: «جلوه» چنین آمده است: «چیزهایی را که به‌شما تلقین می‌شود، حفظ کنید و آن‌ها را نگاه‌داری کنید. در حضور بیگانگان از آن صحبتی به‌میان نیاورید و از کتاب‌های خود به‌آن‌ها چیزی ندهید، تا مبادا بدون آن‌که متوجه شوید آن‌ها را تغییر دهند، اگر شما بعضی از شرایع خود را در حضور آنان خواندید و از شما پرسیدند که آیا مطالب آن صحیح است یا خیر؟ جواب صریحی به‌آن‌ها ندهید، جوابی موهوم و احتمالی به‌آن‌ها بدهید و حقیقت را به‌آن‌ها نگویید.

اولین فریضهٔ دینی یزیدیان، کتمان عقاید است. آنان از این لحاظ با بسیاری از ادیان متفاوت و با برخی از مذاهب مشابه هستند. شدت کتمان عقاید از منطقه‌ای به‌منطقهٔ دیگر متفاوت است. برای مثال یزیدی‌های شیخان نرم‌تر از یزیدی‌های سنجار هستند و یزیدی‌های سنجار به‌روحانیون مسلمان و سادات اهل بیت (ع) بیشتر اعتقاد دارند، زیرا که در شهر سنجار با مسلمانان بیشتر در تماس هستند و مسلمانان به‌آن‌ها کمک می‌کنند. از آن‌ها دفاع می‌کنند و همان‌طور که ارکان اسلام پنج رکن

است، ارکان دیانت یزیدیه چهار رکنِ نماز، روزه، زکات و حج است.

۱- روزه: روزه هم‌چون سایر عبادات، عبادتی است که خداوند با آن قلب را پاک و نفس را تزکیه می‌کند و خداوند خود نیازی به‌این عبادت ندارد.

یزیدیه دو نوع روزه دارند، روزهٔ عمومی و روزهٔ خصوصی. آنان معتقدند که ماه رمضان ناشنوا و اصم است. هنگامی که خداوند روزه را بر مسلمانان واجب کرد، آن را بر یزیدیه نیز واجب کرد و به‌زبان کردی به آن‌ها گفت: «سی» که در زبان کردی به‌معنی سه است و نه سی، زیرا سی در زبان کردی: «سه» می‌باشد[۱۷] و چون ماه رمضان ناشنوا بود، به‌جای اولی، دومی را فهمید. به‌همین جهت است که یزیدیه به‌درستی آن را سه روز روزه می‌گیرند و مسلمانان به‌خطا آن را سی روز روزه می‌گیرند[۱۸]. آنان سه روز (سه‌شنبه، چهارشنبه و پنج‌شنبه) اول ماه دسامبر را که کوتاه‌ترین روزهای سال است روزه می‌گیرند. روزهٔ آنان از صبح تا شب است. برخی از آنان می‌گویند: ما سه روز روزه می‌گیریم و این معادل سی روز روزه است. مگر خدا نمی‌گوید: «من جاء بالحسنه فلهُ عَشرُ امثالها»[۱۹] یعنی هر کس یک کار نیک کند، ده‌برابر پاداش می‌گیرد. به‌این جهت سه روز روزه می‌گیرند و سی روز حساب می‌شود. این، روزهٔ عمومی آنان و دلیلی است بر این که آنان به‌بسیاری از آن‌چه که در قرآن آمده است، اعتقاد دارند.

روزهٔ خصوصی آن‌ها هشتاد روز است. مردم دین‌دار کسانی هستند

---

۱۷) در زبان فارسی، برخلاف زبان کردی، سه به‌معنای سه و سی به‌معنای سی است ـ مؤلف.

۱۸) یزیدیه قدیماً و حدیثاً ـ اسماعیل‌بیک چول، ص ۹۶.

۱۹) سورهٔ انعام: آیهٔ ۱۶۰.

که نیمی از آن را در بیستم ماه دسامبر شرقی و نیم دیگر را در بیستم ماه جولای شرقی بگیرند. پس رهبران دینی چهارچهار به‌مقبرهٔ شیخ عُدی می‌روند و سه روز روزهٔ خود را در آن‌جا می‌گیرند، که آغاز چهل روز روزهٔ آنان است. سپس به‌روستاهای خود بازمی‌گردند تا باقیماندهٔ روزهٔ خود را بگیرند.

آن‌ها معتقدند که اگر مرد روزه‌دار به‌نیت روزه بخوابد و کسی برای او فردا صبح غذا بیاورد، او از آن غذا بخورد، روزهٔ او پابرجاست و نیازی نیست که دوباره روزه بگیرد. آداب روزه و مبطلات آن تقریباً شبیه روزهٔ مسلمانان است و آنان عادت دارند که با نان و نمک افطار کنند. در روزهای ماه رمضان به‌رعایت حال مسلمانان، تظاهر به‌روزه‌داری می‌کنند.

۲- نماز: یزیدیان نماز جماعت ندارند. نماز آن‌ها خصوصی و انفرادی است و آنها به‌آن نماز نمی‌گویند، زیرا که نماز در نزد آنان حرام است. از جملهٔ این نمازها، یکی نماز طلوع خورشید است، که یزیدی در هنگام طلوع خورشید، از خواب برمی‌خیزد و پابرهنه رو به‌آن می‌ایستد و به احترام خورشید، چهاربار سجده می‌کند. یزیدیان ترجیح می‌دهند که این کار را در مکانی خلوت و با راحتی و آرامش و اطمینان انجام دهند. در نماز طلوع خورشید، خدای خود را با سخنانی آمیخته از عربی و کردی و فارسی می‌خوانند. آن نماز چنین است:

«آمین آمین الله، تبارک الله احسن الخالقین، بِهمّة شمس‌الدین، ناسردین، سجّادی، شه شمس‌الدین، قوة دین، قدیم‌البان قدیم، سلطان شیخ آدی، تاج اول، هاته آخرین، خیرت بدن، شروی گرین، حق‌الحمدلله رب‌العالمین، مشی قده نکه، بهره ایزید، اشکرو بختان، هفتی‌دو ملّت، هشتی‌هزار خلیفه، صبر و ستر، ره

طریق، عقل و فهم، اورگان، راستی، نالبی، حیاء ایمان، باشه شمس، علیک‌السلام».

سید عبدالرزاق حسنی، این دعا را از زبان یکی از یزیدیان شنیده و از تربیت‌شدگان آن‌ها خواسته که با قلم خود آن را بنویسند. سپس آن را بر شیوخ آنان عرضه کرد و آن‌ها آن را تصدیق نمودند[۲۰].

هم‌چنین آنان دعاهای دیگری برای صبحگاه دارند، که دعای زیر از جمله دعاهای صبح آنان است:

«آمین آمین، الله یبارک‌الدین الأولّی النبیین الخادمین. یا الله، یا دایم، یا غفور، یا موجود، یا فتاح، یا رزاق، یا مدبرالکون، یا ساتر، یا أمدین، یا شمس‌الدین، یا فخرالدین، یا سجادین، یا ازرائیل، یا جبرائیل، یا شمخائیل، یا میکائیل یا دردائیل یا اسرافیل. یا ربٌّ أنت تبارک‌الدین. یا رب علیٰ شأنک، علیٰ مکانک، علیٰ سلطانک، علیٰ عظمتک، أدعو و أسجد. ما لنا غیرک، یا قایم بن قوم قرجمی. أنت کریمی، أنت دوامی، أنت موجود، أنت معبود، أنت خُدای، نوری نورالله».

یزیدیان را دعاهای دیگری است که آن را در هنگام غروب خورشید و در هنگام شامگاه و غیره می‌خوانند.

۳- حج: یزیدیان برای خود کعبه‌ای دارند که به‌زیارت آن می‌روند و در مواقع مخصوصی از سال، در آن جشن برپا می‌کنند. کعبهٔ آنان مرقد شیخ عُدی، نزدیک روستای عین سفنی، مرکز شهرستان شیخان در استان موصل است. می‌گویند که کوه لالش که مرقد شیخ در آنست، مثل مکه‌ای

---

۲۰) یزیدی‌ها و شیطان‌پرست‌ها، تألیف سیدعبدالرزاق حسنی، ترجمهٔ سید جعفر غضبان، انتشارات عطایی، ص ۹۰-۹۱.

است که مسلمانان به‌آن‌جا می‌روند و اگر از آن والاتر نباشد، پایین‌تر نیست. مراسم حج خود را در روز ۱۵ ماه سپتامبر شرقی (مطابق روز ۲۸ سپتامبر غربی) آغاز می‌کنند و در روز بیستم سپتامبر شرقی (مطابق سوم ماه اکتبر غربی) به‌پایان می‌برند. بر هر یزیدی در هر سنی که باشد و هر کجا که باشد، حج واجب است. در هنگام حج به‌نوشیدن شراب و شادی می‌پردازند.

یزیدیان نقل می‌کنند که شیخ عُدی، همراه با شیخ عبدالقادر گیلانی، به زیارت مکه رفت و چهل سال در آن‌جا ماند. سپس ملک‌طاووس او را فراخواند و به‌شکل او درآمد. اهل مکه با او به‌جدال برخاستند و سفارش او را نپذیرفتند. هنگامی که شیخ عُدی از آن‌ها مأیوس شد، به‌آسمان رفت. پس از مرگ او، فرشته‌ای بر مردم ظاهر شد و به‌آنان گفت: این شخص، خود شیخ عُدی است. در آن هنگام او را گرامی و بزرگ داشتند و خانهٔ او را زیارتگاه کردند. باید هر یزیدی یک‌بار در سال او را زیارت کند. هر کس او را زیارت کند و چیزی برای شیخ یا قوالین، در حضور تصویر ملک‌طاووس ندهد، کافر است.

علت این که مرقد شیخ عُدی را کعبهٔ خود ساخته و آن را بر مکهٔ مکرمه برتری می‌دهند، اینست که علما و بزرگان آن‌ها می‌گویند: «هر بار که به‌قصد هدایت و ارشاد، شیخ عُدی را زیارت کردیم، از ارشادات او بهره‌مند شدیم و به‌نصایح اخلاقی او گوش سپردیم». غرض از حج خانهٔ خدا نیز همین است، زیرا قرآن می‌فرماید: «لیشهدوا منافع لهم و یذکروا اسم الله فی أیام معلومات علی ما رزقهم من بهیمة الانعام فکلوا منها و أطعموا البآئس

الفقیر»[۲۱] یعنی: «تا در آن‌جا منافع دنیوی و اخروی بسیار برای خود فراهم ببینند و نام خدا را در ایامی معین یاد کنند، که ما آن‌ها را از حیوانات چهارپا روزی دادیم تا از آن تناول کرده و فقیران را نیز (از قربانی‌ها) طعام دهند».

گروه قوال‌ها، ایام حج را فرصتی می‌دانند که با خود مقداری از خاک مرقد شیخ را آورده و حب یا قرص‌هایی از آن درست می‌کنند. آن را «برائت» می‌نامند و به‌عنوان هدیه برای تبرک و حفظ جان، آن را به‌زائران می‌دهند. هر فرد یزیدی باید حتماً یکی از این «برائت»ها را داشته باشد، تا هر روز صبح و شام آن را ببوسد. آنان معتقدند که این قرص آن‌ها را از هر آزار و اذیتی حفظ می‌نماید. اموالی که قوال‌ها از این راه کسب می‌کنند، وسیلهٔ اعاشهٔ خود می‌کنند. هم‌چنین آن را به‌افراد بیمار می‌فروشند و معتقدند که هر کس از این قرص‌ها بخورد، به‌برکت ملک‌طاووس، تا یک‌سال، چه از لحاظ بدن و چه از لحاظ روح، در سلامت خواهد بود[۲۲].

۴- زکات: در نزد یزیدیان، مفهوم زکات، با مفهوم آن در اسلام متفاوت است. در نزد آن‌ها به‌عنوان نوعی مالیات دینی است. می‌گویند: شیخ عُدی در زمان خود دید که مشایخ و رهبران دینی، همیشه با هم در حالت اختلاف و خصومت مستمر هستند و اختلاف آن‌ها در زمینهٔ املاک و مزارع‌شان بوده و در مقام ازدیاد ثروت خود هستند. پس اقدام به‌دمیدن روح فضیلت در بین آنان و دور کردن آنان از آز و طمع کرد، تا آن که

۲۱) سورهٔ حج: آیهٔ ۲۸.
۲۲) المقتطف، جلد سیزدهم، سال ۱۸۸۹، ص ۳۹۶.

توانست آن‌ها را نسبت به‌دنیا و ثروت فانی زاهد کند و آن‌ها را به‌راه آخرت سوق دهد. چندی نگذشت که مشایخ و رهبران دینی، در مقابل مریدان خود از املاک خویش تنازل کردند و شیخ عُدی سهمی از درآمد مریدان را به‌عنوان زکات اختصاص داد. به‌طوری که هر مرید سالیانه مقداری از غلات خود را به‌مالک قبلی بدهد، که همان شیخ است. این پرداخت به‌مثابهٔ ارث یا مالیات ثابت است.

بر هر مرید واجب است که یک‌دهم محصول خود را به‌شیخ، نصف سهم شیخ را به‌پیر، نصف سهم پیر را به‌مربی، سه چهارم سهم را به‌فقیر و یک سهم را به‌کوچک بپردازد، یعنی هر مرید باید ۱۹/۲۵٪ از درآمد سالیانهٔ خود را به‌رهبران دینی خود بدهد. علاوه بر آن مالیات‌های دیگری نیز هست[۲۳].

همان‌طور که خواهیم دید، یزیدیان در هنگام عبور سنجق‌ها صدقه می‌دهند و در هنگامی که محصول خود را می‌فروشند و سود می‌برند، از اموال خود به‌قوالان، مشایخ و غیره، به‌اسم ملائکه خیرات می‌کنند. آنان نیز هدایای مذکور را گرفته و از خدا می‌خواهند که آن‌ها را به‌بهشت درآورد.

آداب و رسوم ازدواج

آداب و رسوم ازدواج یزیدیان، آمیزه‌ای از سنن و عادات و احکام شرعی است. معمولاً این مراسم با جشن‌های دینی همراه است. قبل از برپایی

---

۲۳) این مطالب را یکی از جوانان یزیدبه به‌ما گفت. شاید ما از اولین کسانی باشیم که مسألهٔ زکات را با چنین دقتی شرح می‌دهیم. (عبدالرزاق حسنی).

این جشن‌ها، آداب و رسومی وجود دارد، از جملهٔ این که زوج‌های جوان باید ابتدا هم‌دیگر را ببینند و با هم توافق کنند. این دیدارها بیشتر در هنگام زیارت‌های دینی و به‌ویژه «عید جماعیه» که در آن دید و بازدیدها و خلوت کردن‌های محدود وجود دارد، اتفاق می‌افتد. سپس آنان با والدین خود در این‌باره صحبت می‌کنند. معمولاً پسرها با پدران خود و دخترها با مادران خود صحبت می‌کنند. جایز نیست که والدین با خواستهٔ فرزندان خود مخالفت کنند. اگر پدردختر مانع ازدواج آن‌ها شود، پسر می‌تواند دختر مورد نظر خود را بدزدد و براساس سنتی که در بین آن‌ها رایج است، او را به‌عقد خود درآورد. در این حالت مهریه و کابین به‌دختر تعلق نمی‌گیرد[۲۴]. زیرا که جوان برای رسیدن به‌آرزوی خود زحمت فراوان کشیده است. سپس عقلای قوم برای اصلاح امور مداخله می‌کنند و عروس و داماد را به‌خانه برمی‌گردانند و چنان‌چه پدردختر با ازدواج موافقت کرد، پرداخت مهریه را شرط قرار می‌دهد[۲۵]. در این حالت مهریهٔ دختر می‌تواند طلا، نقره و یا تعداد معینی گوسفند باشد.

مراسم عقد، بدین‌گونه است که یک قرص نان از خانهٔ یکی از پیشوایان دینی خود می‌آورند و بر سر عروس و داماد تقسیم می‌کنند. هر کدام از آن‌ها نیمی از نان را می‌خورند. این عمل به‌منزلهٔ عقد آنان است. اگر نانی نیافتند، اندکی از «برائت» را می‌خورند. در این مراسم باید شیخ و پیر و برادر (یا خواهر) دینی (اخروی)، همراه با عروس و داماد حاضر

---

۲۴) اما دملوجی می‌گوید: در این حالت نیز مهریه به‌دختر تعلق می‌گیرد. روش دزدیدن عروس در بین چرکس‌ها نیز رایج و متداول است.

۲۵) مهریه در گذشته ۹/۵ مثقال طلای خالص بوده و امروزه براساس توافق طرفین تعیین می‌گردد.

باشند.

چون وقت زفاف فرارسد، خویشان عروس و داماد شراب تهیه می‌کنند و خویشان و بستگان، به‌ویژه دخترعموها و پسرعموها را دعوت می‌کنند و مراسم جشن و طرب برپا می‌کنند. پسران بر طبل نواخته و سرنا می‌زنند و دختران به‌رقص و پایکوبی می‌پردازند. جشن سه‌شبانه‌روز ادامه می‌یابد. در شب سوم، عروس را با پای پیاده و به‌آرامی به‌خانهٔ داماد می‌برند. خوانندگان و نوازندگان در پشت سر وی حرکت می‌کنند و زنان روستا، در طول راه، هلهله می‌کشند. چون عروس به‌خانهٔ جدید خود وارد شود، شوهرش او را با سنگ‌ریزه‌ای می‌زند، تا به‌او بفهماند همان‌طور که قرآن فرموده است: «الرجال قوامون علی النساء» مردان بر زنان برترند. سپس یک قرص نان بر سر او می‌شکنند، تا به‌او بفهمانند که باید با فقرا مهربان باشد. این دو امر اخیر (یعنی زدن سنگ‌ریزه و شکستن قرص نان) در کتاب مقدس آنان: «مصحف رش» نیز آمده است[۲۶].

قبل از به‌پایان رسیدن شب حجله، شیخ می‌آید و دست داماد را می‌گیرد و او را به‌داخل حجلهٔ عروس می‌برد، سپس دست داماد را در دست عروس می‌گذارد و از عروس می‌پرسد: تو کیستی؟ عروس می‌گوید: من دختر فلان هستم. سپس به‌داماد می‌گوید: تو کیستی؟ داماد می‌گوید: من پسر فلان هستم. آنگاه از داماد می‌پرسد: آیا این دختر را به‌همسری می‌پذیری؟ از عروس نیز می‌پرسد: آیا این جوان را به‌همسری می‌پذیری؟ هر کدام از آن‌ها بله می‌گویند. سپس شیخ رنگ قرمزی که

---

۲۶) این در حقیقت اعلان ازدواج است تا بعدها کسی نگوید که او همسر وی نیست.

شبیه جوهر است، تهیه می‌کند و بین دو شانه و پیشانی عروس و داماد را علامت می‌گذارد. شاخه‌ای به‌طول دو تا سه وجب می‌گیرد و یک سر آن را به‌داماد و سر دیگر آن را به‌عروس می‌دهد و به‌هر دوی آن‌ها می‌گوید: این شاخه را بشکنید. هر کدام آنان از همان‌سویی کـه در دست دارنـد، فشار می‌آورند تا شاخه از وسط بشکـند. نـیمی از آن در دست دامـاد و نیمی در دست عروس می‌ماند. آن‌گاه شیخ به‌آن‌ها مـی‌گوید: شـما بـاید این‌چنین، با هم متحد باشید، تا آن‌گاه که مرگ میان‌تان جـدایـی افکـند، همان‌طور که قوت و نیرو میان دو سر این شاخه را که قبلاً یکی بودند از هم جدا کرد. این دلالت بر نادر بودن طلاق در میان آن‌ها دارد.

شیخ به‌تنهایی در اتاق حجله می‌رود و بقیهٔ مردم باید در حیاط خانه منتظر بمانند. بعد از این که شیخ مراسم ازدواج عروس و داماد را به‌پایان رساند، از اتاق خارج می‌شود و در اتاق را بر آن‌ها قفل می‌کند. یکـی از دوستان خانوادهٔ عروس و داماد بر در اتاق حجله می‌ایستد و تفنگ خود را آماده در دست می‌گیرد. منتظر می‌ماند تا داماد با دستمال عروس کـه نشانهٔ بکارت او در آنست، از حجله بیرون بیاید و چون آن را دید، تیری به‌هوا شلیک می‌کند. میهمانان حـاضر هـمگی خـوشحال شـده و دست می‌زنند. شـیخ پـایان جشـن را اعـلام مـی‌کند و هـر کسـی بـه‌خانهٔ خـود بازمی‌گردد. عروس و داماد تا مدت هفت روز کاری انجام نمی‌دهند.

ملاحظات و توضیحات:

۱- هنگامی که خانوادهٔ داماد، به‌خواستگاری عروس می‌روند، انگشتری در دست او و گوشواره‌ای در گوش او می‌کنند. تا پاسی از شب را به‌جشن

و لهو و لعب و خوردن مویز (که در جشن‌ها از آن مصرف می‌شود)، می‌گذرانند. در همان شب مقدار مهریه را تعیین می‌کنند. در روز عقد، هدایا را که معمولاً: دستمال‌های ابریشمی، انواع پارچه، لباس و غیره است، به‌عروس و داماد می‌دهند.

۲- در روز عقدکنان، گروهی از زنان و مردان به‌خانهٔ عروس می‌روند. هنگامی که این گروه به‌در خانه می‌رسند، تیرهای هوایی شلیک می‌کنند، که به‌معنی اجازه گرفتن برای بردن عروس است. پدر عروس، هرآن‌چه را که متعلق به‌دختر اوست، در کیسه‌ای می‌گذارد. مادر عروس پارچه‌ای مخصوص را که به‌آن «حینیه» می‌گویند و معمولاً سرخ‌رنگ است، بر روی عروس می‌اندازد که این پارچه سر تا پای عروس را می‌پوشاند.

۳- کودکان قاشق‌هایی را از خانهٔ عروس برمی‌دارند و به‌خانهٔ داماد می‌روند و خود را برای غذاخوردن آماده می‌کنند.

۴- ازدواج یزیدی با زن‌برادر، زن‌عمو، زن‌دایی و جمع بین دو خواهر، جایز نیست.

۵- ازدواج یزیدی با دختری از دین دیگر جایز نیست. هدف آنان جلوگیری از اختلاط خون‌ها و گم‌شدن نسب‌هاست، اما اخیراً در این مورد تساهل و نرمی به‌خرج داده و اجازه داده‌اند که افراد غریبه از لحاظ نسب و عقاید به‌جمع آنان راه یابند.

۶- مرد یزیدی می‌تواند تا چهار زن بگیرد، ولی بر او حرام است بین دو زن را بدون رضایت زن اول جمع نماید و اگر از زن اول خود فرزندی پیدا کرد، نمی‌تواند زن دیگری بگیرد.

۷- دختر را می‌توان در دوازده‌سالگی شوهر داد و در گذشته دختران را در هشت‌سالگی نیز شوهر می‌دادند، اما سعیدبیک؛ امیرشیخان، در ۱۲ مه ۱۹۲۹، فرمانی صادر کرد که ازدواج دختران را قبل از پانزده سالگی ممنوع کرد.

۸- ازدواج در ماه آوریل حرام است، چون ماه مزبور ماه گل‌ها و ماه مقدّسی است و یزیدیان براین باورند که پیامبران در این ماه ازدواج می‌کرده‌اند. طایفهٔ کوچک‌ها از این قاعده مستثنی هستند. (رجوع کنید به‌بند ۱۹، محرمات مذهب یزیدی).

۹- آمیزش با زنان در روزهای چهارشنبه و جمعه حرام است. افراد طایفهٔ کوچک‌ها از این قاعده مستثنی هستند.

۱۰- هنگامی که دختری ازدواج می‌کند، رابطهٔ او با پدرش قطع می‌گردد. در نتیجه از او ارث نمی‌برد. این شبیه عادات زردشتیان است.

۱۱- اگر دختری از ازدواج سر باز زند، بر او واجب است تمامی عمر خدمتگزار پدرش باشد. اگر شوهر کرد و شوهرش مُرد، می‌تواند به‌خانهٔ پدر برگردد و پدر دوباره یا سه‌باره او را شوهر دهد. در این صورت از شوهر مرده‌اش ارث نمی‌برد.

۱۲- در صورت ضرورت، پدران می‌توانند دختران خود را تا شش مرتبه به‌ازدواج وادارند، و زن می‌تواند آزادی خود را بخرد، که در این‌صورت زن باید به‌مقدار مهر خود به‌خویشان خود بدهد و خود را از ازدواج اجباری برهاند[۲۷]، زیرا از دیدگاه آن‌ها، زن مثل بوستانی است که

---

۲۷) یزیدیه، صدیق دملوجی، ۲۸۱.

اجاره داده شده و از میوه‌اش استفاده می‌شود. اگر زن بیوه‌ای از ازدواج خودداری کند و بخواهد از فرزندان خود نگهداری کند، می‌تواند از فرزندان خود مالی معادل مهریهٔ خود دریافت کند.

۱۳- یزیدیان در مسألهٔ ازدواج، طبقاتی هستند. برخی از این طبقات امتیازات ویژه دارند. این شبیه چیزی است که در رم قدیم رایج بوده است. برای مثال فرزندان مشایخ و رهبران دینی، حق ندارند از غیرطبقهٔ خود زن بگیرند. هر کس فقط میتواند از طبقهٔ خود زن بگیرد. چنان‌که عامهٔ مردم حق ندارند دختران مشایخ و رهبران دینی را خواستگاری نمایند. اخیراً به‌قوالان اجازه داده شده است که با مریدان (عامهٔ مردم) ازدواج کنند، زیرا طبقهٔ آنان رو به‌انقراض است، اما امیران معمولاً از خانواده‌های خود و یا از خانواده‌های اشراف همسر اختیار می‌کنند. با این‌همه آن‌ها کاملاً آزادند که همسر خود را از هر طبقه‌ای که بخواهند، اختیار کنند[۲۸].

سعیدبیک، فرزند حسین بیک، امیر یزیدیه، (متوفی سال ۱۹۴۴ م) ده زن گرفت. آخرین آن‌ها شاهزاده خانم «ونسه، دختر اسماعیل‌بیک چول» بود که از قصر او فرار کرد و اسلام آورد. قبلاً گفتیم که او اولین دختر یزیدی بود که از دانشگاه فارغ‌التحصیل شد.

۱۴- مدت نفاس در بین آن‌ها چهل روز است. در آن چهل روز و هم‌چنین در حال حیض، شوهر حق نزدیکی با زنش را ندارد.

---

۲۸) عبدالرحمن بدران، در مجلهٔ الجنان، شمارهٔ ۷ ص ۵۲۹، سال ۱۸۷۱، می‌گوید: «رئیس آن‌ها حق ازدواج با هر زنی را دارد، خواه دختر باشد، خواه شوهر داشته و شوهرش زنده باشد». امروزه گمان نمی‌رود که چنین کاری رایج باشد.



«تصویر شاهزاده خانم ونسه، دختر اسماعیل بیک‌چول»

۱۵- زنا: اگر مرد یا زن یزیدی، با کسی که از دین آن‌ها خارج است زنا کند، اگر بتوانند او را می‌کشند. اگر هر دو یزیدی باشند، همین مجازات منتظر آن‌هاست، منتهی با این تفاوت که خداوند زنای زن یزیدی را با مردی یزیدی می‌بخشد. ممکن است که مجازات آن‌ها شدید باشد، اما کمتر به‌قتل آن‌ها منتهی می‌گردد. اگر مرد یزدی با زن‌شوهردار زنا کند، باید شوهر او را راضی کند. اگر با زن بیوه زنا کند، باید به‌موجب فرمان امیر، ولی امر او را راضی کند. اگر آمیزش میان مردان و یا میان زنان اتفاق افتاد، کشتن هر دوی آن‌ها واجب است و اگر نتوانند آن‌ها را بکشند، آن‌ها را برای همیشه از دین و سرزمین خود بیرون می‌کنند.

۱۶- طلاق: طلاق در مذهب یزیدی مجاز، اما بسیار نادر است[۲۹]. طلاق زنان نازا و عقیم ممکن، اما طلاق زنان بچه‌دار بسیار مشکل است. آنان برای طلاق، نظام و روش معینی ندارند و به‌سادگی تمام انجام می‌شود. اگر مردی بخواهد همسر خود را طلاق دهد، کافی است که سه‌بار او را با سنگریزه بزنند. این علامت طلاق در بین مشایخ یزیدیه است، اما اگر از عامهٔ مردم باشد، کافی است که یک‌بار او را با سنگریزه بزنند. مرد می‌تواند بعداً بدون هیچ‌گونه قید و شرطی، زن مطلقهٔ خود را برگرداند، اما اگر مرد طلاق‌دهنده از خواص باشد، معمولاً از بازگرداندن همسر خود اکراه و خودداری می‌نماید، اما اگر امیر، زنی را طلاق داد، آن زن تا آخر عمر حق ندارد ازدواج کند.

آداب و رسوم دفن مردگان

پیش‌تر گفتیم که یزیدیه معتقد به‌حلول و تناسخ ارواح هستند. اغلب ملل شرقی که به‌تناسخ عقیده دارند، جنازهٔ مردگان خود را دفن می‌کنند. یزیدیان نیز مردگان خود را دفن می‌کنند و مراسم تدفین آن‌ها بسیار به‌مراسم تدفین مسلمانان و مسیحیان شبیه است.

مراسم پس از درگذشت مرده آغاز می‌گردد. اگر مرده، شخص عزیز، یا جوان، یا بزرگی باشد، چوبی به‌شکل آدمی می‌تراشند، که به‌آن «شکل» می‌گویند. سپس لباس مرده را بر چوب می‌پوشانند[۳۰]. بعد

---

29) The Yazidis, 36.

۳۰) کشیش «انستاس کرملی» در مجلهٔ خود و عزاوی نیز در کتاب: «تاریخ یزیدیه» و دملوجی در ...

نوازندگان طبل و سورنا، سرودهای غم‌انگیزی را می‌نوازند. مردم به‌حالت ایستاده اطراف مرده را می‌گیرند و گریه و زاری می‌کنند. آن‌گاه به‌دور «شکل» طواف می‌کنند و در برابر آن به‌رکوع می‌روند و به‌آن تبرک می‌جویند.

آن‌گاه غریبه‌ها جلو می‌آیند و تجاهل به‌عدم اطلاع از واقعه می‌کنند. از خانوادهٔ مرده می‌پرسند: چه شده است؟ خانوادهٔ مرده می‌گویند: پسرمان را زن می‌دهیم و این جشن عروسی اوست. سه روز سوگواری می‌کنند. برای روح مرده خیرات می‌دهند و این کار را در روز هفتم و چهلم و سالگرد درگذشت او تکرار می‌کنند. به‌فقرا مدت یک‌سال، ظرفی غذا همراه با یک عدد نان اطعام می‌کنند، اما اگر مرده برایشان عزیز و گرامی نباشد، کاری برای او انجام نمی‌دهند. اگر مردهٔ یزیدی، سیاه‌پوست باشد، کسی بر او گریه نمی‌کند و برایش مراسم سوگواری نمی‌گیرند.

یزیدی چون به‌حال احتضار می‌افتد، شیخ او را (که از طبقهٔ کوچک است) همراه با خواهر، یا برادر (دینی) او حاضر می‌کنند تا در کنار او باشند. چون نفس‌های آخر خود را کشید، او را غسل می‌دهند و شیخ به‌صورت مرده، روغن زیتون می‌مالد. سپس به‌جای کافور، کمی از خاک قبر شیخ عُدی را بر صورت و زیربغل و چشمان و قلب او می‌پاشد و

☞ کتاب: یزیدیه، این مطلب را نقل کرده‌اند، اما سید عبدالرزاق حسنی، در کتاب: «شیطان‌پرستان» خود که در سال ۱۳٤۰ هـ ش، توسط سید جعفر غضبان به‌فارسی ترجمه شده است، این موضوع را نقل می‌کند و می‌گوید: ولی ما در آن‌جا چنین چیزی ندیدیم، در حالی که در مراسم دفن «حمه فاسکی» یکی از رؤسای یزیدیهٔ سنجار، که در شب ۱۵ آوریل سال ۱۹٤۷، کشته شده بود حاضر بودیم، ندیدیم که لباس‌های او را بر چوبی پوشانده باشند و بگردانند. از سایر رؤسا پرسیدیم، همگی گفتند: چنین چیزی بین ما رسم نیست.

هم‌چون مسیحیان، بهترین لباس را به‌او می‌پوشاند. سپس با پارچه‌ای سفید کفن می‌کنند و هم‌چون مسلمانان کفن را در بالای سر مرده می‌بندند.

آن‌گاه مرده را در تابوت شسته‌شده با آب زمزم (چاهی نزدیک قبر شیخ عُدی) می‌گذارند و با گریه و زاری، جنازه را به‌قبرستان می‌برند. قوالان در پی جنازه می‌روند و نوای غم‌انگیز می‌نوازند. زنان زاری می‌کنند و «هاو، هاو، هاو» می‌گویند. اگر مرده شخص عزیزی باشد، تیرهای هوایی شلیک می‌کنند و عود می‌سوزانند، تا روح او خوشبو شود[۳۱].

در هنگام دفن میت، همهٔ تشییع‌کنندگان بر تابوت او خاک می‌ریزند و می‌گویند: «ای انسان تو آخ بوی و تو وچر یابی سرآخی»، یعنی: «ای انسان، خاک بودی و امروز به‌خاک برمی‌گردی»[۳۲]. صورت مرده را رو به‌مشرق قرار می‌دهند. شیخ او را تلقین کرده به‌او می‌گوید: «ای بندهٔ ملک‌طاووس، تو بر دین معبود ما که ملک‌طاووس است می‌میری و نباید بر دین دیگری بمیری. اگر کسی به‌نزد تو آمد و به‌تو گفت: که بر دین اسلام یا یهودی یا دین دیگری بمیر، او را باور نکن، که اگر سخن او را باور کنی و به معبودی غیر از معبود ما ایمان بیاوری، کافر شده‌ای».

آن‌گاه شیخ رو به‌مردم کرده می‌گوید: هنگامی که به‌خانه‌هایمان برمی‌گردیم، قبل از آن می‌گوییم: «بلند شویم و به‌خانه‌مان برویم»، مرده

---

۳۱) برخی، شیخ مسلمانی را دعوت می‌کنند تا بر جنازه خم شود و آیاتی از قرآن کریم را بخواند ـ مؤلف.

۳۲) این جمله، شبیه جمله‌ای است که مسیحیان در هنگام تدفین مردگان خود به‌کار می‌برند ـ مؤلف.

نیز می‌گوید: «برخیزم و همراه با مردم به‌خانه برگردم»، ولی وقتی که می‌خواهد برخیزد، سر او به‌سنگ می‌خورد و می‌گوید: «آخ، که من در شمار مردگان هستم». آن‌ها این سنگ را «بَری حدی» گویند، سپس همه به خانه برمی‌گردند. لازم است که همهٔ این مراسم، قبل از غروب آفتاب پایان پذیرد[۳۳].

بعد از به‌خاک‌سپاری جنازه، قربانی‌ها را سر بریده و بر فقرا پخش می‌کنند. فقیرترین شخص یزیدی در چنین روزی کمتر از چهار یا پنج قربانی ذبح نمی‌کند. ممکن است که ثروتمندان تا یک‌صد گوساله را قربانی کنند.

در روز دوم عزاداری، بر روی قبر میت غذا می‌گذارند و معتقدند که میت به‌غذا نیاز دارد. بعد از سه روز اول، خانواده و نزدیکان متوفی، بدون سر و صدا و دف و نی، بر سر قبر می‌روند، ولی دستهٔ قوال‌ها دنبال آن‌ها هستند و برای آن‌ها سرود دینی می‌خوانند و چند درهم می‌گیرند. روز چهلم، مردان و زنان برای بار آخر بر سر قبر میت می‌روند. با این عمل مراسم تدفین تمام می‌شود.

آنان به‌پاکیزه کنندهٔ ارواح معتقدند و به‌آن «آخرت دُژه» یعنی (آتش یا نور آخرت) می‌گویند.

---

۳۳) اسدی، در کتاب: موسوعه حلب، جلد ۵، ص ۳۹۷، می‌گوید: «همراه با مرده یک نان و یک سکه و یک عصا می‌گذارند و هنگامی که شیخ میت را تلقین می‌دهد، به‌زبان عامیانه به‌او می‌گوید: «اگر فرشته به‌صورت مهمان بر تو درآمد، با نان از او پذیرایی کن و اگر به‌صورت طلب‌کار آمد، این سکه را به او بده و اگر به‌صورت دشمن آمد، او را با عصا بزن».

عُرف‌ها و عادت‌ها

عُرف و عادات بسیاری در شرایع دینی آن‌ها وارد شده، که عدم توجه‌آن‌ها گناه و بی‌دینی شمرده می‌شود، موارد زیر از آن جمله‌اند:

۱- پوشیدن لباس‌های آبی‌رنگ را حرام می‌دانند. این مطلب در کتاب مقدّس آن‌ها: «مصحف رش» آمده است. چه بسا که در زمان‌های قدیم، تحریم آن را مورد اهمال قرار می‌دادند، اما اکنون دوباره بر تحریم آن تأکید می‌کنند.

گست می‌گوید: «در حوالی نیمهٔ قرن هیجدهم، یکی از کوچک‌ها به‌باباشیخ گفت که او در خواب دیده؛ رنگ آبی لباس‌هایی که بر تن می‌کنند، ملک‌طاووس را آزار می‌دهد و ناراحت می‌کند. بدین‌جهت فوراً فرمانی مبنی بر ترک رنگ آبی و تعویض آن با رنگ سفید صادر شد»[۳۴].

۲- برخی از درختان بزرگ و قدیمی (از هر نوعی باشد) را تقدیس می‌کنند و با پارچه می‌پوشانند و یا رنگ می‌زنند. از برگ آن‌ها برای شفای بیماران استفاده می‌کنند. تعداد این درختان کم نیست، یکی از آن‌ها درخت «ست نفیسه»، در روستای بعشیقا و دیگری درخت توتی در روستای «بحزانی»، نزدیک چشمهٔ آب و دیگری درختی است که به‌آن «منذ» می‌گویند و نیز درخت بلوط بزرگی که بین مقبرهٔ شیخ عُدی و روستای عین سفنی قرار دارد. به‌آن «درخت کوچک‌ها» می‌گویند. نیز درختی که بر بالای کوهستان «هکان» قرار دارد. درختی که نزدیک

34) The Yazidis, 35.

روستای «میرکی» است و درخت دیگری که در روستای «برتیسک»، بین دو روستای عین سفتی و باعدری قرار دارد. اگر کسی به‌تب دچار شود، برای شفا به‌نزد درخت «ست نفیسه»، یا درخت «عبدی رشو» در روستای «کبرکی» می‌رود، هر که رنگ رخساره‌اش زرد شود، به‌کنار درخت «کانی زرکی» می‌رود[۳۵].

۳- اگر کودکی به‌آبله یا حصبه (وبا) مبتلا شد، خانوادهٔ او اندکی از خاک مرقد شیخ عُدی را در آب حل می‌کنند و به‌او می‌خورانند و تیز بدن کودک را با گِل آن خاک، گل‌اندود می‌کنند تا شفا یابد. اگر دچار ورم شد، به قصد شفا او را به‌نزد پیر خود در روستای «مام دشا» می‌برند.

۴- آن‌ها پدیدهٔ طبیعی، نظیر رعد و برق، ابر، آتش، خورشید و ماه و سایر ستارگان را گرامی می‌دارند و به‌نان و چراغ احترام می‌گذارند.

۵- مردم گمان می‌کنند که اگر کسی دور یزیدی دایره‌ای کشید، نمی‌تواند از آن بیرون رود. این قطعاً نادرست است، اما به‌هر حال دایره در عقاید آنان وجود دارد. نقل شده است که شیخ عُدی، هنگامی که در آغاز کار مریدانی می‌گرفت، دایره‌ای بر روی زمین می‌کشید و می‌گفت: «هر کس می‌خواهد موعظهٔ شیخ عبدالقادر گیلانی را بشنود، داخل این دایره شود» از همین‌جاست که دایره در نزد آنان شکل خاصی شد که به‌نحوی با قسم و سوگند مرتبط است.

برخی دیگر درباره دایره و نقش آن معتقدند که یزیدیان قبلاً پدیده‌های طبیعی را می‌پرستیدند و دایره، سمبل خورشید و ماه و

۳۵) واژه‌ای کردی به‌معنی «چشمهٔ زرد» است.

ستارگان بوده و جایز نبوده کسی با خارج شدن از دایره، حرمت آن را بشکنند. به‌همین علت، کسی که در داخل دایره زندانی شده است، باید آن‌قدر منتظر بماند تا کسی بیاید و قسمتی از دایره را پاک و راه خروجی برای او به‌وجود آورد.

آن‌ها به‌خدا، ملک‌طاووس، خرقهٔ سیاه، خرقه‌پوشان و سر اصحاب آن سوگند می‌خورند. قسم خود را زیر پا نمی‌نهند. اگر کسی خواست مطلبی را مؤکداً بیان کند، ولی قسم نخورد، دور او دایره می‌کشند و می‌گویند: تو در محدودهٔ یزید هستی(۳۶). (یعنی تو در دایره و طریقت و سنت اویی) اگر راست می‌گویی و ادعای تو درست است، بگو: (من از محدودهٔ یزید خارج می‌شوم، اگر آن‌چه می‌گویم، عین حقیقت نباشد) و هر گاه این عبارت را تکرار کرد، صاحب دعویٰ یقین می‌کند که طرف او دروغ نمی‌گوید. اگر حرفی نزد، مسلم می‌شود که دروغ گفته است. ممکن نیست که یزیدی در این حالت دروغ بگوید.(۳۷)

۵- از شریف‌ترین عادات یزیدیه، در نزد خودشان: «کرافه» است که آن را مقدّس می‌دانند. کرافه یعنی این که یک نفر یزیدی، یکی از دوستان یا بستگان خود را به‌برادرخواندگی بگیرد. آن بدین‌گونه است که طفل را در هنگام ختنه کردن در دامان آن شخص می‌گذارند، تا قطره‌خونی در دامان او بچکد. اگر قطره خونی در دامان او چکید، آن شخص، کریف آن کودک شده است و برادرخوانده او می‌شود و همیشه حامی آن کودک و خانواده او و دشمن دشمنان او خواهد بود.

---

۳۶) یا: «در محدودهٔ شیخ هستی» ـ مؤلف.

۳۷) مجلهٔ شرق، جلد ۲، ص ۷۲۲، سال ۱۸۹۹- مترجم.



«میرعلی‌بیگ در سال ۱۹۰۹ میلادی، در سمت راست او قوال و در سمت چپ [رازنگهدار] او و در پشت‌سر خدمتکار عکاس، [جیرت رودبل] ارمنی است»

کریف جایز نیست یهودی یا مسیحی باشد، اما اشکالی ندارد اگر مسلمان باشد. اگر طفل و کریف هر دو یزیدی باشند، هریک نسبت به‌دیگری برادر رضاعی می‌گردند و این قرابت تا پنج نسل باقی می‌ماند و محارم آن‌ها بر یکدیگر حرام می‌گردند.

۷- آنان به‌زبان کردی سخن می‌گویند و تقریباً دین خود را مخصوص کردها می‌دانند. لباس پشمین و زبر بر تن می‌کنند و از خاک بستر می‌سازند. از سنگ و شن متکا می‌سازند.

۸- هر کس از آن‌ها خواندن و نوشتن بیاموزد، سزای او در این دنیا قتل و در آخرت عذاب است. کسی از آن‌ها حق ندارد عربی بیاموزد و دیگران را از اسرار دیانت خود آگاه سازد. تنها یکی از آنان که گمان می‌کنند از نسل شیخ عُدی است، حق دارد قرآن کریم را و نه کتاب‌های عربی دیگر را، در نزد یک مسیحی بیآموزد، ولی بر او واجب است که نام شیطان را از نسخه‌ای که در آن می‌آموزد، پاک کند. زیرا به‌احترام شیطان، کسی حق ندارد که نام او را بر زبان آورد.

۹- اگر کسی از یزیدیان ناچار شود که با مسلمانی همنشین شود، باید ده روز متوالی، هر روز سه سجده برای خورشید نماید. یک سجده در هنگام طلوع و دیگری در هنگام ظهر و یکی نیز در هنگام غروب خورشید.

اگر با مسیحی همنشین شود، باید که برای «ماه» سجده نماید.

۱۰- از واجبات آنان ختنه کردن است. جایز نیست کسی تا وقتی که ختنه نکرده است، ازدواج کند.

۱۱- هم‌چون مسیحیان، غسل تعمید دارند و غسل تعمید خود را در رودخانهٔ «شمس» انجام می‌دهند.

۱۲- کفن‌های خود را در رودخانهٔ «شمس» می‌شویند و معتقدند که مردگان تا زمانی که کفن‌هایشان دراین رودخانه شسته نشده است، وارد بهشت نمی‌شوند. در نزد آن‌ها، شستن کفن، کنایه از شستن بدن از گناهان است.

۱۳- مثل بسیاری از ادیان و مذاهب، معتقدند که ملک‌طاووس در آخرالزمان می‌آید و تمامی مخلوقات را نابود و دیانت آن‌ها

را در همه‌جا منتشر می‌کند.

مُحرّمات در عقیدهٔ یزیدیه

در فصول گذشته تعدادی از محرّمات یزیدیه را نام بردیم، اکنون تعداد دیگری از محرّمات را با شرح و تفصیل بیشتر ذکر می‌کنیم:

۱- بر یزیدیان نماز جماعت حرام است. باید نمازها را به‌صورت خصوصی و یا انفرادی و با صدای آهسته بخوانند. پیران آن‌ها، نماز را به‌صورت شفاهی خلقاً عن سلف و از نیاکان خود آموخته و آن را با صدای بلند نمی‌خوانند، بلکه زمزمه می‌کنند.

۲- به‌استثنای خانوادهٔ «اعظم» که از نسل «حسن بصری» هستند، خواندن و نوشتن بر یزیدیان حرام است[۳۸].

۳- آن‌ها آب دهان انداختن را اهانت به‌شیطان دانسته و حرام شمرده و چنین تأویل می‌کنند که هدف تفوکننده در این حالت، تفو بر ملک‌طاووس است.

۴- پوشیدن لباس‌های آبی‌رنگ را حرام می‌دانند و اگر از عامهٔ مردم باشند، لباس سفید می‌پوشند. اگر از خادمان دین باشند، لباس سیاه می‌پوشند. لباس‌های سرخ‌رنگ در دین آنان حرام نیست، اما کمتر آن را بر

---

۳۸) برخی از مطلعین معتقدند که این تحریم، به‌علت ترس آنان از اطلاع پیروان طایفه بر حقایق ادیان دیگر است، تا تحت تأثیر آن قرار نگیرند و برخی از عقاید آنان را وارد دیانت آن‌ها نکنند، اما اخیراً رهبران دینی یزیدی، برای جلوگیری از عقب‌ماندگی، اجازهٔ تعلیم صادر کرده‌اند.

تن می‌کنند[۳۹].

۵- جایز نیست پس از غسل، در حالت ایستاده، شلوار به‌پا کنند، تنها در حالت قضای حاجت اجازهٔ چنین کاری دارند.

۶- یزیدی حق ندارد که در مستراح قضای حاجت کند. باید این کار را در فضای باز و یا حیاط خانه‌ها انجام دهد، زیرا معتقدند که غیر یزیدیان، دائماً به‌شیطان اهانت می‌کنند و می‌گویند او در مستراح است. آنان اگر به‌مستراح درآیند و قضای‌حاجت کنند، گویی که این کار را بر طاووس خود انجام داده‌اند و این گناهی بزرگ است، اما اخیراً دربارهٔ این موضوع تساهل نموده‌اند.

۷- گوشت خوک و تمامی انواع ماهی‌ها و گوشت آهو بر یزیدی حرام است. بر مشایخ آنان و رهبران دینی آن‌ها خوردن خروس نیز حرام است، زیرا که ملک‌طاووس به‌صورت خروس ظاهر شده است.

۸- کاهو، کلم‌پیچ، لوبیا و کدو بر یزیدیان حرام است. کاهو را پست‌ترین مخلوق الهی بر روی کرهٔ زمین می‌دانند. چون بخواهند آن را نام ببرند، به‌آن «وحشی» می‌گویند. سبب نفرت آنان به‌کاهو، به‌این علت بازمی‌گردد: «به گمان آنان، روزی شیخ عُدی از بوستانی می‌گذشت. آن گیاه را دید. از کشاورزان دربارهٔ آن پرسید، اما کسی پاسخ او را نداد. پس شیخ گفت: جایز نیست کسی از آن بخورد. تا امروز کاهو بر یزیدیان حرام است و حتی آنان از مزرعه‌ای که در آن کاهو کاشته شده است، عبور هم

---

۳۹) زمخشری در کتاب: «کشاف» می‌نویسد: رنگ آبی بدترین رنگ در نزد اعراب است، زیرا رومیان که دشمنان آنان بوده‌اند، چشمان آبی‌رنگ داشته‌اند. قبایل کُرد شمال عراق هم‌چنان از لباس‌های آبی‌رنگ متنفرند. دو طایفهٔ یزیدیه و صابئه آن را تحریم کرده‌اند.

نمی‌کنند»[۴۰].

۹- از کوزه‌ای که بقبق کند، آب نمی‌نوشند و معتقدند که روحی زنده در آن موجود است. (رجوع کنید به‌داستان حلاج و خواهرش). برخی از آنان می‌گویند: هر کس آفتابه بردارد، اسلام خود را اعلام کرده است.

۱۰- یزیدیان معتقدند که تراشیدن سبیل و یا چیدن آن با قیچی حرامست، اما کوتاه‌کردن آن مستحب است. برخلاف آن، ریش تراشیدن بهتر است. اگر کسی سبیل خود را کوتاه و ریش خود را بلند کند، ایرادی ندارد، اما مشایخ حق ندارند که ریش و سبیل خود را بتراشند. امروزه همهٔ یزیدیان ریش خود را می‌تراشند و سبیل خود را می‌گذارند. در حالی که قوال‌ها، پیران و رهبران دینی حق ندارند ریش خود را بتراشند.

۱۱- یزیدی حق ندارد که در نماز مسلمانان حاضر گردد، زیر اگر شنید که مسلمانی در حین نماز، شیطان را لعن می‌کند، براساس گفتهٔ «مصحف رش» باید او را بکشد.

۱۲- جایز نیست که از اسب (مادیان و نریان)، برای بارېری استفاده کنند.

۱۳- کوتاه‌کردن ناخن حرام است.

۱۴- غسل جنابت جایز نیست.

۱۵- بعد از قضای حاجت، طهارت و استنجا جایز نیست.

۱۶- جایز نیست یزیدی در نزد غیر یزیدی ریش خود را بتراشد و

---

۴۰) یزیدیه قدیماً و حدیثاً. اسماعیل‌بیک چول، ص ۹٦.

یا این که با تیغی که یک غیر یزیدی ریش تراشیده، ریش خود را بتراشد.

۱۷- جایز نیست یزیدی، بیش از یک‌سال از موطن خود دور شود. اگر بیش از یک‌سال غیبت کند، زنش بر او حرام می‌گردد.

۱۸- جایز نیست یزیدی به‌زنی غیر یزیدی نگاه کند و یا با او شوخی نماید.

۱۹- یزیدیان معتقدند که در ماه آوریل، ملائکه با هم اتصال پیدا می‌کنند، لذا ازدواج در این ماه جایز نیست، چنان‌که ساختن خانه را هم در این ماه حرام دانسته و می‌گویند: بسیاری که در این ماه ازدواج کرده و یا خانه ساخته‌اند، مرده‌اند.

۲۰- یزیدی حق ندارد که غیر یزیدیان را از دو کتاب مقدس خود مطلع سازد، چه این که در کتاب «جلوه» آمده است: «و این کتابی است که غیر یزیدیان حق خواندن آن را ندارند».

۲۱- جایز نیست که از گوشت ذبح شده توسط غیر یزیدیان بخورند و یا در ظروف غیر طایفهٔ خود آب بنوشند.

ملاحظه: در حال حاضر بسیاری از یزیدیان به‌ویژه تحصیل‌کرده‌های آنان، از اغلب این مُحرّمات سرپیچی و از شریعت اسلام تبعیت می‌کنند و یا این که بی‌دین باقی می‌مانند.

فصل چهارم

طبقات اجتماعی یزیدیان

علیرغم کوچکی این طایفه و تعداد کم ساکنان آن و گوشه‌گیری و زندگی شبه ابتدایی آنان، آن‌ها در جامعهٔ خود نظام طبقاتی دقیقی دارند. هر طبقه به وضعیت طبقاتی خود قانع است. در ساختار اجتماعی آنان، ریاست به دو بخش دینی و دنیوی تقسیم می‌گردد، بدون آن که یکی از آن‌ها در کار دیگری دخالت کند. مردم تحت اوامر این دو ریاست هستند و معتقدند که این طبقه‌بندی از آسمان نازل شده‌است، تا جامعهٔ یزیدی را حفظ کند.همین جهت، مراتب دینی ارتباط تنگاتنگی با مردم دارد و همهٔ این مراتب با ریاست دنیوی در ارتباط است.

ریاست دنیوی

ریاست دنیوی و سیاسی طایفه، به‌عهدهٔ شخصی است که به‌او «میر» می‌گویند. این واژه مخفف کلمهٔ عربی «امیر» است. او وکیل شیخ عُدی است. شیخ او را به‌جانشینی انتخاب کرده و به‌او گفته است: «تو فرزند من هستی و من تو را به‌جای ذریهٔ خود پذیرفتم. به‌دست آوردن این مقام توسط کسی که به‌اصول دین معتقد نیست، حرام است و من همهٔ کارها را به دست تو می‌سپارم». میر از نسل ملک یزید است که همهٔ طایفه به‌او منتسب هستند و به‌او «میرشیخان»(۱) می‌گویند که در قصر امارت که در روستای باعدری در فاصلهٔ ۴۵ کیلومتری شمال شرقی موصل قرار دارد، اقامت می‌کند.

انتخاب امیر از طرف طایفه صورت می‌گیرد. برحسب عادات موروث، باید امیر از نسل خاندان حاکم باشد. رهبران دینی و رؤسای قبایل در انتخاب او نقشی ندارند(۲).

امیر، فردی مصون، معصوم و غیر مسؤول است و معتقدند که جزئی از خداوند در او حلول نموده و حق فرمانروایی مطلق بر رعیت خود را دارد، زیرا او وکیل شیخ عُدی است و نفوذ بسیاری بر مردم خود دارد. تا

---

۱) یزیدیان کلمهٔ شیخان را بر روستای «باعدری» و روستاهای مجاور آن اطلاق می‌کنند، که در زمین وسیعی بین تپه‌ها و یک کوه واقع شده و مسیر آن چهار ساعت راه است. از شرق به‌عین سفنی که روستای محل اقامت مشایخ یزیدیه است منتهی می‌گردد و نهر کوچکی از روستای باعدری می‌گذرد که آب مورد نیاز اهالی و مزارع را تأمین می‌کند. قصر امارت بر این نهر مُشرف است.

۲) امیر تحسین‌بیک، پسر سعیدبیک، پسر علی‌بیک، در سال ۱۹۴٤، عهده‌دار امارت گردید و چون خردسال بود، مادربزرگ او «میان خاتون»، دختر عیدی‌بیک، بسر علی‌بیک، کفیل او و عهده‌دار این کار بود که نقش مهمی را ایفا کرد.

چندی پیش اگر کودکی مریض می‌شد، یا عیبی پیدا می‌کرد، والدین او را نذر شیخ عُدی می‌کردند و اگر بهبود می‌یافت، مُلکِ امیر می‌شد. هم‌چنین زنان نازا و عقیم نذر می‌کردند که اگر بچه‌دار شوند، آن بچه از آن امیر باشد، که اگر خواست، آن را نگاه‌می‌دارد و اگر نخواست او را می‌فروشد.

امیر در بین رعایای خود واجب‌الاطاعه است. اگر کسی دستور او را اطاعت نکند و یا از احترام او بکاهد، خود را در معرض مجازات شدید و قطعی هم‌چون مصادرهٔ منزل و اموال و محروم شدن از حقوق مدنی و مقام اجتماعی و دینی خود، قرار می‌دهد. افراد حق ندارند در برابر خواستهٔ او قد علم کنند. بر آنان واجب است که با خوشرویی، هرچه می‌خواهد به‌او بدهند.

امیر وارث کسانی است که وارث ندارند و اگر زنی ازدواج کند، خویشان و بستگانی نداشته باشد که مهریهٔ او را بستانند، مهریهٔ او به‌امیر می‌رسد. امیر مسؤول اوقاف شیخ عُدی است و بدون حساب و کتاب و هر طور که بخواهد در آن دخل و تصرف می‌کند. رعیت باید لغزش‌های امیر را حمل بر حسن نیت او کنند. هم‌چنین امیر مسؤول سنجق‌هایی است که در دارالاماره نگهداری می‌شود و کسی جرأت نمی‌کند که بدون اجازهٔ او، آن‌ها را از آن‌جا بیرون ببرد.

امیر، سرپوشی بر سر می‌گذارد که به‌منزلهٔ تاج اوست. آن را شبانه‌روز بر سر می‌گذارد و کسی حق ندارد که به‌تاج او اهانت کند. مرگ و زندگی رعیت در دست امیر است[۳]. به‌جز در حالت مرگ، کسی جرأت

---

۳) این حق تا سال ۱۸۷۵ م، در دست امیر بود، ولی حکومت عثمانی این حق را از او گرفت و دعاوی حقوق آنان به‌جهات قانونی و دولتی سپرده شد.

نمی‌کند که او را خلع و یا معزول کند. یا درخواست تعویض او را نماید. کسی حق ندارد او را بکشد، هرچند که این کار از طرف افراد او ممکن است.

ریاست دینی

روحانیون هفت طبقه دارند. هیچ طبقه‌ای حق ندارد که از مقام خود پافراتر نهد. روحانی در دیانت یزیدیه، اهمیت بسیاری دارد، زیرا که بر تمامی مظاهر زندگی دینی و اجتماعی نظارت می‌کند. قابل ذکر است که هر زن و مرد یزیدی، حداقل یک شیخ و یک پیر دارند. هر گروهی از روحانیون مقام و وظیفهٔ خاصی دارند. روحانیون یزیدی هفت گروه یا طبقه هستند که عبارتند از:

۱- *بابا شیخ*: که همان رئیس دینی طایفه و از نسل شیخ فخرالدین یا «ملک‌ماه» و موصوف به‌تقوا، انصاف، عدل و استواری است. او نمایندهٔ قدرت دینی و حج مقدس است. کُردها به‌او «بابی شیخ» یا شیخ بزرگ می‌گویند. وظایف او منحصر به‌مسایل دینی و نماز خواندن با مشایخ و کوچک‌ها و تصمیم گرفتن دربارهٔ بازسازی مرقد شیخ عُدی و محافظت از سجادهٔ منسوب به‌شیخ است. او هم‌چنین ایام روزه و عدد رکعات نماز و میزان پرداخت زکات را تعیین می‌کند. حلال و حرام و تقدیم و تأخر وظایف دینی به‌دست اوست. کلام او از شیخ عُدی است. او مشاور امیر در امور دینی است. از میان روحانیون، امیر فقط به‌او مراجعه می‌کند و گفته‌های او را انجام می‌دهد. اگر امیر بخواهد ساختمان مرقد شیخ عُدی

را بازسازی کند، باباشیخ را مسؤول نظارت بر آن می‌کند. اوست که باید سجادهٔ مقدس را بیرون بیاورد، تا پیروان یزیدیه آن را ببینند، به‌آن تبرک جویند و نذورات خود را تقدیم او نمایند.

«باباشیخ» فقط در ظرف مخصوص به‌خود غذا می‌خورد. از ظرفی که دیگری در آن آب خورده باشد، آب نمی‌خورد و فقط بر روی سجادهٔ خود می‌نشیند. هنگامی که وقت طواف یا زیارت برسد، خواه در زمستان باشد یا تابستان، خواه هوا آفتابی یا بارانی باشد، او پابرهنه راه می‌رود.

روپوشی از پشم سفید گوسفند می‌پوشد و کمربندی تابیده شده از پشم سیاه گوسفند به‌کمر می‌بندد که طول آن ۹ متر است، که به‌تعدادی حلقه یا گره مقدس منتهی می‌گردد. جمعی از شیوخ تحت فرمان او هستند، تا اوامر او را گرفته و در روستای خود اجرا نمایند، اگر امیر یا مردم او را عزل کنند، (این اتفاق بسیار کم می‌افتد) شیوخ و رؤسای قبایل در مرقد شیخ عُدی یا در خانهٔ امیر گرد می‌آیند و باباشیخ دیگری انتخاب می‌کنند. به‌شرط آن که شخص انتخاب شده از خاندان شیخ فخرالدین باشد و امیر با این انتخاب موافقت کند.

۲- شیخ: مشایخ یزیدیه سه فرقه‌اند. آدیانیه، شمسانیه، قابانیه[۴]. اصل و نسب این سه گروه یکی بوده و به‌یزیدبن معاویه می‌رسد. جزئی از خدا در آن‌ها حلول کرده است و هموست که به‌آنان قدرت تغییر مجرای حوادث را داده و می‌توانند در شؤون عالم دخل و تصرف کنند. به‌آن‌ها

۴) خانوادهٔ شیخ حسن، که از اصل و ریشهٔ آدیانی است، باید خواندن و نوشتن را که بر سایر خانواده‌ها حرام است بدانند. خانوادهٔ شیخ فخرالدین که از اصل و ریشهٔ شمسانیه‌اند، باید به‌مقام «باباشیخ» برسند.

اجازه داده است که در تمام روستاهای یزیدیان رفت و آمد نمایند.

مقام «شیخ» بالاتر از «پیر» است. مقام او ارثی است. همان‌طور که گفتیم؛ رئیس این شیوخ «باباشیخ» است که در روستای شیخ عُدی مستقر است. حل و عقد امور و امر و نهی در مسائل دینی به‌دست اوست. مردم از راه‌های دور و نزدیک برای فتوا گرفتن به‌نزد او می‌آیند.

یزیدیان معتقدند که اجداد شیوخی که امروزه بر روی زمین زندگی می‌کنند، قبلاً به‌صورت امامانی از آسمان نازل شده‌اند. در آن‌ها همهٔ فضایل وجود دارد که آن‌ها را از دیگران متمایز می‌سازد. هر شیخی در درمان بیماری معین و دفع بلای معینی تخصص دارد و خداوند در آسمان او را بدین کار مأمور کرده است. برای مثال؛ خانوادهٔ شیخ «مند»، قادر به‌شکار مارها و عقرب‌ها و تهیهٔ پادزهر آن‌ها هستند و معتقدند که آن‌ها اگر مارهای سمی خطرناک را بگیرند، آن مارها به‌آنان آسیبی وارد نمی‌کنند. آنان از گوشت مار نمی‌خورند. برخی از این شیوخ به‌شیخ مهدی ملقب هستند و ادعا می‌کنند که حضرت مهدی (ع)، حضرت مسیح (ع)، از بین آنان خواهد آمد. این خاندان دارای نیرو هستند و اگر وبا یا طاعون یا بیماری مهلکی بیاید، شیخی از آنان به‌روستا می‌آید و دایره‌ای به‌دور آن می‌کشد و ادعا می‌کند که برای خلاصی از بیماری او خود را فدای آن‌ها کرده است. به‌همین جهت بیماری دیگر آسیبی به‌آن‌ها وارد نخواهد آورد، زیرا که او خود را قربانی ملک‌طاووس کرده است. گاهی نیز ملک‌طاووس، اگر مناسب ببیند، بدون دخالت شیخ، آنان را از بیماری می‌رهاند.

هر شیخ مریدانی دارد که به‌او کمک مالی می‌کنند. هرچه وضع مالی

مریدان شیخ خوب باشد، وضع معیشتی شیخ خوب می‌شود. معمولاً عادت چنین است که شیخ سالی دوبار به‌مریدان خود سر می‌زند و اگر کشاورز باشند، از آنان مقداری گندم، جو، پنبه و برنج می‌گیرد. اگر عشایر کوچ‌رو باشند، فرش و چادر می‌گیرد و اگر ثروتمند باشند، پول می‌گیرد. هر کس که شیخ خود را راضی نکند، گناهکار است و محروم می‌گردد و هم‌چون کالایی معیوب می‌گردد که نه‌خریده و نه‌فروخته می‌شود.

برخی از شیوخ آنان ملقب به‌شیخ «جروه» هستند، که کارهای عجیب او شامل بیرون کردن عقرب‌ها با نیروی آب است. او بر ظرف آب دعاهایی می‌خواند، سپس آن را در زوایای خانه می‌پاشد. مردم به‌خاطر این کار، به‌وی پول می‌دهند.

برخی دیگر از شیوخ، ملقب به‌شیخ «دیکله»، هستند که به‌معنی شیخ «خروس» است. کار او اینست که در روستاها بگردد و در هر خانه‌ای مرغ کورک بیابد که بر روی تخم خوابیده باشد. از او جوجه‌ای بگیرد و بدین وسیله از هر روستا سی جوجه جمع می‌کند.

هر یزیدی باید شیخی خصوصی و پیری خصوصی داشته باشد که به مثابهٔ برادر اخروی او باشند. به‌کردی به‌او «بْرای آخرتی» می‌گویند. هنگامی که یزیدی می‌میرد، شیخ او بر سر جنازهٔ او حاضر می‌شود و او را غسل و کفن می‌کند و به‌خاک می‌سپارد.

شیخ به‌امور کفن و دفن مردگان بسیار وارد است، زیرا که آن را از جدش که از آسمان نازل شده، آموخته است. جدش او را راهنمایی کرده و راه‌های بهشت را به‌او یاد داده است. برادر اخروی، مرده را همراهی می‌کند و دلگرم می‌کند، تا او بر اثر جهل و یا ترس راه خود را گم نکند.

شیخ به‌عنوان علامت، زنار مخصوص به‌کمر می‌بندد. هنگامی که بر جماعتی وارد می‌شود، افساری هم‌چون افسار شتر در دست می‌گیرد. هنگامی که وارد می‌شود، مردم در برابر او و به‌احترام او تعظیم می‌کنند.

ازدواج در بین خاندان‌های سه‌گانهٔ فوق‌الذکر، حرام است. هر شیخی هنگام ازدواج باید فقط از خاندان خود زن بگیرد.

شیخ در جامعهٔ یزیدیان، وظیفهٔ مهمی دارد. مسؤولیت آمرزش گناهان مریدان و نظارت بر دفن آنان بر عهدهٔ وی است.

گست می‌گوید: در حال حاضر (سال‌های ۱۹۸۶–۱۹۸۷ م)، سیصد خانواده از شیوخ وجود دارند که افراد آن‌ها به‌موعظه و ارشاد خانواده‌های تحت سرپرستی خود مشغول هستند.

۳- پیر: پیر در زبان کردی به‌معنیِ «کهنسال» است و در نزد آن‌ها شیخ طریقت یا رئیس طریقت را گویند. این واژه را جمع مکسر عربی بسته به‌آن «پیوره» می‌گویند. این صفت بر کسانی اطلاق می‌شود که در مقام و مرتبهٔ بعد از شیوخ می‌باشند. این پیران خانواده‌های متعددی دارند که همه از یک خاندان هستند، زیرا که کار آن‌ها نیز موروثی است. دیانت یزیدی به‌آن‌ها اجازهٔ برپایی مراسم ازدواج و تدوین پیمان‌ها و قراردادها، رفت‌وآمد به‌روستاها و قصبات را داده است. آنان موظفند در روز «جشن جماعیه» و روزهای دو «چله» به‌روستای شیخ عُدی بروند و مریدان خود را از پول خود غذا بدهند. آن‌ها را ارشاد و موعظه کنند. یزیدیان معتقدند که آمرزش و مغفرت الهی در دست این پیران و تربت شفابخش مقدس در اختیار آن‌هاست.

پیران، همه به‌جز گروهی که در بعشیقا سکونت دارند، بی‌سواد

هستند. اگر پیری چندین پسر داشته باشد، پسر اول فقط می‌تواند امتیاز جانشینی پدر را در نزد امیر به‌دست آورد. بنا به‌اظهارات گست، در حال حاضر (۱۹۸۷)، دویست خانواده از پیران وجود دارند، که به‌قبایل اصلی یزیدیه که از نسل مریدان اولیهٔ شیخ عُدی هستند، منتسب می‌گردند، که این چهار قبیله عبارتند از: پیرحسن ممان، پیرانات، پیرآلی و پیرهجال.

هر خانواده باید پنج‌درصد درآمد خود را به‌پیر خود بدهد. چنین کاری در میان پارسیان، ترک‌ها، کُردها و عرب‌ها رایج است که نزد رؤسای مذهبی خود می‌روند و به‌آن‌ها پول می‌دهند. از آن‌ها می‌خواهند که برای شفای مریض و یا رفع حاجت آن‌ها دعا کنند. یزیدیان نیز هرگاه که بیماری، یا وبایی، یا فاجعه‌ای برایشان اتفاق بیفتد، به‌نزد پیر خود می‌روند و از او انتظار دعا دارند.

مهم‌ترین شخص در بین پیران، نگهبان مقبرهٔ شیخ عُدی در لالش است که به‌او «باباچاویش» می‌گویند. این شخص باید عزب و مجرد باقی بماند. او موظف است که به‌همراهی سایر پیران، در جشن‌های مذهبی شرکت کند و باقی‌ماندهٔ وقت خود را به‌عبادت و تأمل بگذراند.

۴- فقیر: واژهٔ فقیر در نزد آنان بر افراد پارسا و پرهیزگار اطلاق می‌شود که در راه به‌دست‌آوردن نعیم آخرت، از زخارف دنیوی چشم‌پوشی کرده‌اند. نعیم آخرت به‌نظر آنان بقای جاودانه بر مذهب حلول و تناسخ است.

در هند، فقیر به‌کسی گفته می‌شود که زاهد و درویش باشد و مردم بدون توجه به‌دین او، به‌او احترام می‌گذراند. همهٔ طوایف به‌سخن او گوش فرا می‌دهند. فقرای یزیدیه نیز هم‌چون فقرای هند یا راهبان نصاری

هستند، ولی با این تفاوت که آن‌ها در کارهای غیر مربوط به‌خود دخالت می‌کنند و از این راه به‌خود و به‌رعیت ضـرر مـی‌رسانند. فـقرای یـزیدیه لباس‌های ساده‌ای که شبیه به‌لباس شیخ عُدی است، بر تن می‌کنند که به آن خرقه می‌گویند. خرقه عبارتست از پیراهن پشمین سیاه و کوتاهی که فقیر سینهٔ خـود را بـا آن مـی‌پوشاند و حـاشیهٔ آن بـه‌رنگ قـرمز است. کمربندی به رنگ سرخ و سفید دارد. فقیر تا زمانی که خرقه پوسیده و پاره شود، آن را از تن بیرون نمی‌کند. چون پوسید، آن را از تن بیرون می‌آورد و در جایی مخصوص قرار می‌دهد و خرقه‌ای نو به‌تن می‌کند. هنگامی که فقیر می‌میرد، خرقه را نیز با او دفن می‌کنند.

فقیر، بـر سـر؛ «عـرق‌چین» مـی‌گذارد و دور آن را عـمامه‌ای سـیاه می‌پیچد که به‌آن «کمه فقیر» می‌گویند. طنابی به‌دور گردن می‌بندد که به‌آن «طوق گردن» یا «مقفول» می‌گویند. نباید به‌فقیر بی‌احترامی کرد، زیرا که این سه وصله، موجب احترام اوست، حتی اگـر کـار خـلافی یـا جـرمی مرتکب شده باشد.

ورود به‌این گروه برای هر یزیدی آزاد است، اما معمولاً منصب فقیر نیز وراثتی است. از وظایف فقیر اینست که در غیاب شیخ، کارهای مربوط به او را انجام دهد و به‌کودکان علوم دیـنی و امـور مـذهبی بـیاموزد. در کوهستان سنجار قبیله‌ای بزرگ از فقرا وجود دارد.

اگر فقیری از فـرایـض دیـنی خـود سـرپیچی کـند و یـا دسـتورات امیرشیخان را اطاعت نکند و یا در پوشیدن لباس‌های دینی کوتاهی کند، خرقه‌اش را از تن او به‌در می‌آورند و ریش او را می‌تراشند و او را از طایفه طرد می‌کنند. همان‌طور که گفتیم؛ هر شخص یزیدی می‌تواند به‌این گروه

بپیوندد، به‌شرطی که زندگی خود را وقف عبادت و زهد کند و موافقت امیرشیخان را در این‌باره به‌دست آورد. چون امیر موافقت کند، خود، لباس خرقه را به‌تن او خواهد پوشانید.

یزیدیان نقل می‌کنند که شیخ عُدی، قبل از این که از دنیا برود، به‌آنان وصیت کرد که مطیع وکیل او، امیرشیخان، باشند.

فقیرات: گروهی از زنان بیوه هستند که زندگی خود را وقف خدمت زیارتگاه لالش کرده‌اند و تمامی عمر به‌کار ساختن فتیلهٔ چراغ‌های زیارتگاه می‌پردازند.

۵- *قوال:* در نزد یزیدیه بر کسانی اطلاق می‌شود که سرودهای دینی را در مراسم دینی و یا در ایام اعیاد و جشن‌ها بخوانند. قوال‌ها غالباً از شعرای محلی هستند. می‌گویند که به‌همراه شیخ عُدی از بیابان شام آمده‌اند. بر محبت و دوستی او باقی‌مانده‌اند و هموست که به‌آنان اجازهٔ قصیده‌پردازی و مدیحه‌سرایی و حفظ اسرار شریعت و حوادث تاریخی داده است. آنان خود را مفتخر به‌مصاحبت ملک‌طاووس می‌دانند و در برابر او مدایحی دربارهٔ خدا و ملائکه می‌سرایند.

آنان به‌روستاها رفت و آمد می‌کنند و صدقات و نذورات را جمع‌آوری می‌کنند. هرگاه که به‌زیارت زیارتگاه‌های دینی می‌روند، آن مکان را از گرد و غبار و اشغال‌های باقی‌مانده، از زایران تمیز می‌کنند و بدین کار افتخار می‌کنند. به‌گفتهٔ آنان، این شرف از پدران‌شان به‌ارث رسیده است.

این طبقه به‌فرزندان خود، علم غیب، رقص دینی، مزمار نواختن و قصیده‌سرایی می‌آموزند، تا بعدها جانشین پدر خود در کار قوالی باشند.

مردان این طبقه حق ندارند که از طبقات دیگر زن بگیرند. شیوخ نیز حق ندارند که دختران قوال‌ها را به‌همسری انتخاب کنند، اما اخیراً در بیست‌وپنج سال گذشته، «باباشیخ» فتوای عدم تحریم ازدواج فرزندان شیوخ با دختران طبقهٔ قوال‌ها را داده است.

وظیفهٔ اصلی قوال‌ها، رفتن به‌نزد جماعات یزیدیه است. این جماعات هر جای دنیا که ساکن باشند، قوال‌ها باید به‌نزد آن‌ها بروند. قوال‌ها در همه‌جا تصویر ملک‌طاووس را به‌عنوان هویت خود حمل می‌کنند. هنگامی که قوالی به‌یک روستا می‌رسد، میزبان او اتاقی از اتاق‌های خانه را به‌او می‌دهد. قوال در آن اتاق، سنجق را بر روی پایه‌ای نصب می‌کند. سپس شروع به‌موعظهٔ مردم و خطابه می‌کند و آنان را به‌پرداخت هدایا و نذورات تشویق می‌کند. در پایان نذورات را جمع‌آوری می‌کند. هر سنجق، معمولاً به‌نام منطقه‌ای که به‌سوی آن می‌رود، نامیده می‌شود. با توجه به‌کثرت مهاجرت یزیدیان به‌آلمان، گروهی از این قوالان به آلمان هم می‌روند. پس از جمع‌آوری هدایا و نذورات به«باعدری» بازمی‌گردند، تا سنجق‌ها را در قصر امیر به‌امانت سپارند.

در سال‌های اخیر، قوال‌ها تنها کسانی بودند که اجازهٔ خواندن و نوشتن داشتند و حافظان رسمی کتاب مقدس یزیدیان «جلوه» بودند. آنان عرق‌چین مخصوص به‌سر می‌گذارند که به‌آن «کمه قوال» می‌گویند. به‌این عرق‌چین‌ها نیز نمی‌توان سوگند دروغ خورد. قوال‌ها حق ندارند ریش و سبیل خود را بتراشند. آنان اکنون در دو روستای بعشیقا و بحزانی سکونت دارند.

۶- **کوچک**: بالاترین درجهٔ دیانت یزیدی است. یزیدیان آن‌ها

را به‌منزلت پیامبر می‌دانند. کوچک‌ها طایفه‌ای بسیار بزرگ‌اند. اغلب آنان حجاجی بوده‌اند که شهر و دیار خود را رها کردند، تا در اطراف لالش زندگی کنند. به‌عنوان هیزم‌شکنان زیارتگاه، مشغول به‌کار هستند. در بین سنجار و شیخان پراکنده‌اند و با لباس‌های سفید و کمربند پشمی سیاه یا قرمز حلقه‌دار خود، از سایر طبقات یزیدیه متمایز می‌گردند.

اگر کوچک بخواهد که وحی بر او نازل شود، عبای خود را به‌دور خود می‌پیچد و بر روی زمین می‌خوابد. چیزی را زمزمه می‌کند. سپس از جای برمی‌خیزد و آن‌چه را که در خواب پیامبرگونهٔ خود دیده است، بازگو می‌کند. او در نزد آن‌ها به‌منزلهٔ طبیب است، که به‌عیادت بیماران می‌رود و دوای مناسب و روش استعمال آن را برایشان تجویز می‌کند. هرچه بیماری متنوع باشد، دوا یکی است و آن دوا، تربت مزار فلان و فلان است، که هر کدام را برحسب نوع بیماری می‌دهد. آن دوا را بر پیشانی یا بر شکم می‌مالد. بدون شک برخی از آنان دارای موهبت‌ها و نیروهای ویژه‌ای بوده و مدعی ارتباط مستقیم با ملک‌طاووس هستند.

از دیگر وظایف دینی کوچک‌ها، رسیدگی به‌زایران شیخ عُدی در روزهای جشن، تجهیز میت، غسل و کفن و دفن مردگان، کشف عاقبت خوب یا بد میت (از جهت تناسخ) و ارتباط با عالم غیب برای پیشگویی آینده مردم و خدمت در مقبره‌های مقدس، انجام کارهای سخت در مقبرهٔ شیخ عُدی مثل نقل و انتقال سنگ‌ها و بریدن درختان، که تحت نظر یک چاووش از خودشان به‌نام «کوچک‌عزب» است، می‌باشند.

آنان در مرقد شیخ اقامت می‌کنند و کار نگهبانی از آن را به‌عهده دارند. احترام گذاشتن به‌آن‌ها و قبول کردن سخنان آن‌ها واجب است. باید

بر کارهای آن‌ها صحه گذاشت، حتی اگر نوعی از حیله‌گری و شعبده‌بازی باشد، در فصل اخیر از کتاب مقدس آن‌ها (جلوه) آمده است: «سنن و شرایع مرا حفظ و نگاهداری کنید و از خادمان من اطاعت کنید. هرچه به‌شما می‌گویند، گوش کنید و آن‌چه را که از غیب و از من، برای شما نقل می‌کنند، تصدیق نمائید».

هر فرد یزیدی، که در خود قدرت تحمل ریاضت مخصوصی که او را شایستهٔ رسیدن به‌مقام کوچک‌ها بنماید، داشته باشد، می‌تواند عاقبت مردم را تشخیص دهد، با ارواح مکاشفه کند و اسرار طبیعت را بفهمد. چنین شخصی باید بر چهل منبر وارد شود، چهل چراغ را زیارت کند و سوگند بخورد که نسبت به‌شیخ عُدی نهایت وفاداری و صفا را داشته است. به‌او خدمت نماید و از دنیا و آن‌چه در دنیاست بیزار شود و چهل روز روزه بگیرد. سپس دوباره به‌زیارت مقبرهٔ شیخ عُدی برود و چهل چراغ را زیارت کند. بر منبر چهل شیخ وارد شود و برای کسب تبرک به نزد «باباشیخ» برود. سپس باباشیخ آنان را امتحان می‌کند و هر کسی را که شایسته بداند بدین‌کار می‌گمارد و به‌او یک زنار و دو حلقهٔ فلزی زرد می‌دهد.

هنگامی که بلایی یا حادثهٔ ناخوشایندی برایشان پیش آید، باباشیخ از همهٔ کوچک‌ها می‌خواهد که برای برطرف شدن بلا، دعا و نماز بخوانند. به‌همین علت آنان ساعت‌ها، در مرقد شیخ عُدی یا منزل باباشیخ و یا هر جای دیگر گرد می‌آیند و دعا می‌کنند.

باباشیخ هر سال ده‌بار و در طی اعیاد دهگانه، کوچک‌ها را فرامی‌خواند. سپس همه به‌طرف مرقد شیخ می‌روند و به‌خدمت‌گزاری

آن محل و نظافت آن می‌پردازند.

وظیفهٔ خدمت‌گزاری مقبرهٔ شیخ عُدی به‌طبقهٔ کوچک‌ها واگذار شده است. آنان به‌این وظیفه مباهات می‌کنند.

۷- **مرید:** مریدان، عامهٔ مردم هستند که از رؤسای دینی خود کورکورانه اطاعت می‌کنند و معتقدند که دخالت در امور دینی و عبادات، آنان را ذلیل و پَست کرده و از دین خارج می‌کند. هر مرد و زن یزیدی باید یک شیخ و یک پیر داشته باشد، تا صدقات و نذورات خود را به‌او بدهد. توسط او آموزش ببیند و ارشاد شود. اگر پیر گروهی از مریدان بمیرد و یا این که امیر او را از این کار محروم کند و در خاندان این پیر کسی نباشد که جای او را بگیرد، بر این گروه واجب است که به‌نزد امیر بروند، تا برایشان پیری انتخاب کند.

مریدان با هم‌طبقه‌های خود ازدواج می‌کنند و حق ندارند با افراد طبقات دیگر ازدواج کنند.

سنجق‌ها(۵)

یزیدیه معتقدند که هریک از هفت ملائکه، که در تکوین و خلق عالم شرکت داشته‌اند، علامت مخصوصی دارند. این علامت‌ها در نزد سلیمان حکیم به‌امانت گذارده شد و چون هنگام مرگ سلیمان فرا رسید، آن‌ها را به‌یکی از پادشاهان یزیدیه تسلیم کرد. هنگامی که «بربرآیا» یا

۵) سنجق، کلمه‌ای ترکی و معنایش پرچم است. ولی یزیدیان آن را بر مجسمه‌ای اطلاق می‌کنند که صورت «ملک‌طاووس» است. این مجسمه بر روی ستونی نصب شده که شبیه به‌ستون شمعدان است.



«سنجق طاووس، که در اختیار یکی از خانواده‌های بغداد است».



«قوالان یزیدی»
نقاشی یادگاری هنری لایارد که در سال ۱۸۴۹ کشیده شده است

«یزیدبربری» به‌دنیا آمد، این علامت‌ها به‌او داده شد و او برای آنان سرودخوانانی اختصاص داد.

تعداد سنجق‌ها، شش یا هفت سنجق بود، اما امروزه فقط یکی از آن‌ها باقیست زیرا حکومت عثمانی در سال ۱۳۰۹ ه ق، (۱۸۹۴ م) لشکری را به‌فرماندهی سرلشکر «عمرحسین‌پاشا» برای اصلاح اوضاع عراق فرستاد و او پس از جنگ‌های طولانی با یزیدیه، پنج عدد از

سنجق‌های آنان را از آن‌ها گرفت و یزیدیان ناچار شدند بدل آن‌ها را درست کنند[۶].

بر بالای سنجق، مجسمه‌ای مسی یا آهنی به‌شکل خروس یا طاووس قرار دارد. هر سنجق شکلی متفاوت با دیگر سنجق‌ها دارد. همهٔ سنجق‌ها، ساختاری بسیار ظریف دارند و به‌وسیلهٔ پیچ و مهره‌هایی به‌هم متصل می‌گردند[۷]. هر سنجق، محل مخصوصی در قصر امیر دارد و بر پایهٔ مسی کوچکی قرار داده می‌شود. جلوی هر سنجق ظرفی شبیه هاون می‌گذارند و شبانه‌روز، جلوی آن، شمع روشن کرده و عود خوشبو دود می‌کنند. تمامی این‌ها را در «خزانةالرحمن»، در قصر امیر، در باعدری نگهداری می‌کنند و در هنگام جمع‌آوری نذورات و صدقات، در طی ماه‌های آوریل و سپتامبر و اکتبر، قوال‌ها سنجق‌ها را برداشته و به‌گشت‌وگذار در روستاها می‌پردازند. پس از پایان کار، آن‌ها را به‌جایگاه همیشگی در خزانةالرحمن بازمی‌گردانند.

امیر معمولاً این سنجق‌ها را همراه قوالان می‌فرستد و از مردم می‌خواهد که آن‌ها را راضی کنند. قوال‌ها سنجق‌ها را در میدان ده می‌گذارند و مردم شروع به‌آوردن حبوبات نذری کرده و آن را در برابر سنجق می‌گذارند. اگر سنجق‌ها در دست قوال‌ها حرکتی نکردند، به‌معنی اینست که مقدار هدایا و نذورات کم است، به‌همین جهت باید مقدار آن

---

۶) دملوجی، در صفحهٔ ۱۲ کتاب خود: «یزیدیه» می‌نویسد: ارتش عثمانی فقط چهار سنجق را تصاحب کرد و آن را به‌بغداد فرستاد که در سال ۱۸۹۲ در خزانهٔ سپاه ششم قرار داده شد، اما در سال ۱۹۰۸، حکومت عراق آن را به‌اصحابش بازگرداند.

۷) دایرةالمعارف بریتانیکا وزن آن را ۷۰۰ پوند (معادل ۳۱۵ کیلوگرم) ذکر می‌کند.

را بیشتر کنند.

هر منطقه، سنجقی خاص دارد که تحت حمایت اوست. محدودهٔ سنجق اول، منطقهٔ شیخان است، که شامل تمامی روستاهای یزیدی اطراف موصل و نواحی آن می‌باشد. محدودهٔ سنجق دوم، کوهستان سنجار و محدودهٔ سنجق سوم، روستاهای «خالته» که شهرستانی از شهرستان‌های دیار بکر است می‌باشد. محدودهٔ سنجق چهارم، هوریه، شامل عشایر کوچ‌رو یزیدی است. محدودهٔ سنجق پنجم که به‌آن «ملّیه» می‌گویند، شامل اطراف حلب و نواحی آن است. محدودهٔ سنجق ششم را که به‌آن «سرحدار» می‌گویند، شامل یزیدیان سرزمین روس‌ها و سایر سرزمین‌هایی است که در شرق حکومت عثمانی قرار داشته‌اند.

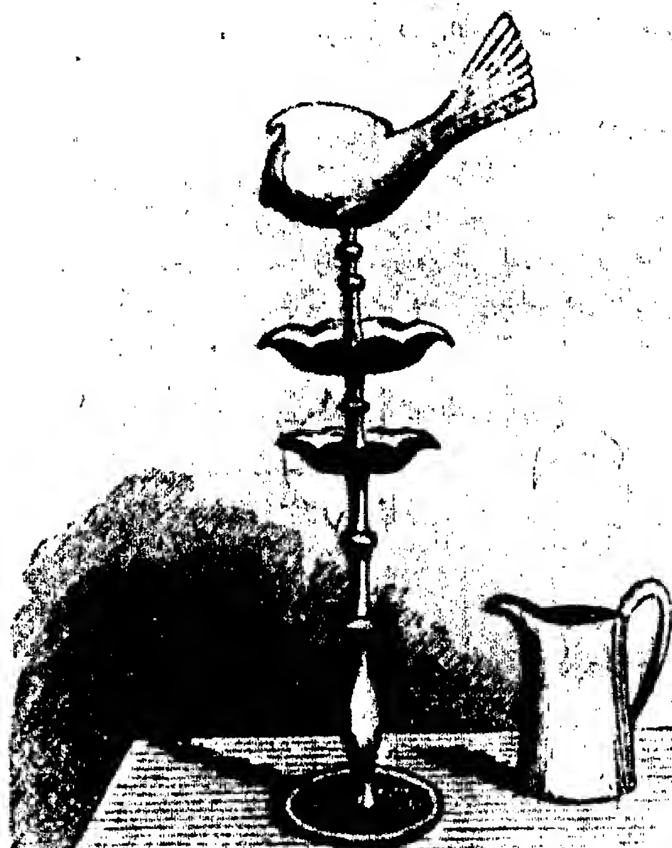
در هنگام بهار، خادمان دین، سنجق‌شیخان را بیرون می‌آورند و در آن نواحی می‌گردانند. قوالان مخصوص آن ناحیه جمع می‌شوند و سرودهای مخصوص آن سنجق را می‌سرایند. سپس «پیراعظم» می‌آید و به «میر» دستور می‌دهد که سنجق را در خورجینی که به‌آن «هگبیه» (مخفف حقیبه) می‌گویند، بگذارد. سپس آن را بر اسب پیر اعظم حمل می‌کنند. چون گروه به‌یکی از روستاها نزدیک می‌شود، سواری را پیشاپیش خود می‌فرستند، تا اهالی روستا را به‌آمدن سنجق بشارت دهد. این سوار به‌کُردی جار می‌زند: «سنجق هات» یعنی «سنجق آمد». مردم با لباس‌های فاخر به‌استقبال آن‌ها بیرون می‌آیند. در دو صف مقابل یکدیگر صف می‌کشند و سنجق به‌تدریج جلو می‌آید و از میان دو صف عبور می‌کند. در حالی که قوالان مزمار می‌زنند و بر دف می‌نوازند، سرودهایی را به‌زبان کردی می‌سرایند. زنان روستا هلهله‌کنان با سینی‌های حامل عود

و بخور از آنان استقبال می‌کنند. سپس پیر فریاد می‌زند: «در برابر پرداخت دویست لیره، سنجق مهمان است» و دیگری می‌گوید: «چه کسی میزبان سنجق است؟» یکی از حاضران می‌گوید، «در برابر پرداخت دویست لیره، سنجق مهمان من است» دیگری می‌گوید: در برابر پرداخت سیصد لیره، سنجق، مهمان من است»...

و این مزایده ادامه می‌یابد، تا عاقبت در جایی متوقف شود. بعد پیر جلو می‌آید و خورجین را از روی پشت اسب برمی‌دارد و به‌گردن کسی می‌اندازد که در مزایده برنده شده است. آن شخص سنجق را به‌خانه برده و بر روی متکای مخصوصی می‌گذارد. در دو طرف آن شمع روشن می‌کند و قوالان در راست و چپ آن می‌نشینند. پیران و مشایخ نیز در مجلس نشسته و مشغول خواندن سرودهای مذهبی می‌گردند. از زیارت کنندگان پذیرایی و آنان را تبرک می‌کنند. در این مدت صدای طبل و نی قطع نمی‌گردد. مردم دهات اطراف همگی به‌آن‌جا می‌آیند و با خضوع و خشوع تمام، در حالی که دست‌های خود را بر سینهٔ خود گذاشته‌اند، هدایا و نذورات خود را می‌آورند. هر کس که هدیه می‌دهد، به‌او از ظرفی که به‌آن «طاس سنجق» می‌گویند، آب می‌دهند، او حق دارد بر سر سفرهٔ صاحب‌خانه بنشیند و غذا بخورد.

در پایان مراسم زیارت، مجسمه را از پایه جدا می‌کنند و آن را در خورجین مخصوص می‌گذارند و با آن به‌روستای دیگر می‌روند.

هر کس از قوال‌ها، به همراه خود مجموعه‌ای از قرص‌های تهیه شده از خاک مرقد شیخ عُدی را حمل می‌کند. در هنگام گردش در روستاها و دهات، آن را به‌عنوان تبرک و شفا به‌مردم می‌دهند. چون کار



«سنجق شیخان، که تصویر آن در سال ۱۸۵۰ میلادی به‌وسیلهٔ خانم بادگر Badger
در روستای بعشیقا کشیده شده است»

گردش آنان به‌پایان رسید، سنجق‌ها را با خود برمی‌گردانند و آن‌ها را قبل از آنکه در جایگاه مخصوص قرار دهند، با آب سماق می‌شویند و با روغن زیتون صیقل می‌دهند[۸].

گست نقل می‌کند که یک‌بار حسن بیک، به‌علت نیاز به‌مقداری پول، یکی از سنجق‌ها را در قبال دریافت پول به‌مردی مسیحی در موصل رهن داد. «نیکولا سیوفی»[۹] توانست سنجقی را از قوالی به‌مبلغ پنج لیره طلای ترکی بخرد. نمی‌دانیم که این دو خبر تا چه حد صحت دارد؟

به هر حال جمع‌آوری هدایا و نذورات، با کمک سنجق‌ها به‌همراهی روحانیون، سالی چندین‌بار در مناطق سکونت یزیدیان صورت می‌گیرد، متأسفانه ریشهٔ این کار شناخته شده نیست و شاید ریشه‌ای قدیمی نداشته باشد و نیاز امیر به‌جمع‌آوری مال او را به‌چنین کاری سوق داده باشد. به‌هر حال اموال جمع‌آوری شده به‌قصر امیر برده می‌شود، تا خرج مصارف دینی و دنیوی متفرقه شود.

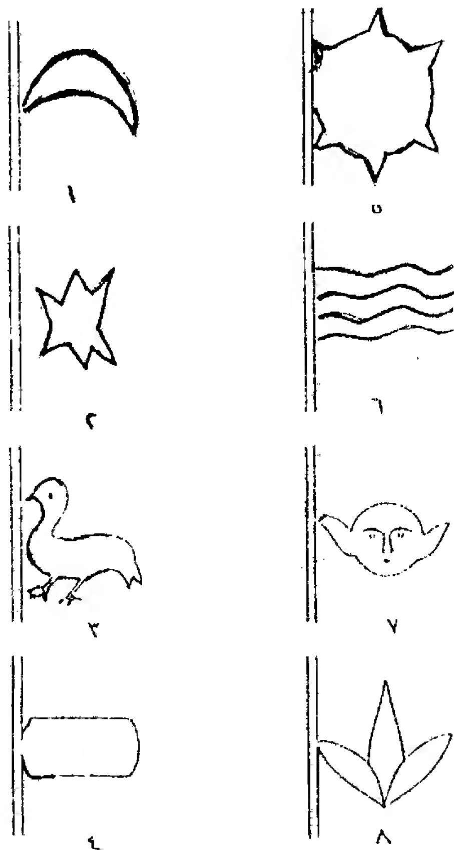
دربارهٔ شکل سنجق‌ها، محققی به‌نام أنستاس ماری (Anastas Marie)[۱۰] معتقد است که اشکال زیر نشان دهندهٔ اشکال سنجق‌های رایج در بین آنان است. هر سنجق سمبل شکل معینی است. برای مثال شکل یکم؛ سمبل ماه یا هلال، شکل دوم؛ سمبل ستارهٔ

---

8) The Yazidis 121.

۹) نیکولا سیوف، سیاستمداری دمشق‌الاصل بود که در کنسولگری‌های متعددی کار کرد، سپس به‌عنوان مترجم امیر عبدالقادر جزائری مشغول به‌کار شد و بالاخره در سال ۱۸۷۸، پست جانشینی کنسول فرانسه در موصل را عهده‌دار گردید.

10) Antrhropos, PP4-5.1911.



«انواع مختلفی از سنجق‌ها»

صبحگاهی، شکل سوم؛ سمبل طاووس که به‌آن بسیار شبیه است. شکل چهارم؛ سمبل زمین، شکل پنجم؛ سمبل آفتاب، شکل ششم سمبل دو رودخانه است که به‌احتمال قوی دجله و فرات هستند و شکل هفتم؛ سمبل شیطان و شکل هشتم؛ تصویر گلی با سه گلبرگ است که سمبل آتش و شعله می‌باشد.

زیارتگاه‌های یزیدیان

زیارتگاه‌های یزیدیه معمولاً با اعیاد آنان مرتبط است. تعداد زیارتگاه‌های یزیدیان بسیار است و به‌تعداد اولیای دینی آن‌ها می‌باشد[۱۱]. کار رسیدگی به‌این زیارتگاه‌ها به‌عهدهٔ مشایخ قبیله‌ها و پیران است. مردم به‌زیارت این زیارتگاه‌ها می‌روند و اگر جمعیت زیاد باشد، به‌ناچار در بیرون مزار و اطراف آن مستقر می‌شوند. برای هر یک از زیارتگاه‌ها، به‌ویژه در ماه آوریل، روز معینی برای طواف اختصاص داده شده است.

بدون شک مهم‌ترین زیارتگاه آنان، مرقد شیخ عُدی است. از زیارتگاه‌های آنان در روستای بعشیقا؛ شخص شیخ محمد، شخص شیخ ابوبکر، دو شخص مُسیعد و مسعود، شخص ست نقیسه، شخص راس العیون، شخص دراویش و در روستای ختار (خطار)؛ شخص ناهش، در روستای بابیرا؛ شخص باطی و در روستای کُوَیچن؛ شخص شیخ عنزروت است.

در کوهستان سنجار، مزار شیخ شمس‌الدین تورس، با گنبد

۱۱) معمولاً هر زیارتگاه را به‌نام شخصی که در آن مدفون است می‌نامند.

مخروطی‌شکل آن قرار دارد[۱۲]. مزار شیخ برکات، در روستای «تخمی عوج» و مزار شیخ دقیق، بین روستاهای «حمسکی» و «باره»، مزار شیخ محمدرشان، در شمال روستای «تپه» و مزار شیخ رومی سنجاری، در شمال کوهستان، مرقد شیخ سیاه، که یزیدیان بسیار به‌او اعتقاد دارند و برخی از مسلمانان ساده‌لوح نیز به‌او معتقدند و مزار «ست‌زینب» (دختر حضرت علی(ع)) در شرق سنجار قرار دارد. طایفهٔ پاپاوات یزیدیه منسوب به‌او هستند.

هم‌چنین از زیارتگاه‌های دیگر آنان: شمس‌الدین یا «شمس یزدیک» است که فرشتهٔ موکل خورشید است و بر خورشید و روز فرمان می‌راند. نیز «فخرالدین» که نخست‌وزیر شیخ عادی بود و شرف‌الدین که «مسعدالزمان» بود. ابوبکر که رئیس فقرا بود و شیخ عالی که نقل می‌کنند شیخ عُدی، هنگامی که از بعلبک بدان‌جا آمد، در منزل او فرود آمد و چهل روز در نزد او باقی‌ماند و روزه گرفت. او نیز از شاگردان شیخ عُدی است. حاج رجب که از متعلقان خاصهٔ شیخ عُدی بود، شیخ مشلح کارگزار شیخ عُدی که هرگاه شیخ ازکسی خوشنود می‌شود و می‌خواست او را تکریم کند، به‌شیخ مشلح دستور می‌داد که خلعتی بر تن او کند و مرقد او در راهی قرار دارد که به‌مقبرهٔ شیخ عُدی منتهی می‌گردد. شیخ مندپاشا که بر مارها حکم می‌راند و هر کس را ماری بگزد به‌نزد نوادگان شیخ‌مند می‌رود. آنان مارگزیده را معالجه کرده و شفا می‌دهند. ملک میران که از بزرگان نیکوکار یزیدیه بود، سنجق‌ها در نزد او و نوادگان او

---

۱۲) یزیدیان هر ساله در روز ۲۰ و ۲۱ ماه جولای شرق به‌زیارت آن می‌روند و برخی از مسلمانان نیز بدان‌جا رفته و آن را زیارت می‌کنند.

نگهداری می‌شد که ملک یزید از نسل اوست.

اگر کسی به‌بیماری درونی مبتلا شود به‌نزد یکی از نوادگان شیخ امادین می‌رود و مشتی از خاک مزار او می‌گیرد، آن را به‌شکم خود می‌مالد، یا آن را بر پشت و یا شکم و یا دست خود می‌بندد و شفا می‌یابد.

هم‌چنین مزار «بابادین» که از شاگردان شیخ عُدی بود و نیز شیخ طوکل و شیخ کراس، که رئیس اکتشافات روحی است و کسانی را که با تناسخ منتقل می‌شوند به‌او ابلاغ می‌کنند، مزار «ولکمدین‌بابا» که حافظ اسرار شیخ عُدی بود، «بهلول‌بیک دانه» که شیخ عُدی او را هدایت‌کرده، شیخ ابراهیم خورستانی، که از ثروتمندان خورستان(۱۳) بوده و یک آسیاب مخصوص آسیاب کردن زعفران داشت، روزی در خواب دید که خداوند به‌او دستور می‌دهد؛ به‌شیخ عُدی ملحق شود، پس ثروت خود را رها کرد و خرقه پوشید و به‌نزد شیخ عُدی آمد و هدایت شد.

هم‌چنین مزار ناصرالدین که در نزد شیخ عُدی جلاد بوده و اگر شیخ عُدی بر کسی خشم می‌گرفت، به‌ناصرالدین دستور می‌داد که قبض روح او را از خدا بخواهد، مزار «پیرآفات» که رئیس سرما و آفات کشاورزی بوده، هنگامی که سرما و آفت، محصول آنان را در معرض خطر قرار دهد، گوسفند یا گاوی برای پیرآفات نذر می‌کنند، تا آفت برطرف گردد. و

---

۱۳) خور: هر زمینی را که در ساحل رودخانه و یا دریا باشد، خور گویند و اصل آن هور است. شاید منظور از خورستان همان خوزستان فعلی باشد، اما باید افزود که زعفران در خوزستان به عمل نمی‌آید و این گیاه از محصولات خراسان است. به‌همین جهت شاید منظور از خورستان، خراسان باشد ـ مترجم.

پیر «حسن ممان» که رئیس پیران است، پیر «هجالی»، که دیوانگان را شفا می‌بخشد و اگر کسی دیوانه شود، خانوادهٔ او یکی از نوادگان پیر هجالی را می‌آورند، تا هفت روز در نزد آن‌ها بماند، آب و غذای او را می‌دهند تا بیمارشان شفا یابد، پیر «بوب» که یکی از امنای شیخ عُدی بود، شیخ عقیل منبجی که همراه با شیخ کرخی به‌وسیلهٔ شیخ عُدی هدایت شد، «ایسیبیا» که خزانه‌دار شیخ عُدی بود، همسرش «فخره» که مادر امادین و شمس‌الدین بود، هسن جلال که در حضور شیخ عُدی دف می‌زد و موعظه می‌کرد، اندریسی که خرقهٔ شیخ عُدی را می‌دوخت، بوقطاربابا، که از وکلای شیخ عُدی در شهر ماردین و اطراف آن بود، منصور حلاج که فدایی شیخ عُدی بود و به‌نام وی موعظه می‌کرد و شیخ حنتوش و پسرش شیخ قاسم که از مؤمنان هدایت شده به‌وسیلهٔ شیخ عُدی بودند.

«ماریوحنا» که رئیس دیری بود که اکنون مقبرهٔ شیخ عُدی در آن قرار دارد، چون شیخ عُدی به‌این منطقه رسید، او و یک‌صدوپنجاه راهب همراه او را قانع کرد. آنان همگی به‌فرمان شیخ عُدی درآمدند. نقل می‌شود که دیر آن‌ها اکنون مقبرهٔ شیخ عُدی است.

پیر «جروة» که کارش گرفتن عقرب‌ها بود و نوادگانش هم‌چنان این کار را ادامه می‌دهند. عقرب‌ها را پس از گرفتن در دهان می‌گذارند و عقرب‌ها به‌آنان آزاری نمی‌رسانند و نیز «محمدرشان» که فرشتهٔ باران است. پیر «قضیب‌البان»، که درمان‌کنندهٔ بیماری‌های درونی است و هر بیماری به‌خانهٔ یکی از نوادگان او برود، پس از سه روز شستنِ شکمش، با آب و صابون شفا می‌یابد. «شیخ موسی صور» که فرشتهٔ عشق است و دوست «عبدرش» است. هر کس به‌بیماری عشق متبلا شود، او را زیارت

می‌کند و برایش هدیه‌ای می‌برد و شفا می‌یابد.

شیخ‌خال‌شمسان که از یاران شیخ عُدی بود و عیدی به‌نام اوست که این عید یکی دو روز قبل از عید ماه رمضان‌است. «حَکی فیرس» که از نسل لقمان حکیم است، نوادگان او امروزه زخم‌ها را با گیاهان دارویی درمان می‌کنند. مَلک‌سجادین که رئیس ملخ‌هاست و ده‌ها و صدها مزار از زیارتگاه‌های شیوخ مقّرب که صاحبان هریک از این زیارتگاه‌ها مقام خاصی در نزد شیخ عُدی و معتقدان به‌دیانت یزیدی داشته و دارند. برحسب مقام دینی، زیارتگاه هرکدام آن‌ها دارای گنبد بزرگ یا کوچکی است.

در موسم زیارت، یزیدیان از گوشه و کنار به‌زیارت آن‌ها می‌روند و اطراف آن‌ها طواف می‌کنند. این زیارتگاه‌ها ارتباط تنگاتنگی با اعیاد دینی و طواف‌های یزیدیان دارد، که در این‌باره توضیح خواهیم داد.

اعیاد دینی یزیدیان

یزیدیه یکی از فرقه‌هایی است که گرایش فراوانی به‌جشن و سرور و شادی دارند و اعیاد دینی آن‌ها بسیار است، که برخی از این اعیاد مختص طواف‌های دینی آن‌ها و برخی از آن‌ها مختص به‌جشن‌ها و شادی‌های آن‌هاست. یزیدیان هم‌چنین در جشن‌ها و اعیاد ملل دیگر و پیروان ادیان هم‌جوار خود نیز شرکت می‌کنند. اعیاد آن‌ها عبارتست از:

۱- *عید سرسال*: که این عید در اولین چهارشنبه، از ماه آوریل شرقی، که مصادف با ۱۴ آوریل غربی است برگزار می‌شود و اگر اول ماه

آوریل مصادف با روز پنج‌شنبه بود، عید سرسال به‌روز چهارشنبه بعدی که روز هشتم آوریل شرقی (و مطابق با بیستم آوریل غربی) خواهد افتاد. در شب اول سال، دختران و زنان جوان لباس‌های نو خود را پوشیده و به‌خود زر و زیور می‌آویزند و به‌طرف باغ‌ها و کوهستان‌های سرسبز و خرم که به‌انواع گل‌ها مزین است می‌روند و شقایق نعمان را جمع‌آوری می‌کنند و آن‌ها را بر در و دیوار، بین اتاق‌ها و بر روی پنجره‌ها می‌آویزند و بعضی از آن‌ها را در پوست تخم‌مرغ رنگ کرده قرار می‌دهند.

در این عید، قماربازی و رنگ کردن تخم‌مرغ و بازی با آن شایع و متداول است. هر کس به‌دیدن یک نفر یزیدی به‌خانه‌اش برود، باید یک طبق تخم‌مرغ رنگین بیاورد و با صاحب‌خانه و میهمانان بازی کند. خیابان‌ها و کوچه‌ها مملو از بازی‌کنان و تماشاگران آن‌ها می‌شود. قماربازی با تخم‌مرغ ویژهٔ آقایان است، بانوان از این کار به‌دور هستند.

غذای مخصوص شب سرسال گوشت است. هر یزیدی باید در این شب، گاو، گوسفند و یا لااقل مرغ بکشد. بر هر یزیدی واجب است که بهترین انواع غذا را در شب عید تهیه کند و روز بعد آن را بین فقرا، بیچارگان و تهی‌دستان توزیع نماید. بعضی از زنان غذایی تهیه کرده و آن را به‌قبرستان می‌برند، تا به‌عنوان خیرات به‌نیازمندان دهند.

یزیدیان تمام ماه آوریل شرقی را عید می‌گیرند و در نیمهٔ اول آن ازدواج نمی‌کنند و خانه نمی‌سازند. حتی اتاقی هم در خانه‌های خود اضافه نمی‌نمایند و می‌گویند؛ فرشتگان در نیمهٔ اول ماه، از آسمان نازل می‌گردند و شبانه از روستاهای آن‌ها گذر می‌کنند. در روزهای جمعهٔ این ماه، به‌زیارت مشاهد و مزارهای دور و

نزدیک می‌روند. در این ماه رقص‌های دسته‌جمعی مختلطی برپا می‌کنند و با صدای طبل و سرنا پای‌کوبی می‌کنند. روزهای عید را به‌خوشی و شادی و شراب‌خواری می‌گذرانند و رقص و پای‌کوبی را نوعی عبادت می‌دانند.

همهٔ علما و عامهٔ مردم در این عید، سجدهٔ شکر به‌جا می‌آورند. و معتقدند که در این عید فرشتگان خیرات و برکات را بر مخلوقات زنده و مرده تقسیم می‌کنند. خداوند بر عرش خود می‌نشیند و فرشتگان را به‌کار نیک فرمان می‌دهد و می‌گوید: من با تسبیح به‌زمین می‌آیم. همه برخاسته زیرپای خدا را فرش می‌کنند. همه با او آشنا می‌شوند و خداوند با مُهر خود، نیکوکاران را مُهر می‌زند. خداوند به«ملک‌طاووس» دستور می‌دهد که به‌زمین فرود آید و آنان را با نیروی خود یاری نماید و هر چیزی به‌ارادهٔ او خواهد بود.

مهم‌ترین جشن‌های عید سرسال در دو روستای بعشیقا و بحزانی برگزار می‌گردد، که در آن باباشیخ به‌همراهی «میر» و خانواده‌اش، مراسم دینی را برپا می‌کنند. این مراسم شامل زیارت مزار «شیخ‌محمد» است و معمولاً با یک مسابقهٔ اسب‌دوانی به‌پایان می‌رسد. در این مسابقات، میهمانانی از موصل نیز حضور به‌هم می‌رسانند، اما در سنجار جشن‌ها با آتش‌بازی، که نمایانگر آغاز سال نو است، در کنار مزار «شریف‌الدین»، بر قلهٔ کوهستان «جلمیران» برگزار می‌گردد.

۲- عید جماعیه: عید اصلی یزیدیان است، که هفت روز به‌طول می‌انجامد. آن را در «روستای لالش» برگزار می‌کنند و معتقدند که این عید یادبود اولین موعظهٔ شیخ عُدی است. این عید در طی

قرن بیستم میلادی، از روز ۶ تا ۱۳ اکتبر[۱۴] برگزار می‌گردید. در آن جشن‌هایی برگزار می‌شود و اعمالی انجام می‌گیرد که مهم‌ترین این اعمال عبارتند از:

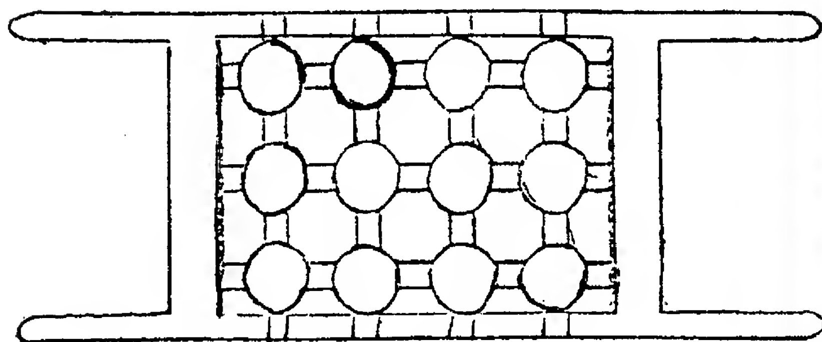
الف ـ ایستادن درکنار تخت شیخ عُدی: تخت مزبور عبارت از حلقه‌های قدیمی است که از برنز و مس ساخته شده و در دو طرف آن دو دستهٔ چوبی قرار دارد. معتقدند که این تخت، مقدّس است. می‌گویند این حلقات و چوب‌ها تختی است که شیخ عُدی روی آن‌ها می‌نشسته است. سجادهٔ کهنه‌ای نیز هست که می‌گویند شیخ عُدی بر روی آن می‌نشسته و به آن «برشباکی» می‌گویند. این تخت و سجاده در اختیار مردی در روستای بحزانی است که او را «شیخ بریم» می‌نامند. چون عید جماعیه فرا رسد، باب مزایده برای نصب تخت، باز می‌شود و رؤسای قبایل برای کسب این افتخار بر هم سبقت می‌گیرند. چون مزایده تمام شد، قوال‌ها مشغول دف زدن می‌شوند و زن‌ها در اطراف تخت طواف می‌کنند. قبیله‌ای که بیشترین قیمت را در مزایده داده است، شروع به‌نصب و سوار کردن حلقات تخت می‌کنند. حلقه‌ها را بر سجاده می‌بندند. این حلقه‌ها باید به‌ابعاد متساوی باشند، سپس آن‌ها را با نخ‌ها و ریسمان‌های کهنه‌ای که با آب زمزم شستشو داده‌اند می‌بندند و در پایان، چوب‌های مقدّس را نیز به‌آن وصل می‌کنند.

سپس رؤسای قبایل جلو می‌آیند و تخت را با نهایت احترام و اجلال برمی‌دارند و تاکنار حوض واقع در وسط صحن شیخ عُدی می‌برند و آن

---

۱۴) در قرن نوزدهم میلادی، از روز ۵ تا ۱۲ اکتبر برگزار می‌شد.

را می‌بوسند. آنان معتقدند که این کار واجب شرعی است و نمی‌توانند مردم را از نزدیک‌شدن به‌آن و تبرک جستن منع کنند. چه‌بسا اتفاق می‌افتد که بر اثر شلوغی، کسانی بر روی تخت پرت شوند و بمیرند. کسانی را که بدین صورت می‌میرند، شهید می‌شمارند.



«تخت شیخ عُدی»

بعد از پایان مراسم، خوشحالی و سرور همه را فرا می‌گیرد که آن را نشانهٔ برکت و خوبی سال آینده می‌دانند، اما اگر تعدادشان بسیار زیاد باشد و انجام مراسم به‌علت شلوغی برایشان میسر نشود، با دل‌های شکسته و غمگین به‌خانه بازمی‌گردند و حسرت می‌خورند که چرا به‌آب زمزم دسترسی پیدا نکردند. آن را دلیل سختی و خشکسالی سال آینده می‌دانند. به‌هر حال امیرشیخان، به‌کسی که افتخار نصب تخت را داشته است، یک هدیهٔ سمبلیک مانند عبا می‌دهد.

در هنگام عید معمولاً «کوچک‌ها» قبل از همه به‌مزار می‌آیند، تا آن



«مدخل آرامگاه شیخ عُدی در لالش در سال ۱۹۷۸ میلادی»

را تمیز کنند و برای پذیرایی از زایران آماده کنند. زایران در خانه‌های کوچکی که در دشت پراکنده است، اقامت می‌کنند، در حالی که برخی از آن‌ها چادرهایی در دامنهٔ کوه لالش برپا می‌کنند. دکان‌دارها و فروشندگان در میدان مزار پراکنده شده و به‌کار فروش میوه‌های خشک، جواهرات و خرده‌ریز مشغول می‌شوند. حجاج غذای مصرفی خود را به‌همراه می‌آورند، اما «میر» یک وعده غذای مرغ برای این حجاج در نزدیکی مزار تدارک می‌بیند و تکه‌های گوشت مرغ سرخ شده را بر گروه پخش می‌کنند. آنان معتقدند که این کار به‌یادبود میهمانی است که شیخ عُدی پس از بازگشت یکی از دوستانش از سفر ترتیب داده بود.

ب ـ *قاباغ*: این کلمه ترکی است و معنای اصلی آن روبه‌رواست. معلوم نیست به‌چه مناسبت یزیدیان معنای تیرخالی کردن از آن گرفته‌اند. این کلمه نام یکی از اعیاد آن‌هاست و هنگامی که مراسم عید جماعیه به‌پایان رسید، در روز بعد، یزیدیه به‌کوه‌های اطراف مرقد شیخ عُدی رفته و دسته‌جمعی یک‌مرتبه تیر خالی می‌کنند. این عمل نشانهٔ خوشحالی آن‌ها از فرارسیدن روز دوم عید است. سپس، از کوه پایین می‌آیند و در صحن مرقد شیخ عُدی و اطراف آن، زن و مرد مشغول رقص دسته‌جمعی خود که معروف به‌رقص «دبکه» است، می‌شوند. قوالان نیز برایشان دف می‌زنند. امیرشیخان گاو بزرگی حاضر می‌کند و به‌حاضرین می‌گوید: از این گاو پاسداری کنید. جوانان مسلحی که معمولاً از عشیرهٔ «ماسوسیه» هستند، گاو را به‌طرف مزار شیخ عُدی می‌کشند و اوراد و اذکاری بر او می‌خوانند و تعهد می‌کنند که گاو را سالم به‌مرقد شیخ برسانند، اما جوانی با زرنگی گاو را می‌دزدد. در این موقع، سر و صدا و ولوله‌ای در بین مردم

به‌وجود می‌آید. در پایان نگهبانان موفق می‌شوند گاو را پس بگیرند، اما دزد را معرفی نمی‌کنند و منکر آشنایی با او می‌گردند و گاو را با هلهله و شادی به‌مرقد شیخ برمی‌گردانند. این‌بار جوانی که بار اول گاو را دزدیده بود، با رفیق خود به‌قصد سرقت مجدد گاو بازمی‌گردد. گاو را به‌مرقد شیخ «شمس‌الدین» که نزدیک مرقد شیخ عُدی است می‌برد و در آن‌جا گاو را می‌کشند و گوشت آن را به‌متولی مقبرهٔ شیخ شمس‌الدین می‌دهند و به‌او می‌گویند: این گوشت نذر است. متولی آن را می‌پزد تا گوشت خوب پخته شود. سپس دیگ را در اختیار همه قرار می‌دهد. هر کس موفق شود قطعه‌ای از آن گوشت، هرچند بسیار کوچک، به‌دست آورد، ثواب زیادی برده است.

ج ـ *سماط جلمیره:* یزیدیان «عین سفنی» می‌گویند؛ شیخ عُدی چهل شاگرد داشت که با اخلاص خدمت او را انجام می‌دادند و جان خود را فدای او می‌کردند. رئیس آنان شخصی از اهالی «عین‌سفنی» بود که به‌او «فخره جلمیره» می‌گفتند. لذا برای او مزاری ساختند و چون عید جماعیه پایان پذیرد، به‌عشق و محبت «فخره جلمیره» گاوی می‌کشند و سفره‌ای می‌گسترانند، که به‌آن «سماط جلمیره» یا «سفرهٔ جلمیره» می‌گویند. ساکنان، همه بر سر سفره حاضر می‌شوند و با سختی زیاد تکه‌گوشتی به‌دست می‌آورند. امیر یزیدیه، شیخ وزیر و بابا شیخ هرکدام تکهٔ بزرگی از آن را برمی‌دارند و آن را پاره‌پاره می‌کنند و بر سر حاضرین می‌ریزند. مردم با شوق زیاد در مقام تحصیل قسمتی از آن برآمده و آن را بین خود تقسیم می‌کنند، به‌طوری که به‌هریک از آن‌ها تکه‌ای هرچند کوچک می‌رسد. حتی برخی دست خود را در آبگوشت جوشان و داغ دیگ

می‌برند، تا شاید تکه‌ای گوشت از ته دیگ به‌آنان برسد. معتقدند به‌همان مقدار که از آن گوشت بخورند، به‌همان قدر ایمان به‌دلشان راه می‌یابد.

چون این مراسم پایان پذیرد، نمایندهٔ و وکیل امیر بر سر هریک از افراد دستمال سفیدی می‌بندد که بهای آن را می‌پردازند، سپس همگی دسته‌دسته به‌خانه‌های خود برمی‌گردند و فقط مردم روستای «بحزانی» می‌مانند، تا محل را از اشغال و کثافات برجای مانده پاک کنند.

د ـ *غسل در زمزم*: در دامنهٔ کوهی که مرقد شیخ عُدی در آن است، چشمهٔ آبی صاف هست که آن را «زمزم» می‌نامند. گودی این چشمه تقریباً یک‌متر و قطر آن دو متر است. نقل می‌کنند: هنگامی که شیخ عُدی به‌این مکان آمد و در آن‌جا آبی ندید، مریدان از او خواستند که برایشان معجزه بیاورد. او هم عصای خود را برداشت و به‌صخره‌ای زد و گفت: «زم‌زم» یا این‌که گفت: «آبی زمزم می‌خواهم»، یعنی آب زیادی می‌خواهم و چشمه‌ای جلویش ظاهر شد.

نقل می‌کنند که شیخ عُدی پس از پیدا شدن آب، مقداری از آب «بیت‌المقدس» و یا مقداری از آب «نهراردن» را به‌آن افزود. برخی از مستشرقین و مسلمانان سعی کردند که آب زمزم را ببینند، امّا موفق نشدند. به‌هر حال یزیدیان برای عید جماعیه آماده می‌شوند و به‌بالای کوه رفته و در آن آب مقدس غسل می‌کنند، تا حج آن‌ها کامل شود. اگر همراه شخص یزیدی، دوستی غیریزیدی برود، یزیدی مزبور و مردم روستای او، همگی از رفتن حج محروم می‌شوند و نمی‌توانند در چاه زمزم غسل کنند و سعی می‌کنند که به‌هر وسیله‌ای میهمان خود را از مرقد شیخ عُدی بیرون کنند.


امیر طایفهٔ یزیدیه

عید جماعیه برای رهبران و رؤسای یزیدیه یک مناسبت بزرگ است، که در آن موضوعات جامعه مورد بررسی قرار می‌گیرد. «باباشیخ» و «میر» و بزرگان دینی دیگر آزادانه با جمعیت تماس می‌گیرند. در حقیقت سالی یک‌بار آنان می‌توانند با پیروان خود ملاقات کنند، اما عامهٔ مردم، علاوه بر این که اماکن مقدسه را زیارت می‌کنند و کودکان خود را در «چشمهٔ سفید» غسل تعمید می‌دهند، قرص‌هایی از تربت شیخ عُدی به آنان داده می‌شود. آنان در طول یک‌هفته به‌رقص و پایکوبی و آوازخوانی می‌پردازند.

۳- **عید «چلهٔ تابستان»**: این عید در بین یزیدیان نام‌های متعددی دارد، برخی آن را عید شیخ عُدی و برخی آن را عید بزرگ می‌نامند. مدت آن پنج روز است. از روز هشتم ماه جولای شرقی آغاز و در روز بیست و یکم پایان می‌پذیرد. (مطابق سی‌ویکم ماه جولای غربی، تا سوم ماه آگوست غربی) و در این عید گروهی از کوچک‌ها و برخی از روحانیون یزیدی، به‌مقبرهٔ شیخ عُدی می‌روند و سه روز در آن‌جا روزه می‌گیرند. سپس به‌خانه‌های خود بازمی‌گردند و بقیهٔ چهل روز را روزه می‌گیرند،

زیرا آنان معتقدند که شیخ عُدی چهل روز[۱۵] در تابستان و چهل روز در زمستان روزه می‌گرفت. این عید را فقط در «روستای لالش» جشن می‌گیرند و دو تا سه روز قبل از پایان چله دوباره به‌زیارت مرقد شیخ عُدی می‌روند و قربانی می‌کنند.

۴- **عید «چلهٔ زمستان»**: این عید، هر ساله در روز بیستم ماه ژانویه شرقی، (مطابق با دوم فوریهٔ غربی) گرفته می‌شود. مراسم آن از جهت زیارت مرقد شیخ عُدی و روزه گرفتن، شبیه عید قبلی است.

۵- **عید یزید**: یزیدیان روزهای سه‌شنبه، چهارشنبه و پنج‌شنبهٔ قبل از روز جمعه، اول ماه دسامبر شرقی را که کوتاه‌ترین روز سال و سردترین روز است، روزه می‌گیرند. (برای اطلاع از علت سه روز روزه‌گرفتن آنان، به عقاید یزیدیه بخش روزه مراجعه فرمائید) روز جمعه را عید می‌دانند و آن را عید یزید می‌نامند و معتقدند که یزید در آن روز به‌دنیا آمد، به‌همین جهت جشن می‌گیرند و غذا می‌دهند. رقص و پایکوبی می‌کنند و به‌یک‌دیگر تبریک می‌گویند، نانی به‌نام «صاووک» یا کلوچه می‌پزند و با سخاوت به‌مردم می‌دهند و برای مردگان خود خیرات می‌دهند.

۶- **عید بلنده**: مدت این عید یازده روز است. از روز ۲۵ ماه دسامبر شرقی آغاز می‌شود و آن را عید بلنده یا عید میلاد[۱۶] می‌نامند. معتقدند که شیخ عُدی در چنین روزی به‌دنیا آمده است. در این روز، در خانه‌های

---

۱۵) عدد چهل، قداست خاصی در بین آنان دارد. معتقدند که در آن حوادث بزرگی رخ داده است. از جمله توفان نوح چهل روز طول کشید، و مدت گم‌شدن بنی‌اسرائیل چهل سال بود. مدتی که حضرت موسی و ایلیا روزه گرفتند، چهل روز بوده و برحسب شریعت موسی، مجازات گناهکار چهل روز است و...

۱۶) این عید شبیه یکی از اعیاد کهن ایرانیان، به‌نام «چهارشنبه‌سوری» است.

خود آتش روشن می‌کنند و از روی آن می‌پرند، سپس خرما و کشمش را سرخ کرده می‌خورند.



«میان‌خاتون»
«مادربزرگ تحسین‌بیک امیر طایفهٔ زیدی»

۷- عید عجوة: آن را عید مردگان نیز می‌نامند. این عید در روز هفتم ماه ژانویهٔ شرقی، (مطابق با بیستم ژانویهٔ غربی) شروع می‌شود. در این عید نان بزرگی پخته و در خمیر آن خرمای خشک یا کشمش می‌ریزند و می‌پزند. آن را در پشت یکی از کودکان خود می‌بندند و پس از یکی دو روز، یکی از افراد خانواده را خواسته و به‌او تکلیف می‌کنند آن را بر اهل خانه تقسیم کند. خوشبخت کسی است که در سهم خود کشمش یاخرما بیابد، معتقدند که او و خانواده‌اش در طول سال خوشبخت خواهد بود. آنان هم‌چنین کلوچهٔ گرد دیگری به‌نام حضرت مریم عذرا(ع) می‌پزند و آن را جهت برکت در داخل آذوقه و آرد خود قرار می‌دهند.

یزیدیان اعیاد دیگری دارند که از اصول عقاید آنان ریشه نگرفته است. آنان به‌حکم هم‌جواری با مسیحیان، برخی از اعیاد آنان را جشن می‌گیرند. به‌علت ریشه‌های اسلامی خود که بدان مرتبط بوده‌اند، برخی از اعیاد اسلامی را نیز به‌پا می‌دارند. به‌هر حال مشارکت آنان در این اعیاد

نشان‌دهندهٔ اینست که آنان مردمی هستند که شادی و خوشی را دوست دارند. اعیاد دیگری که یزیدیان آن را جشن می‌گیرند عبارتند از:

۸- **عید قربان**: این عید یادبود حضرت ابراهیم خلیل است که پسرش اسماعیل را به‌عنوان قربانی به‌پیشگاه خداوند تقدیم و خداوند یک قوچ بزرگ را فدای او کرد. یزیدیان دو روز قبل از مسلمانان این عید را جشن می‌گیرند. شیخ طایفهٔ آنان اسماعیل‌بیک می‌گوید: «تصویر آن قوچ هم‌چنان در خزانهٔ الرحمن، در محل مقبرهٔ شیخ عُدی نگهداری می‌شود». بر هر یزیدی واجب است که در این روز قربانی بدهد. در این عید جاویش در حالی که طبقی از نان نازک بر بالای سر دارد، به‌همراهی گروهی از یزیدیان از کوهستان شیخ عُدی بالا می‌روند و جاویش بر بالای صخرهٔ بلندی می‌ایستد و طبق نان را در هوا پرتاب می‌کند. هر کسی که قبل از دیگران تکه‌نانی به‌دست آورد و به‌سرعت دوان‌دوان خود را به‌چشمهٔ شیخ عُدی، که از آن مکان، مسیر نیم‌ساعت راه فاصله دارد، برساند و قبل از دیگران نان را در آب چشمه بزند، به‌مرام او دست‌یافته و جایزه خواهد گرفت. این کار باید قبل از برپایی مراسم حج صورت گیرد، آنگاه آنان شب را به‌شادی و شادمانی می‌گذرانند، تا صبح فرا برسد و عید را با تبریک‌گفتن و مصافحه به‌پایان می‌رسانند.

۹- **عید رمضان**: دو روز قبل از مسلمانان عید می‌گیرند. علت عیدگرفتن این بود که یکی از شاگردان شیخ عُدی به‌نام شیخ خال‌شمسان زندانی بود و دو روز مانده به‌عید، از زندان آزاد شد. شیخ عُدی بسیار خوشحال شد. چون شخص مذکور از یاران نزدیک او بود، به‌مریدان خود دستور داد آن روز را جشن بگیرند.

۱۰- **عید محیا**: که عید شب قدر است. یکی از اعیاد اسلامی و شب مبارکی است که در این شب، مسلمانان تا صبح بیدار می‌مانند و آن را شب احیا می‌نامند. یزیدیانی که در مجاورت مسلمانان زندگی می‌کنند، نیز این شب را احیا می‌گیرند. روحانیون و رهبران مذهبی آنان به‌مرقد شیخ عُدی می‌روند، نماز می‌خوانند، عبادت می‌کنند و قرآن می‌خوانند(۱۷). روبه سوی قبله می‌آورند و از هنگام عصر تا طلوع آفتاب شب‌زنده‌داری می‌کنند، اما عامهٔ یزیدیان نیز شب‌قدر را در معابد خود به شب‌زنده‌داری مشغول می‌شوند و نماز می‌خوانند. آنان معتقدند که در این شب فرشتگان به‌زمین می‌آیند و ارواح آشکار می‌کنند که در این سال چه کسانی می‌میرند و چه کسانی به‌دنیا می‌آیند. عید تا روز بعد ادامه می‌یابد. در آن نیز نمی‌خوابند و معتقدند که شب را باید به‌خاطر ملک‌الموت و روز را به‌خاطر فرشتهٔ خورشید احترام گذاشت. در این عید غذاهایی می‌پزند و آن را به‌یک‌دیگر هدیه می‌کنند.

۱۱- **روز جمعه**: تعطیلی هفتگی یزیدیان روز جمعه است. کارکردن در روز جمعه حرام است و می‌گویند: آنان قبلاً روز چهارشنبه را تعطیل می‌کردند و نمی‌دانند که به‌چه علت به‌روز جمعه منتقل شده‌اند. در هر شب جمعه، یکی از روحانیون آنان به‌بالای پشت‌بام خانه‌اش می‌رود و مردم را به‌زیارت مقام معینی فرا می‌خواند. در روز بعد که جمعه باشد، مردم به‌زیارت آن‌جا می‌روند و جشن می‌گیرند.

۱۲- **عید *خضرالیاس***: این عید در روز پنجشنبهٔ اول ماه فوریهٔ شرقی

---

۱۷) آیاتی را می‌خوانند که در آن‌ها نامی از شیطان برده نشده باشد.

است. برخی در آن یک روز روزه می‌گیرند و برخی قبل از فرارسیدن عید، سه روز روزه می‌گیرند. این عید، برگرفته از عید خضر (الیاس) مسیحیان است که آن را «ماربیهنام» می‌نامند. ایام روزه‌گرفتن آنان «باعوثه» نامیده می‌شود.

۱۳- عید قدیس سرجیوس: که عید ارمنیان ماورای قفقاز است.

طواف‌های یزیدیان

یزیدیان طواف‌های متعدد دارند که به‌منزلهٔ اعیاد دینی است. از آن‌جمله طوافی است که در شب جمعه، قبل از عید سر سال انجام می‌دهند. مردم در روستای بعشیقا گرد هم می‌آیند و اطراف مرقد شیخ عُدی طواف می‌کنند. از اول شب تا طلوع آفتاب، با رقصی محلی به‌نام «دبکه» پایکوبی می‌کنند. هنگامی که خسته می‌شوند، به‌خانه‌های خود بازمی‌گردند. در روستای «دراویش»[۱۸] گرد هم می‌آیند، تا اطراف قبر حسن فردوس طواف کنند و همان مراسمی را که در بعشیقا انجام دادند، دوباره انجام دهند.

روز یکشنبهٔ هفتهٔ بعد، اطراف مرقد سعید و مسعود طواف می‌کنند. در روز چهارشنبه، اطراف قبر «ملک مهران» طواف می‌کنند. شب جمعهٔ سوم در روستای بحزانی گرد می‌آیند و اطراف قبر «شیخ ابوبکر» طواف می‌کنند. روز یکشنبهٔ بعد، اطراف قبر «ناصرالدین» و سایر مقبره‌های بعشیقا و بحزانی طواف می‌کنند. شب جمعهٔ چهارم، در روستای

۱۸) روستای «دراویش»، پیرامون روستای بعشیقا و در شرق موصل قرار دارد.

باعدری، که مرکز امارت آنان است، برای طواف گردهم می‌آیند.

در روز معینی، کوچک و بزرگ، از دور و نزدیک در بعشیقا گردهم می‌آیند و این گردهمایی «طواف شیخ محمد» نامیده می‌شود. در این طواف آنان سه روز در روستای مذکور اقامت می‌کنند.

گردهمایی دیگر آنان «مرتبات الانبیاء» نام دارد که در بهار در ماه‌های مارس و آوریل در موصل صورت می‌گیرد. معمولاً در روز جمعه یا چهارشنبه، در ماه آوریل گرد می‌آیند، دف می‌زنند، سرنا می‌نوازند و معتقدند که شیخ عُدی چنان آدم عابد و زاهدی بود که وحوش و درندگان و خزندگان گرد او جمع می‌شدند. آنان در همهٔ طواف‌های خود، شراب می‌نوشند. زنان و مردان و کودکان در نهایت شادی و شادمانی، خوش مزه‌ترین غذاها را می‌خورند. مهم‌ترین طواف آن‌ها، طواف شیخ عُدی است که بر هر یزیدی واجب است. همهٔ یزیدیان اعم از پیر و جوان و زن و مرد و کودکان، روحانیون و حتی بیماران و ناتوانان، موظف به‌انجام آن هستند. در آن روز بهترین پیراهن‌های خود را به‌تن می‌کنند و هم‌چون موج گرد مقبرهٔ شیخ عُدی طواف می‌کنند. قبل از بازگشت به‌خانه‌ها، به‌روحانیون و متولیان این زیارتگاه‌ها پول می‌دهند. سپس با دل‌هایی شاد، از موفقیت در چنین روزی به‌خانه برمی‌گردند.

فصل پنجم

کتاب‌های مقدس یزیدیان

در فصول پیشین گفتیم که دین یزیدی، یک دین کهن است، که در بین ادیان منطقه حضور داشته و در زمان شیخ عُدی بن مسافر و بعد از او به منصهٔ ظهور رسیده است. دیدگاه تعدادی از تاریخ‌نویسان را دربارهٔ شیخ عُدی و دین یزیدیه آوردیم، اما ندیدیم که کسی از آنان، برای یزیدیه کتاب مقدسی نام برده باشد. به‌نظر من با توجه به‌روش نگارش دو کتاب و افکار مطروحهٔ آن، مؤلف آن از لحاظ تفکر مذهبی دینی و صوفیانه، نگرشی عمیق نداشته بلکه فرهنگی محدود و اندک داشته است. استنتاجی که از آن به‌دست می‌آید، اینست که این دو کتاب در دوره‌های متأخر نوشته شده و ممکن است در اواخر حکومت ممالیک و یا در دورهٔ حکومت عثمانی‌ها نوشته شده باشد که دلالت بر نگرش مذهبی و عقلی سطحی و غیرعمیق می‌نماید. هم‌چنین اختلاف آشکاری بین روش

نگارش دو کتاب و افکار آن‌ها دیده می‌شود.

علیرغم این که ما اصرار داریم که در صفحات بعد، دو کتاب مذکور را به‌صورت کامل بیاوریم و خصوصیات هر کدام از آن‌ها را جداگانه عرضه کنیم، اما شک و تردید دربارهٔ صحت آن‌ها ما را فراگرفته است. چه این که برخی از محققین نوشتن این دو کتاب را به‌اشخاصی نسبت می‌دهند که از پیروان این مذهب نبوده و این کتاب‌ها را در زمانی نه‌چندان دور، که بیش از دو قرن نیست، نوشته‌اند. مستشرقان این سر و صداها را راه‌انداخته‌اند تا روحیهٔ تفرقه‌افکنی و نژادپرستی را برحسب نقشهٔ خود در بین ملل خاورمیانه بیفکنند[۱]. این باعث شد که مستشرقی به‌نام «بادگر»، اصولاً وجود دو کتاب مقدس یزیدیان را انکار نماید. او معتقد است که افراد این طایفه، خود این کتاب‌ها را نوشته‌اند تا به‌مسلمانان که صاحب قرآن هستند، نشان دهند که آن‌ها نیز صاحب کتاب هستند و یا این که یکی از راهبان به‌نام «شماس ارمیا»، که مدتها با یزیدیه معاشرت داشته و در بین آن‌ها زندگی می‌کرده، این دو کتاب را برای آن‌ها نوشته است.

ضمناً ما نظر «انستاس کرملی» را رد می‌کنیم که معتقد است؛ دو کتاب یزیدیان، عبارت از آیات تحریف شدهٔ قرآن است که دو کلمهٔ «شیطان» و «لعنت» را از آن حذف کرده‌اند اواین مطلب را علیرغم این که دو کتاب مذکور را دیده است، اظهار می‌کند[۲].این از دو حال خارج نیست، یا این

۱) همان‌طور که در رابطه با بهائیان چنین کردند و کتاب مقدس آنان را انگلیسی‌ها نوشتند که آن را در تل‌آویو چاپ کردند. ـ مؤلف.

۲) کشیش «انستاس کرملی» متن کُردی این دو کتاب را همراه با ترجمهٔ فرانسوی آن در مجلهٔ Anthropos، جلد ششم، صفحهٔ: ۱-۳۹ منتشر کرده است.

که او از محتویات قرآن مطلع نیست، که از دانشمندی مانند او بعید است و یا این که به‌کسانی پیوسته که سعی می‌کنند ابرهای وهم و بدگمانی را بر این گروه و طایفه بگسترانند. چه این که اختلاف بسیاری بین روش نگارش و افکار این دو کتاب و قرآن کریم وجود دارد. ما معتقدیم که کشیش انستاس کرملی، متوجه تشابه موجود از لحاظ ترکیب جملات و ادای معنی بین این دو کتاب و کتب مقدس یهودیان و مسیحیان، که به‌روشی سریانی نوشته شده گردیده و سعی کرده است که با مطرح کردن چنین مطلبی، دیده‌ها را از مشاهدهٔ چنین تشابهی منحرف سازد. زیرا یک نگاه سطحی به‌دو کتاب مقدس یزیدیان کافی است، تا وجود تشابه آن را با عهد قدیم «تورات» به‌راحتی دریابیم.

ما در این‌جا قصد نداریم که دربارهٔ این دو کتاب شک و تردید به‌خود راه دهیم، زیراکه هدف ما از آغاز چنین نبوده است، بلکه هدف ما معرفی دو کتاب مذکور و شرح برداشت‌های موجود دربارهٔ آن‌ها بود و قضاوت در این‌باره را به‌عهدهٔ خوانندهٔ محترم می‌سپاریم.

یزیدیان متشرع از خانوادهٔ شیخ حسن، نسخه‌ای از قرآن کریم را نزد خود نگاه‌می‌دارند و هر از چندی به‌آن مراجعه می‌کنند. علاوه بر دو کتاب فوق‌الذکر، قرآن را نیز کتاب مقدس خود می‌دانند، اما برخی از کلمات قرآن، که احساسات آنان را جریحه‌دار می‌سازد، با شمع پوشانده‌اند و معتقدند که مسلمانان این کلمات را به‌قرآن افزوده‌اند. آنان کلمات «شیطان» و «لعنت» و واژه‌های نظیر آن‌ها را که بر همین وزن ساخته شده‌اند، قبول ندارند. اگر نسخه‌ای از قرآن به‌دست آنان بیفتد، که این کلمات در آن‌ها حذف نشده باشد، به‌سرعت آن را می‌سوزانند. این نشان

می‌دهد که ریشهٔ عقاید یزیدیه اسلام بوده است، اما وجود آنان در مناطق دوردست و عقب‌مانده، که فرقه‌ها و ملل مختلفی داشته، باعث گمراهی برخی از آنان شده، تا آن‌جا که باعث گردیده دیگران آنان را مرتد و یا شیطان‌پرست بدانند.

مؤلفان کتاب: «ایزدیاتی»، که یزیدی هستند، در فصل چهارم کتاب خود، که به‌عنوان «کتب یزیدیان» است، پس از مطرح کردن نظریات دیگران در این‌باره، نظر خود را مطرح می‌کنند. ما به‌عنوان سخن پایانی دربارهٔ این دو کتاب خلاصهٔ نظر آنان را می‌آوریم:

«یزیدیان می‌گویند: ما کتاب‌هایی داشته‌ایم، اما چیزی درباره آن‌ها و سرنوشت آن‌ها نمی‌دانیم. تنها چیزی که از پدران و نیاکان خود شنیده‌ایم، این بوده که آنان نام دو کتاب «جلوه» و «کتاب سیاه» را همیشه می‌بردند و می‌گفتند که این دو کتاب، به‌وسیلهٔ شیخ حسن و با علم و آگاهی شیخ عُدی نوشته شده بود که اکنون گم شده و از آن چیزی باقی نمانده است. در حالی که دملوجی بر باقی‌ماندن آن‌ها تأکید می‌کند و E.S.Drower در کتاب خود: «ملک‌طاووس» می‌گوید که کتاب جلوه در سال ۱۱۶۱ م و کتاب «مصحف رش» در سال ۱۳۴۲ میلادی، وضع شده است. در حالی که محقق انگلیسی «بادگر» که در سال ۱۸۴۲ م، به‌بازدید از نسطوریان منطقهٔ هکاری رفته بوده، تأکید می‌کند که یزیدیان کتبی ندارند».

سپس مؤلفان مذکور می‌نویسند: از خود و از محققان می‌پرسیم، که این متون دینی به‌چه زبانی نوشته شده‌اند؟ چه این که عزاوی از نویسندگان این متون انتقاد می‌کند که افرادی مسلط نبوده‌اند و این که کتاب جلوه به‌لهجهٔ عامیانهٔ عراقی نوشته شده است، دوباره مؤلفان از خود می‌پرسند:

اگر اصل کتاب به‌عربی نوشته شده، پس چرا زبان آن چنین ناقص است؟ و اگر اصل کتاب به‌زبان کُردی بوده، چرا به‌لهجهٔ کرمانجی شمال، که یزیدیان با آن سخن می‌گویند، نیست؟ چرا به‌زبان کُردی ناقصی نوشته شده؟ و آیا عاقلانه است بگوئیم که چنین متنی را شیخ حسن نوشته است؟ آن‌هم چنین مرد متصوف و دانشمندی که بزرگترین تاریخ‌نویسان، مانند ابن‌طولون،، مقریزی، ابن‌شاکر و ابن‌اثیر و غیره او را مدح و ثنا گفته‌اند. در پایان، مؤلفان معتقدند که یزیدیان دو کتاب به‌همین نام داشته‌اند، اما بعد از گم‌شدن و از بین رفتن کتب اصلی، در دوره‌های متأخر، کسانی دیگر به‌بازنویسی آن پرداخته‌اند.

زبان کتب مقدس یزیدیان

بدون شک زبان یزیدیان، زبان کُردی می‌باشد که هم‌چنان در بین آنان رایج و متداول است و آن‌چه که در بین مردم و خود یزیدیان شایع است این مطلب است که کتاب‌های مقدس آنان به‌زبان کُردی و به‌خطی سرّی نوشته شده است که عامهٔ مردم با آن آشنا نیستند. این خط تنها در بین گروهی از خواص یزیدیان، مخصوصاً روحانیون مسؤول کتاب، متداول و رایج بوده است. ما چیزی دربارهٔ مخترع این خط سرّی نمی‌دانیم، ولی از مطالعهٔ این الفبا درمی‌یابیم که این الفبا از الفبای آرامی و الفبای زردشتی و پهلوی (که از ریشهٔ الفبای آرامی هستند) ریشه گرفته و در آن تغییراتی داده شده است.

بسیار شگفت‌آور و سئوال‌برانگیز است، که ما حتی یک منبع عربی،

١)	ا
٢)	ب
٣)	پ
٤)	ت
٥)	ث
٦)	ج
٧)	چ
٨)	ح
٩)	خ
١٠)	د
١١)	ذ
١٢)	ر
١٣)	ز
١٤)	ز
١٥)	س
١٦)	ش
١٧)	ص
١٨)	ض
١٩)	ط
٢٠)	ظ
٢١)	ع
٢٢)	غ
٢٣)	ف
٢٣) مكرر)	ف
٢٤)	ق
٢٥)	ك
٢٦)	گ
٢٧)	ل
٢٨)	م
٢٩)	ن
٣٠)	و
٣١)	هـ
٣٢)	ي

الفبای سرّی یزیدیان

صفحهٔ اول کتاب جلوه که به خط سرّی نوشته شده است

فارسی، کُردی و حتی یزیدی را نمی‌یابیم که درباره این خط سرّی اشاره‌ای کرده باشد.

یکی از مستشرقین آلمانی موفق شد که دو کتاب «جلوه» و «مصحف رش» را که به‌این خط سرّی نوشته شده بود پیدا کند و رموز آن را کشف کرده و الفبای آن را استخراج نماید و معادل عربی و فارسی هریک از این حروف را مقابل آن‌ها بنویسد. ما هنگامی که می‌گوییم «الفبای عربی»، منظور ما همان الفبای قرآنی است که در میان ملل مسلمان که با قرآن سر و کار دارند، رایج و متداول است. هنگامی که می‌گوییم «الفبای فارسی»، منظور ما حروفی است که اعراب آن‌ها را نمی‌شناسند و آن‌ها را تلفظ نمی‌کنند. پارسیان به‌ناچار، برای آن حروف رسم‌الخطی شبیه به‌رسم‌الخط حروف عربی ابداع کرده‌اند. این حروف فارسی عبارتند از: پ، چ، ژ، گ، که در کنار حروف عربی در آن زبان کاربرد دارد. با توجه به‌این که زبان کُردی و زبان فارسی ریشهٔ واحدی دارند، پس بسیار طبیعی است که زبان کُردی با «الفبای فارسی» نوشته شود.

به‌پیوست، الفبای سرّی یزیدیان، که کتب مقدّسهٔ آن‌ها با آن نوشته شده است، را می‌آوریم و توجه شما را به‌این مسأله جلب می‌کنیم که دو حرف «ع» و «ل» متشابه هستند. دو حرف همزه و مد حذف شده و حرف «ڤ»[۳] (ف همراه با سه نقطه) که نه در زبان عربی و نه در زبان فارسی هست، آورده شده. این حرف، حرفی کاملاً کردی است که شمارهٔ مخصوص به‌خود را می‌گیرد.

---

۳) حرف «ڤ» معادل حرف "V" در الفبای انگلیسی است ـ مترجم.

انتشار کتب مقدس یزیدیان

کتاب‌های یزیدیان سرّی بوده و غیریزیدیان از وجود آن‌ها اطلاعی نداشته‌اند، زیرا یزیدیان به‌کسی اجازه نمی‌دادند که از وجود آن‌ها مطلع شوند. چون اکثریت طایفهٔ یزیدیه بی‌سواد بودند، افراد خود این طایفه نیز از وجود آن‌ها اطلاعی نداشتند و سال‌های سال، راز سرّی بودن آن‌ها برملا نشد، تا آن که به‌تدریج مستشرقان به‌سرزمین‌های آنان آمدند و سعی کردند تا اقلیت‌ها را کشف کنند. با هدف انتشار روحیهٔ تفرقه، نقش‌هایی را برای آنان در نظر گیرند. بر کسی پوشیده نیست که در هنگام سیطرهٔ تفکرات استعماری بر تفکرات عربی اسلامی، روحیهٔ جدایی‌طلبی نقش مهمی را ایفا کرد. به‌همین جهت می‌بینیم که مستشرقان غربی با کمک دولت‌های خود، به‌مطالعهٔ هر نقطهٔ ضعف و هر دینی در منطقه پرداختند و توجهی به‌آزادی ملت‌ها نکردند.

دو کتاب مقدس یزیدیان در اواخر قرن نوزدهم، به‌وسیلهٔ مستشرقان کشف شد و به‌وسیلهٔ آنان به‌تعدادی از زبان‌های خارجی ترجمه و منتشر گردید. بر آن‌ها شرح‌های بسیار مهمی نوشتند و این کار خود را پیروزی بزرگی دانستند[۴].

سیدعبدالرزاق حسنی نقل می‌کند که «ع.م» فرزند: «ا.ل»، که یکی از یزیدیان تحصیل‌کرده شیخان بود، به‌او گفته است که نسخهٔ اصلی «مصحف رش» در کتابخانهٔ پدرش بوده که یکی از اولاد خاندان «آل موسم موصلی» به‌آن دست یافت. این واقعه در دورهٔ علی‌بیک، پسر

---

۴) کتاب: یزیدی‌ها و شیطان‌پرست‌ها ـ تألیف سیدعبدالرزاق حسنی، ترجمهٔ سید جعفر غضبان، ص ۵۳.

حسین‌بیک، رئیس طایفه اتفاق افتاد و کتابی به‌زبان ترکی به‌جای آن گذاردند. بعد از مدتی «ا.ل»، محتاج کتاب «مصحف رش» شد و چون به‌جای آن مراجعه کرد، دید چنین کتابی را به‌جای آن گذارده‌اند. پس از تحقیق دانست که کتاب مزبور تحت تصرف بعضی از مستشرقین قرار گرفته است. شاید در این داستان رگه‌هایی از حقیقت نهفته باشد، زیرا همان‌طور که گفتیم؛ مستشرقان به‌چنین چیزهایی، به‌ویژه کتب خطی دینی، بسیار علاقه‌مند بوده‌اند، تا بتوانند اسرار درست و نادرست ادیان را کشف کنند.

در پایان، مهم‌ترین چاپ‌های منتشرهٔ این دو کتاب را ذکر می‌کنیم که عبارتند از:

۱- ادوارد براون، اولین کسی بود که این دو کتاب را در سال ۱۸۹۵ م به انگلیسی ترجمه کرد.

۲- در سال ۱۹۰۹ میلادی، «عیسی یوسف» هر دو کتاب را به‌زبان عربی و انگلیسی ترجمه نموده و تحت عنوان Yazidi Texts، در مجلهٔ آمریکایی (AJSL)، جلد ۳۵، ص ۱۱۸، منتشر کرد.

۳- در سال ۱۹۱۱ میلادی، کشیش انستاس کرملی آن‌ها را در مجلهٔ اتریشی شمارهٔ ۶، ص ۱ تا ۳۹، منتشر کرد و چگونگی دستیابی خود را به آن‌ها شرح داد. در سال ۱۹۱۶ م مجلهٔ المقتطف در شمارهٔ ۴۹، ص ۳۲۱ تا ۳۳۱، ترجمهٔ عربی آن را منتشر کرد.

۴- در سال ۱۹۱۲، مستشرق اتریشی Bittner، این دو کتاب را با متن اصلی عربی و کُردی آن، در مجلهٔ «یادداشت‌های اکادمی علوم دینی»، شمارهٔ ۴، ص ۵۵ و شمارهٔ ۵، ص ۱۲، همان سال منتشر کرد.

۵- در سال ۱۹۱۵ میلادی، همراه با ترجمه‌های فرانسوی آن‌ها در مجلهٔ «الشرق‌المسیحی»، شمارهٔ ۲، ص ۱۵۶ منتشر شد.
۶- «علی شرقی»، گزیده‌هایی از کتاب «جلوه» را در مجلهٔ فرقان، شمارهٔ ۱۱، ص ۸۲۲-۸۲۴، منتشر کرد.
۷- در سال ۱۹۲۹ میلادی، سیدعبدالرزاق حسنی، متن کامل کتاب «جلوه» را در مجلهٔ العصور قاهره، ص ۷۱۷-۷۱۹ منتشر کرد. سپس در کتابی تحت عنوان «شیطان‌پرستان در عراق» که در سال ۱۹۳۱، در چاپخانهٔ عرفان صیدا به‌چاپ رساند، این کتاب را مجدداً منتشر کرد.
۸- در سال ۱۹۳۰ میلادی، «فرلانی»، مستشرق فرانسوی آن را در صفحهٔ ۷۱ تا ۹۱ کتاب خود منتشر کرد.
۹- در سال‌های ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ میلادی، نویسندهٔ کُرد «کامران بدرخان» قسمت‌هایی از کتاب «مصحف رش» را به‌فرانسه ترجمه کرده و آن را در مجلهٔ خود به‌نام: «هاوار» شماره‌های ۱۴ و ۱۶ در دمشق منتشر کرد.
۱۰- در سال ۱۹۳۴ میلادی، دانشگاه امریکایی بیروت، کتاب «الیزیدیه قدیماً و حدیثاً» را که منسوب به‌اسماعیل‌بیک چول بود، چاپ کرد که در صفحات ۱۰۰ تا ۱۰۶ آن، متن دو کتاب به‌زبان عربی آمده بود.
۱۱- در سال ۱۹۳۵، عباس عزاوی، این دو کتاب را در ضمن کتاب: «تاریخ‌الیزیدیه و اصل عقیدتهم»، ص ۱۸۳ تا ۱۹۲، به‌زبان عربی منتشر کرد.
۱۲- در سال ۱۹۴۶ م، «انیس فریحه»، این دو کتاب را در مجلهٔ «الجمعیه الشرقیه الامریکیه» شمارهٔ ۶۶، ص ۲۳ تا ۳۶، به‌زبان انگلیسی منتشر کرد.
۱۳- در سال ۱۹۴۹ م، سید صدیق دملوجی موصلی، کتاب بزرگی در

مورد یزیدیه نوشت و در آن متن کامل «کتاب جلوه» و قسمت‌هایی از کتاب «مصحف رش» را نقل کرد.

تعدادی دیگر نیز اقدام به‌انتشار این دو کتاب نمودند، اما آن‌چه که باید افزود، اینست که در نسخه‌های منتشر شده، اختلافات بسیاری از لحاظ محتوی و معنی و الفاظ و مضمون دیده می‌شود، اما به‌هر حال اساس همهٔ آن‌ها یکی است. باید گفت که اگر به‌این دو متن، نام کتاب اطلاق شده است، این بدان معنی نیست که این دو متن، کتاب‌های حجیمی هستند، بلکه با تمام شگفتی باید گفت که تعداد صفحات آن‌ها کم است و آن‌چه را که ما، در پی می‌آوریم، متن کامل هر دو کتاب است.

کتاب جلوه

این کتاب پنج فصل دارد. تعداد واژه‌های آن به‌پانصد واژه نمی‌رسد. دقیقاً ۴۹۰ واژه است و شامل نصایح ملک‌طاووس به‌پیروان دیانت یزیدیه است که در آن میزان قدرت و کارهای خود را برمی‌شمارد و آن‌چه را که برای طایفهٔ یزیدیه انجام داده، ذکر می‌کند. این کتاب منسوب به‌شیخ عُدی بن مسافر[۱] است و معتقدند که او این کتاب را پیش از مرگ خود، به‌یار رازنگهدار خود «فخرالدین» سپرد.

در این کتاب سخنان غیرمنظمی دربارهٔ قدمت خداوند، بقا و قدرت و وعد و وعید او، مطالبی دربارهٔ تناسخ ارواح آمده است. هم‌چنین در آن گفته شده که همهٔ کتاب‌های آسمانی موجود در بین ادیان مختلف، تحریف شده است. مطالبی از آن‌ها که با سخنان یزیدیه هم‌خوانی دارد، صحیح و مطالبی که هم‌خوانی ندارد، تحریف شده است. در آن بحثی دربارهٔ حیوانات خشکی، دریایی و پرندگان شده که چگونه حرکت نموده و

---

۱) اسماعیل بغدادی، در کتاب: «ایضاح المکنون» نقل می‌کند که شیخ حسن بن عُدی، کتابی به‌نام: «الجلوة‌لأرباب الخلوة» نوشته که بدون شک غیر از کتاب فوق‌الذکر است.

تحت امر او زندگی می‌کنند و همهٔ گنج‌های زمین برایش آشکار و واضح است و به‌هر که بخواهد روزی می‌دهد. ملک‌طاووس در این کتاب سفارش می‌کند که او را گرامی بدارند و احترام کنند، شریعت او را پاس داشته و به‌آن عمل کنند.

Kitēbī Jilva

dībāčă

1- awî la pêš hamū xalq bv̄wa malik táwūsa.

2- awa ka abtāwūsî bo am alama nārd tākū qawmî xāsî xoy jwê bikātawa-u-têyān bigayanê-u- la wahm-u- sargardānî rizgāryān bikā.

3- bo pêk hênānī la am îša la pêšêdā ba qisay rūbarū,

کتاب جلوه

پیشگفتار[۲]

۱- آن‌که پیش از همه خلق شده، ملک‌طاووس است.

۲- اوست که «عبطاووس» را به‌این عالم آورد، تا قوم خاص خود را تمییز دهد و بیاگاهاند و آن‌ها را از سرگردانی و وهم رهایی بخشد.

۳- و اولین آن، به‌وسیلهٔ پیام شفاهی بود، سپس به‌واسطهٔ این

---

۲) آوانگاری و تصحیح دقیق متن کردی دو کتاب «جلوه» و «مصحف رش» توسط جناب آقای دکتر فاروق صفی‌زاده صورت گرفته است و جا دارد که از زحمات بی‌شائبه ایشان تشکر و قدردانی گردد ـ مترجم.

کتاب که نام آن جلوه است این‌کتابی است که خواندن آن برای بیگانگان مجاز نیست.

lapāš dā ba wāsitay am kiteba kanāwî jilwaya-v- xwêndinîdirv̄st niyabo kasê ka lammîllata ba dara.

فصل اول

bašī Yakamîn

۱- من بودم و حالا هم هستم و تا پایان بر آفریدگان چیره هستم. مصالح و کارهای تمامی کسانی که در حوزهٔ من هستند، با تدبیر من انجام می‌شود.

1- min̄būm-u- êstaš ham-u- damênim, tā āxir zorm ba sar hamū āfrînandayêkawe haya. min îšî awāna pêk dênim.

۲- من حاضرم و به‌تمام کسانی که مرا در هنگام نیازمندی فرامی‌خوانند و به من اعتماد می‌کنند، سریعاً پاسخ می‌دهم.

2- min hāzirim xêrim bo awānay pêm birwā dakan-u- damê iš lêm dalwā.

۳- هیچ جایی نیست که من در آن‌جا نباشم. من در تمام حوادثی که خارجیان (غیریزیدی‌ها) آن حوادث را شر می‌دانند، شرکت دارم. زیرا که اعمال مردم مطابق میل و مرام آن‌ها نیست.

3- hič jêyak lamin boš nîya, min šarîkim la hamū wāqiātêk ka qwānay ladîn ba darān pêy dallên šārr, čvnkî ba gwêray ārazūy awān niya.

4- bo hamū waytêk îš pêk hêna rêk haya, awîš ba pirsî mina. hamū asrêk bo am ālamagawrayêk danêndirê, aw gawrānaš haryak la dawrî xoydā îš pêk dênê.	۴- هر زمان مدبّری دارد و تدبیر آن زمان‌ها هم با مشورت من است. هر نسلی تغییر می‌کند، حتی رئیس این عالم. حتی سایر رؤسا که هریک دوره و نوبت مخصوص به‌خود را دارد و وظیفهٔ خود را انجام می‌دهد.
5- ba tabîatî xalq kirāw îznî haq adam.	۵- به‌طبیعت مخلوق براساس اخلاق آن اجازه می‌دهم.
6- away ka barām barim barim bikā ājiz dadê	۶- کسی که در برابر من مقاومت کند، پشیمان و عاجز گردد.
7- X udākānî tir daxîlyān nîya bo îšî min. har čî ārazū bikam, têm nāgan.	۷- هیچ‌یک از خدایان دخالتی در کار من ندارند و نمی‌توانند مرا از هدفم بازدارند. حال این هدف هرچه می‌خواهد باشد.
8- aw kitâbāna ka ba dast awānî tirawaya, hamū haq nîya, Pêqambarān nayān nūsîwa lāyāndā āsî bun, gorîyān. haryak law kitebana awîtir nasx-v-bātil akā.	۸- کتاب‌های موجود در دست خارجیان حقیقی نیست و آن را پیامبران برای ما ننوشته‌اند ولکن عصیان و ستم کردند و آن را تحریف نمودند، که هریک از آن‌ها دیگری را باطل شمرده و نسخ می‌کند.

9- dirūst-v-nādrvst dîyāra, amāna tāqî kırāwatawa.

۹- حق و باطل معلوم است. این‌ها همگی تجربه شده است.

10- har dam bo awānay ka qisa la wāday min dakan bafikr, xommuxālifati awzîra kānay muda bbirana kawā min nārdūma bo čand rože dakamı. kvllê jārîška pêy biwê harāmi da kam.

۱۰- عهد و میثاق خود را به‌کسانی که بر اساس پیمان من سخن گویند، می‌بخشم. با رأی مدبّران مخالفت می‌کنم. مدبّران زیرکی که برای چند روزی آنان را فرستاده‌ام، چون هنگام آن فرارسد، اموری را ذکر و کارهایی را حرام می‌کنم.

11- bawāndaře nîšān dadam-v- têy dagayanim ka ljy awān d-kawn ka fêryānim kirdūwa. dilxoš dabin la rek kawtin la gall min.

۱۱- آن‌هایی را که پیرو تعلیمات من هستند، ارشاد کرده، تعلیم می‌دهم. چون با من موافقت کنند، لذت و شادمانی یابند.

basî dvwam

فصل دوم

1- čākayînsān adam wakū xom.

۱- خوبی و نیکی انسان را همچون خودم جبران می‌کنم.

2- zarim haya ba sar

۲- بر هرآن‌چه که هست، چه در

awānay la zamîn-v- la sar zamin-v- žêr zamîn.	زمین، چه بر روی زمین و چه زیر زمین تسلط دارم.
3- nāmawê āfarîda la āfarîday tir bikawin.	۳- آمیزش (اختلاط نژادی) آفریده با آفریده را نمی‌پذیرم.
4- wa xêryān mang nākam ba wvjvdi awānay la hînî minin-v-ba qisay min dakan.	۴- خیر کسانی را که از خواص من و تحت فرمان من هستند، از آن‌ها منع نمی‌کنم.
5- îś bawāna adam la taqim kirdūnawa-v- ba ārazūy min dar čūn.	۵-کار خود را به‌کسانی می‌سپارم‌که آن‌ها را امتحان کرده‌ام و آن‌هامطابق مرام من عمل می‌کنند.
6- bo awānay kawā birwām pê dakan-v- pirsyārî min dakan, ba čašnek dar dakewum.	۶- من به‌بعضی از انواع و اشکال درآمده و بر آن‌ها که مرا باور دارند و تحت تسلط من می‌باشند، ظاهر می‌گردم.
7- ba gwêray zamān xalq aranjenim, kas nātwānê nahêllê.	۷- در درازای زمان خلق را می‌رنجانم، هیچ‌کس مانع من نخواهد شد.
8- kasîš daxlî nîya basarmawa.	۸- کسی حق ندارد در کار من دخالت کند.
9- ranj-v-nāxošî dênim ba sar awānay ka riqa barî la gall min dakan.	۹- رنج و ناخوشی را برای کسانی‌که بر من کینه می‌ورزند، می‌فرستم.

10- a way kawā sar ba mina, wakū însānakānî tir nāmitê.

۱۰- کسی‌که پیرو دین من باشد، مـانند سـایر افـراد بـنی‌آدم نمی‌میرد.

11- haz nākam kasêk law zamānay zortir ka min dāmnāwa, lam dinyāya bimênê.

۱۱- به‌هیچ‌کس اجازه نـمی‌دهم بیش از آن اندازه و وقتی که مـن معین کرده‌ام، در این عالم سفلی بماند.

12- agar ārazū bikam, yak la sar yak, dū sê jār daynêrim boam ālama-v-ālamêki tir ba tanāsuxiarwāh.

۱۲- اگر بخواهم او را دوبـاره و سه‌باره به‌دنیا می‌آورم، یا به‌عالم دیگـر از راه تـناسخ ارواح برمی‌گردانم.

bašî sêyam

فصل سوم

1- bê ktêb rê nîšān adam. awānay ka xošawîstî minin-v- sar ba minin la qaybawa rahbarîyān. dakam. away ka fêrtān dakam ranjî têdā nîya.

۱- من بدون کتاب مردم را ارشاد می‌کنم و از عالم غیب، دوستان و خواص خود را هدایت می‌نمایم. تـمام تـعالیم مـن بـدون مشـقت است.

2- ba gwêray rawišî waqt,

۲- بر پایهٔ روش و اخلاق حال و

zîyān bawāna dagayênim kala ālamîkî tir dān-v- la dînî min lā dadan.

زمان، کسانی را که با تعالیم من مخالفت کنند، و از دین من بیرونند، قصاص می‌کنم.

3- am banî ādamāna rawišî šarî-at nāzānin, boya kvllî larê dačina darê.

۳- بنی آدم روش شریعت را نمی‌دانند، به‌همین‌خاطر است که از راه راست منحرف می‌شوند.

4- roh la barî sanzamîn,-v- kotirî āsmān-v- māsî nāw bahr hamū ba dastî mina-v- lasor firmānî mina ba hamū.

۴- موجودات خشکی و کبوتر آسمان و ماهیان دریا، تمام آن‌ها به دست من و تحت فرمان من هستند.

5- ganjînay žêr zamîn dazānim, yak la pāš yak aydam baxalq.

۵- گنج‌های زیرزمین همه نزد من است و آن‌ها را یکی‌یکی به مخلوقات می‌بخشم.

6- mugjîza-u- ājibātî xom nîšan dadam bawanay kawā dawa dakan.

۶- معجزات و عجایب خود را برای کسانی که طالب باشند و از من بخواهند، نشان می‌دهم.

7- aw bêgānāna kawā riqa barî dakan-v- ba qisay min-v- awānay kawā sar ba minin nākan, tūšî zarar dabin, čunkî nāzānin kwêrawarî-v- dawllamandî

۷- بیگانگان با من مخالف بوده و با من ضدیت دارند و به‌معجزات من اهمیت نمی‌دهند و به‌حرف پیروان من گوش نمی‌کنند، دچار ضرر و زیان می‌گردند، چرا که نمی‌دانند

badast mina. daydam ba čāktrînî banî ādam	ثروت و عظمت به‌دست من است و آن را به‌بهترین و شایسته‌ترین اشخاص می‌بخشم.
8- la pêšawa rêk xistinî ālamān-v- wargêrrānî ayyāmakān-v- dānarî hamū îš pêkhênaryān la minawaya.	۸- تدبیر جهان‌ها و انقلاب نسل‌ها و قرن‌ها و تغییر و تبدیل اداره‌کنندگان از طرف من است و از قدیم به‌عهدهٔ من بوده است.
bašî čāram	**فصل چهارم**
1- haqî xom ba kas la xudāyān nādam.	۱- حقوق خود را به‌هیچ‌یک از خدایان نمی‌دهم.
2- cûwār Gvnsvr-v- čuwār waqt-v- čūwār ruknim baxšî bo îš pêk hênāni xallq.	۲- چهار عنصر، چهار زمان و چهار رکن را برای احتیاجات و ضروریات مخلوق آفریده‌ام.
3- kitêbî bêganākān čāka agar la āyînî min bikā, avî lo la āyînî min nākā gorîwyāna.	۳- کتاب‌های بیگانگان شایسته است اگر مطابق آیین من باشد. هر کدام که مخالف آیین من است، آن را تغییر داده‌اند.
4- dužminim sê šita-v- riqim la sê šita.	۴- سه چیز دشمن من است و از سه اسم متنفرم.
5- awānay kawā nihênî	۵- کسانی که اسرار مرا حفظ

min nāllen, xêryān pê dagā.

می‌کنند، خیر من به‌آن‌ها می‌رسد.

6- awānay kawā ranj bo min adan, har yakê lawān ba ālamêk čākî adamawa.

۶- آن‌هایی‌که به‌سبب من مصیبت‌هایی‌را متحمل می‌گردند، به‌درستی که در عوالم دیگر به‌آن‌ها کمک کنم.

7- bo riqa barî la gall bêgānakān damavê awānay ka wā sar ba minin pêkawa bîyān bastim.

۷- می‌خواهم که همه فرزندان و پیروان من، در برابر ضدیت بیگانگان با آن‌ها، به‌یک ریسمان چنگ اندازند.

8- ay awānay ka rāst bêžî min la kêvê dakirin, law qisāna lādan ka la minawa nîya, nāvî min-v- sîfati min mahenin tā gunāhbār nabin. êwa nāzānin av la rê čvna darana či nākan.

۸- ای کسانی که پیرو سفارش‌های من هستید، تمامی سخنان و تعالیمی را که از طرف من نیست، نپذیرید. نام و صفات مرا نبرید، تا دچار گناه نشوید، زیرا نمی‌دانید که بیگانگان چه خواهند کرد.

bašî Panjam

فصل پنجم

1-zāt-v- sutatim māqūll bikirrin, čvnkî awānay la Fikrtān čotawa, la āyînî

۱- شخص من و صورت من را گرامی بدارید. چون که چیزهایی را که از یادتان رفته، به‌یادتان

می‌آورد.

۲- شرایع مرا نگاه‌دارید و به‌خادمانم گوش فرادهید و به‌علوم غیبی که از سوی من به‌شما می‌گویند گوش بسپارید.(۳)

min ba yādtān dênê.

2- ba qisay xidmatkārakānim bikan. gwê bigrin law îlma qayba dallên.-kitêbî jilwā birayawa-

«پایان کتاب جلوه»

۳) روایت زغبی (ص: ۵۰) مطالب زیر را اضافه دارد: «و در برابر بیگانگانی نظیر یهود و نصاریٰ و مسلمانان و غیره از آن صحبت نکنید، آن‌ها نمی‌دانند تعالیم من چیست و از کتاب‌های خود چیزی به‌آن‌ها ندهید، مبادا آن‌ها را تغییر دهند و شما متوجه نباشید. بیشتر مطالب را از روی غیب حفظ کنید، تا بر شما تغییر نیابد».

مصحف رش

واژهٔ «رش» در زبان کردی به‌معنای سیاه و مصحف رش به‌معنی کتاب سیاه یا «نوشتار سیاه» است. این کتاب اندکی از کتاب جلوه بزرگتر است. تعداد واژه‌های آن کمتر از ۷۵۰ واژه و بدون فصل‌بندی می‌باشد. مضمون آن با مضمون کتاب جلوه اختلاف دارد.

در این کتاب، سخن از خلق آسمان‌ها و زمین و آن‌چه در اوست (مانند دریاها و کوه‌ها و درختان) رفته است. از آفرینش فرشتگان و اعمال آنان، عرش، آفرینش آدم و حوا، کیفیت بیرون کردن آن‌ها از بهشت، چگونگی فرستادن شیخ عُدی بن مسافر از سرزمین شام به‌روستای لالش، در شمال عراق، نزول ملک‌طاووس به‌زمین و نصب پادشاهان یزیدیه، مقاومت یهود و نصاری و مسلمانان و ایرانیان در برابر او و این‌که آنان مخالف اویند، سخن می‌گوید.

در آن آمده است که طوایف بشری همه از نسل آدم و حوا هستند، اما نسل یزیدیه و از آن‌جمله پدران اولیهٔ یزیدیه، یعنی شیث و نوح و انوش، همه فقط از نسل آدم هستند. (نگاه کنید به‌مبحث ولادت دوقلوهای پسر و

دختر، که از صلب آدم به‌تنهایی متولد شدند) و این که پس از توفان نوح، توفانی بر یزیدیه وزید که از آن هفت‌هزار سال می‌گذرد. این که در هر هزارسال خدایی از آسمان نازل می‌شود، که شرایع و سنن آنان را پی‌ریزی می‌نماید.

هم‌چنین در این کتاب، جایگاه خدایان و اعمال آن‌ها آمده است، که اولین آن‌ها خدای بزرگ است که هرچه بخواهد می‌کند. بر تمامی خدایان سیطره و کنترل دارد. بعد از او رئیس خدایان می‌آید، که همان ملک‌طاووس است. پس از او خدایان دیگر، یکی پس از دیگری می‌آیند، تا این که به‌یزید می‌رسند، که او نیز یکی از خدایان هفت‌گانه است، که از دیدگاه آنان قانون‌گذار اعظم است و هموست که به‌زمین نازل می‌گردد.

این کتاب هم‌چنین متضمن شرایع آنان و ذکر اشیای حلال و حرام آنان در ازدواج، روزه، نماز، حج، زکات، زیارت و آداب دفن مردگان می‌باشد. هم‌چنین در این کتاب شرح چگونگی طواف دادن سنجق‌ها در شهرها و روستاها، برای جمع‌آوری هدایا و صدقات و نذورات و چگونگی زیارت قبر شیخ عُدی و کارهایی را که باید در عید «سرسال» انجام دهند؛ چیدن گل‌های سرخ، ذبح حیوانات و غذا دادن به‌فقرا و زیارت قبور آمده است[1].

اعتقاد بر اینست که مصحف رش، دویست سال پس از درگذشت شیخ عُدی نوشته شده است. در این‌جا متن کامل آن را می‌آوریم:

---

۱) ویژگی نسخهٔ اتریشی، داشتن متن اصلی کردی آن است، اما نسخهٔ امریکایی دارای برخی اضافات بوده و در برخی عبارات، تقویم و تأخیر روا داشته و دارای پیوستی است که در دو کتاب مذکور دیده نمی‌شود. این پیوست شامل شرایع، احوالات و کرامات اولیای یزیدیه و ذکر جایگاه امرا و شیوخ آنان و سرودهایی با وزن‌ها و عبارات مختلف در مدح شیخ عُدی و سرودهای دیگری که در نماز می‌خوانند، می‌باشد.

mushafāraš	**مصحف رش**
1-awall jār xudā la sarî xošawîstî xoy gawharêkî sipî xallq kird-u-kotirêkîxallqkird, nāvî nā: "anfar"-v-gawharêkî naya sar pištî-v-čil hazar sāll lasarî dānîšt.	۱- خداوند در ابتدای امر، به‌خاطر عشق و علاقه‌اش، مروارید سفیدی خلق کرد با کبوتری که نام او را انفرنهاد. و مروارید را بر پشت آن قرار داد و چهل‌هزار سال بر آن نشست.
2- awall rožê ka xallqî kird rožî yakšanba bū. malakê xallqkird, nāwînā gzrāîl. kî avîš malik tāwūsa ka gavray hamūyāna.	۲- اولین روز آفرینش، روز یکشنبه بود. در این روز فرشته‌ای آفرید و نام او را عزرائیل نهاد که همان ملک‌طاووس و رئیس همه است.
3- rožî dūšamba malak dardāîlî xalq kird ka šêx hasana.	۳- روز دوشنبه، ملک دردائیل را خلق کرد، که شیخ حسن است.
4- rožî sê šamba êsrāfâîlî xallqkird ka šêx šamsa.	۴- روز سه‌شنبه، ملک اسرافائیل را که شیخ شمس‌الدین است، خلق کرد.
5- rožî cvwār šamba malak mîkāîlî xallq kird ka šêx abūbakra.	۵- روز چهارشنبه ملک میکائیل را، که شیخ ابوبکر است، خلق کرد.

6- rožî panj šamba malak jibrāili xallq kird ka sājadîna.	۶- روز پنجشنبه، ملک جبرائیل را که سجادین است، خلق کرد.
7- rožî jumia malak šimnā îlî xallq kird ka nasiraddina.	۷- روز جمعه ملک شمنائیل را، که ناصرالدین است خلق کرد.
8- rožî šamba malak nūrāîlî xallq kird ka faxraddîna.	۸- روز شنبه ملک نورائیل را که فخرالدین است، خلق کرد.
9- malak tāwūs, avî kird ba gawray awān.	۹- بـــزرگ تـــمام آن‌هـــا را ملک‌طاووس قرار داد.
10- la pāšdā sūrati hawt asmān-v- arz-v- hatāw-v- māngî xallqkird.	۱۰- پس از آن صـــــورت‌های هـــفت‌گانهٔ آسـمان‌ها، زمـین، خورشید و ماه را آفرید.
11- faxraddîn însān-u- haywān roh la bar-u- tayr-v- wohūšî xallqkird-u- la gîrfān xarqa dāy nān. la gallmalāîka la gawharî sipî hāta darê. nagrayêkî azîmî la sar gawharêkî kêšā čāvî	۱۱- فخرالدین، انسان و حیوان و موجودات و پرندگان و درندگان را آفرید. آن‌ها را در جیب‌های خـرقه قـرار داد و بـا مـلائکه از مروارید سفید بیرون آمد، بر آن مـرواریـد فـریادی بـلند کشـید. چشم او چهارپاره و از شکـم آن

buwa bo ba čwār latawa-v-āwla sikî hāta darê. būba bohr-v- dinyā xir-v-bê kinbū.	آب جاری شد و دریا گردید. دنیا گرد بود و شکافی نداشت.
12- jibrāîlî ba sūratî tayr xallq kird-v- nārdî-v- čuvār gošay dāya dāstî. la pāšda kaštîyakî xallq kird-u- la āw da sî hazār sāll dānîšt. la pāštir hāt.u- sākin lālišbū. qîžāndî ladinyādā. bahr bastî dinyā bv̄ ba arz-u-dastî kirdba larzîn. farmv̄y jibrāîl bū ārām dūpārča law gawharāy hênā-v- yakêki la žêr arz-v- yakêkî la dirgāy āsmān dānā. la pāštir la wāndā. māng-u- rož-u- astêra-v- la rîza gawhara sipîyaka dirusti kird bo juwānî-v- la āsmāndā hali wāsî.	۱۲- خداوند جبرائیل را به‌صورت پرنده‌ای آفرید و فرستاد. چهار زوایای زمین را به‌دست او داد. سپس کشتی را خلق کرد و سی‌هزار سال در آن فرود آمد. بعد از آن آمد و در کوه لالش اقامت گزید. سپس بر دنیا نهیبی زد و دریا خشک شد و زمین به‌وجود آمد. آغاز به‌لرزیدن کرد. در آن هنگام به‌جبرائیل امر کرد که دو قطعه از آن مروارید سفید بیاورد و یکی را در زیرزمین و دیگری را در دروازهٔ آسمان قرار داد، آنگاه هر دو آرام شدند. سپس خورشید و ماه را از قطعه‌های آن گوهر آفرید و ستارگان را در آسمان آویخت.

13- diraxtî bār dār-u-gîyā-v- šaxî bo juwāni arz xallq kird. arši la sar farš xallqkird.

۱۳- برای زیبایی زمین، درختان میوه و گیاهان را بر روی کوه‌ها و زمین آفرید. عرش را بر فرش خلق کرد.

14- xuday gawra ba malāîkay gut: min ādam-u-hawā xallqda kam-u-dayānka m ba bašar la sar ādam šahrîbnîsa far dabê. la vêš milatî la sar arz paydā dabê. la pāštir milati gzrāîl yagnî malak tāwūs a yazîdîyaya paydā dabê.

۱۴- آنگاه پروردگار بزرگ به‌فرشتگان گفت: من آدم و حوا را می‌آفرینم و آن‌ها را بشر می‌سازم و از سر آدم «شهر بن سفر» به‌وجود می‌آید. از او ملتی بر روی زمین پدید آید که ملت عزرائیل نامیده شود، یعنی ملت ملک‌طاووس، که همین ملت یزیدیه است.

15- la pāšdā šêx ādî la arz nārdbo lāliš.

۱۵- سپس شیخ عادی را از زمین به‌لالش فرستاد.

16- la pāštir xudā hāta xwārê bo sar kêwaraš-u-qîžāndî, sî hazār firištay xallqkird-v- kirdînî ba qull. čil sāll gbādatyān kird, la

۱۶- سپس پروردگار برکوه سیاه فرود آمد و فریادی کشید. سی‌هزار فرشته آفرید و آن‌ها را بر سه گروه کرد. آن‌ها اول کار چهل‌هزار سال عبادت کردند،

pōšda dayna dast malak tāwūs-u- la galyān čūwa āsmān.

پس آن‌هـــا را بـــه‌ملک‌طاووس ســـــپرد و او هـــم آن‌هـــا را به‌آسمان برد.

17- la pāšdā xudā hatā xuwārê bosar arzî duds. formūy ba jibrāîl xolî la har č vwār gošay dinyā hênā. xoll-v- hawā-v- āgir-v- āwî xallq kird-v- la tuwānāyî xoy kirdî baroh. farmūy ba jibrāîl bibata firdaws-v- la barî hamū dārê bixwā, har ganim naxwā.

۱۷- سپس پروردگار به‌سرزمین قـــدس فـــرود آمـد و به‌جبرئیل دستور داد که از چهارگوشهٔ زمین خاک بیاورد. سپس خاک و هوا و آتش و آب را آفرید و با نیروی خود آن‌ها را مبدل بـه‌روح کـرد. به‌جبرئیل دستور داد که آن روح را بـــه‌بهشت درآورد تـا از هـمهٔ درختان میوه بخورد، بجز گندم.

18- la pāš sad sāll malak tāwūs ba xudāy kut: čon ādam-v- naslî zor dabê. xudā kutî: amr-v- tadbîr amaya aw adma dast to. hát ba ādamîkut: to ganimit xuwārd kutîna, čunka xodā nayhêšt. kutî: bixo bo to čāktir. lapās

۱۸- پس از صـــــــــدسال، مـــــلک‌طاووس بـــه‌خدا گـــفت: چگونه نسـل آدم زیاد و افـزون شود؟ خدا به‌او گفت: امر و تدبیر را بـــه‌دست تـــو سپردم. بـه‌این جـهت مـلک‌طاووس بـه‌نزد آدم آمـــد و بـــه‌او گـــفت: آیـا گـندم خـورده‌ای؟ آدم گـفت: نـه، زیـرا خداوند مـرا از خـوردن آن نـهی

کـرده‌است. مـلک‌طاووس بـه‌او گفت: گندم بـخور، بـرایت بـهتر است. آدم خورد و شکمش بـاد کرد. ملک‌طاووس او را از بهشت بیرون راند و به‌حال خود گذاشت و به‌آسمان برگشت.	xuwārdin sikî fūdirā. malak tāwūs la janat kirdy darê-v- bajêyhêšt-u- sar kawt bo āsmān.
۱۹- آدم از نـفخ شکـم بـه‌ستوه آمـد، زیـرا مـخرجـی نـداشت. خداوند کبوتری را فرستاد تـا بـا منقار خـود مـخرجـی بـرای آدم درست کرد، آدم راحت شد.	19- la bar sikî tangî pê hall činira, čunka qingî nabū. xudā kotirêkî bo nārd-u-ba dandūk kunî bo kird. ārāmikird.
۲۰- جبرئیل یک‌صد سال از آدم غـایب شـد. آدم گـریست و یک‌صد سال اندوهگین شد.	20- jibrāîl sadsāll lo gumbū. sad sāll qambārbū.
۲۱- خداوند به‌جبرئیل فرمود که حوا را از زیربغل چپ آدم خـلق نماید.(۲)	21- xudā farmūy ba jibrāîl hat-v- hawāy xallqkird la bin bāqall čapî ādam.

۲)نسخه آمریکا اضافاتی دارد: «سپس آدم و حوا در امر تناسل جنس بشر با هم اختلاف پیدا کردند. هریک می‌گفت: نسل بشر از من است، زیرا می‌دیدند که حیوان نر و ماده در تولیدمثل شرکت دارند و بعد از بحث زیاد اتفاق کردند که هریک شهوت خود را در کوزه‌ای بریزد و دَرِ کوزه را ببندند. این کار را کردند و کوزه‌ها را مُهر نمودند. نه ماه صبر کردند و بعد کوزه‌ها را باز نمودند. در کوزهٔ آدم یک جفت پسر و دختر بود، ولی در کوزهٔ حوا کرم‌های گندیده و بدبو بود. نسل یزیدیه از آن دختر و پسری است که

22- la pāšdā malak tāwūs hāta sar arz la bar tāy fay maxlūqî êma. jiga la pādšāhā nî ōšūrî čand pādîšāy tirmān bū. našrūh kānsiraddîna-v- kāmūš ka faxraddîna-u- artîmuš ka šamssaddîna-u- la pāš awa dūpādîšāhmān bū; šāpūr awwall-u- duwam. hukmyān sad-v- panjā sāll dawāmîkird. la nasl awān gawrakānmān rāwastāw būn tā êsta.

۲۲- سپس ملک‌طاووس به‌خاطر طایفه و مخلوق ما فرود آمد. برای ما پادشاهانی غیر از پادشاهان آشوری معین کرد که آن‌ها عبارتند از: نشروخ که همان ناصرالدین است، کاموش که همان فخرالدین است، ارطیموش که همان شمس‌الدین است. بعد از آن‌ها دو پادشاه به‌نام شاپور اول و دوم داشته‌ایم که پادشاهی آن‌ها یک‌صد و پنجاه سال طول کشید و امرای ما از آن تاریخ تا کنون از نسل آنان هستند.

23- riqmān la čuwār pādîšāha.

۲۳- و با چهار پادشاه دشمن هستیم.

☞ آدم داشت. خداوند برای آدم دو پستان خلق کرد تا بچه‌های خود را شیر دهد. به‌این جهت است که مردها پستان دارند.

پس از این وقایع، آدم به‌حوا نزدیک شد و دو فرزند پیدا کردند: یک پسر و یک دختر. یهود و نصاری و مسلمانان و سایر ملل از این دو به وجود آمدند. اما شیث و نوح و انوش که مردمان خوبی بودند، آن‌ها پدران اولیهٔ ما هستند. آن‌ها فقط از آدم به‌وجود آمده‌اند. بعد از آن بین مرد و زنش خصومت به‌وجود آمد. مرد می‌گفت: این زن زن منست و زن می‌گفت: این مرد شوهر من نیست و مرد دیگری را شوهر خود می‌دانست. در این بین زن و مرد جوانی از ما و از امت ما بین آن‌ها داوری کردند و دستور دادند در هر عروسی باید طبل و شیپور و نی در کار باشد، تا شهادت بر ازدواج دهند و به‌مردم اعلام کنند که فلان مرد و فلان زن با هم ازدواج کرده‌اند.

24- kāhūmān harām kirduwa, čunka lanāwi xasîyay pêqambar dakā-v- lvbîyāš-v- rangî šin. māsîš nāxurê. čunka mirî pêqam barêkmāna. šêx-v- šāgirdî hîč goštî kalla šêr nāxon la bar êhtirāmî malak tāwus-v- tāwūs ya kêka law hawt xudāya nāw brāwānya, čvnka sūratî wakū kalla šêra-v- šêx-v- šāgirdî kūlaka nāxon.bapêyānawe mîz kirdin-v- ba dānîštinawa dar pê la pê kirdin harāma. la adabxāna dast ba āw gayāndin-v- la hamāmdā xošistin harāma. dirūst nîya kalîmay šaytān billên čunkî nāvî xudamen. ham dirūst nîya qisa ba lafzê

۲۴- کاهو بر ما حرام شده است زیرا که همانند نام پیامبر (خاسیه) است. هم‌چنین خوردن لوبیا و رنگ آبی بر ما حرام شده و به‌احترام یونان پیامبر ماهی نمی‌خوریم. خوردن آهو بر ما حرام است زیرا که مرغ یکی از پیامبران ما بود. شیخ و شاگردان او به‌احترام ملک‌طاووس نباید گوشت خروس بخورندو ملک‌طاووس یکی از خدایان هفت‌گانهٔ ماست که مجسمه و تمثال او به‌صورت خروس است. شیخ و شاگردان اونباید کدو بخورند. ایستاده ادرار کردن و نشسته شلوار پوشیدن بر ما حرام است. هم‌چنین نباید در جای سرپوشیده (مستراح) تخلیه کنیم و حمام رفتن هم بر ما حرام است. جایز نیست واژهٔ شیطان را بر زبان آوریم زیرا که نام خدای ماست. جایز نیست هر اسمی را

bikayn ka la nāvî aw bikā-v- wakū qay tān-v- šat-v- šarr- dirūst nîya lafzî malgūn billên. ham dirūst nîya qisa ba lafzê bikayn kalaw bikā-v- wakū laona-v- nagl.

که مشابه آن است؛ مثل قیطان، شط و شرّ بر زبان آوریم و نیز جایز نیست که لفظ ملعون، لعنت، نعل و مشابه آن را بر زبان آوریم.

25- lapêš hātinî îsā bo am ālama dîyānatêkî êma pêyān dakawt bit parastî. yahūd-u- nisārā-v- îslām ziddiyāt la gall diyānat ême kird, gaja mîš wahā.

۲۵- قبل از آمدن مسیح به‌این دنیا، دیانت ما بت‌پرستی نامیده می‌شد. یهود و نصاری و مسلمانان و نیز عجم‌ها به‌دشمنی علیه دیانت ما برخاستند.

26- āhāb la pādîšāhāni êma bū amr ba har yakêkmān kird nāwêkî xāsî lêbinin. pêyān kūt xudāyāhāb yā xud bagl zabūb ka pîr bāb agutirê.

۲۶- یکی از پادشاهان ما آحاب بود، پس به‌یک یک ما دستور داد که او را به‌نام خاص بنامند. پس او را به نام خدای آحاب و یا بعل زبوب نامیدند. امروزه او را در نزد ما پیر بوب می‌نامند.

27- pādišāhêkmān bū labābil nāwî boxt nasr bū. la gajampā dišāhêkmān

۲۷- ما در بابل پادشاهی به‌نام بخت‌النصر و در میان عجم‌ها پادشاهی نام اخشورش و در

bū nāvî. axšūraš bū qast antanîya pādišāhêkmān nāwîaqrîqālūsbū.	قسطنطنیه پادشاهی به‌نام اغریقالوس داشتیم.
28- la pêšarz-v- āsmān xudā la sar bahrbū. kaštîyekîbū xoy dirūst kird-v lanāw bahrāndā bo sayr dagarrā.	۲۸- قبل از آفرینش آسمان و زمین، خداوند بر روی دریا بود. برای خود کشتی‌ای ساخت و با آن در دریاها سیر و گردش می‌نمود.
29- la xoy gawharêkî dirūst kird-v- čil sāll hukmî la sar kird. la pāšdā bapê laqayêkî lêdā.	۲۹- خداوند مرواریدی خلق کرد و بر آن چهل سال حکم کرد. سپس بر آن غضب کرده و آن را با پای خود لگد کرد.
30- wāy law ajāyba la zajîj-v- dangî aw kêwāna-v- la tozî aw girdāna-v- la dukallî aw āsmāna xallq bū bastî-v- tundi kîrd-v- bê kollaka rāy girt.	۳۰- بسیار شگفت‌آور و عجیب است که از سر و صدای آن، کوه‌ها، از گرد و خاک آن، تپه‌ها و از دود آن، آسمان‌ها به‌وجود آمدند. سپس خداوند به‌آسمان‌ها بالا رفت و آن‌ها را بدون ستون، ثابت و استوار کرد.
31- lapāšdā arzî qifilldā-v- qallamî badast girt-v- dastî kird banūsînî hamū	۳۱- سپس زمین را قفل کرد. قلمی به‌دست گرفت و شروع به‌نوشتن همهٔ

مخلوقات کرد.

maxlūqāt.

۳۲- آنگاه از ذات و نور خود شش خدای آفرید. خلقت آنان آنگونه بود که گویی آدمی از چراغی، چراغ دیگر افروزد.

32- la pāšda šāš xudāy xallq kird la zātî-v- nūpî-u- xallqîšyān wakū čiraya la čirāyîdā bigirsênê wā bū.

۳۳- خدای اول بهخدای دوم گفت: من فقط آسمان را آفریدم. تو نیز به آسمان بالا برو و چیزی را خلق کن. لذا دومی بالا رفت و خورشید شد. به سومی گفت. او نیز بالا رفت و ماه شد. چهارمی فلک را آفرید و پنجمی ستارهٔ بامداد را و ششمی فراغ یعنی جوّ را خلق کرد.[۳]

33- xudāy awwall ba duwāmî kut; min āsmānim xallq kird hastabičo bo āsmān-u- šitê xallq bika. sarkawt-v- bū ba hatāw. ba awî tirî kut, sar kawt-v- bū ba māng. čuwāram falakî xallq kird. panjam astêray subhî xallq kird. šašam farāqî xallq kird.

(پایان کتاب مصحف رش).

۳) در نسخهٔ آمریکایی اضافاتی بهشرح زیر دارد:
«بعد از آن آدم و حوا را بهطوری که شرح دادم، خلق نمودم. بدانید توفانی که در زمان نوح پیش آمد، تنها توفان نبود. توفان دیگری هم در این عالم آمده است. امت ما یزیدیان از نعمت‌های الهی زاد و ولد کردیم، به‌آبروی ملک مکرم «سلام» و آن ملک در نزد ما (ملک‌میرآن) نامیده می‌شود و باقی طوایف و سلالهٔ دیگر بشر از نسل حام که به‌پدرش توهین کرد، خلق شده‌اند. اما کشتی در روستای عین سفنی که پنج فرسنگ از موصل فاصله دارد، برپا ماند. سبب توفان اول استهزای جنس بشر خارجی مثل یهود و نصاری و مسلمانان و دیگران که از نسل آدم و حوا هستند، اتفاق افتاد و مائیم که فقط از نسل آدم هستیم. چنان که قبلا توضیح داده‌ایم.
اما توفان دوم، بر امت ما یزیدیان گذشت و چون آب همه‌جا را فراگرفت و کشتی روی آب بر بالای

کوه سنجار رسید، به‌سنگی خورد و سوراخ شد. در آن‌وقت مار خود را به‌آن رسانید و آن سوراخ را گرفت. کشتی به‌راه افتاد تا به‌کوه جودی رسید. جنس مار زیاد شد و مردم و حیوانات را نیش می‌زدند. لذا آن‌ها را گرفتند و آتش زدند که پشه‌ها از خاکستر آن در عالم به‌وجود آمدند.

از توفان تا به‌امروز، هفت‌هزار سال گذشته است و هر هزار سال یک‌بار خدایی از آن هفت خدا به‌زمین می‌آید و برای ما معجزات و آیاتی نشان داده و قوانینی وضع می‌کند. سپس به‌جای خودخدا برمی‌گردد. موقع نزول به‌نزد ما می‌آید، زیرا همهٔ جاهای مقدس در نزد ماست. در این زمان خداوند بیشتر نزد ما نزول می‌کند، تا زمان گذشته و اولیایی برای ما در نظر گرفته است. با ما به‌زبان کردی صحبت می‌کند. به طرف محمد، پیامبر اسماعیلیان توجه کرد و سر را پایین آورد و به‌او نگاه کرد.

محمد خادمی داشت به‌نام معاویه. خداوند دید محمد راه مستقیمی نمی‌رود، به‌او دردسر داد. محمد به معاویه گفت: بیا سرم را بتراش، زیرا معاویه می‌توانست سر بتراشد. سر محمد را تراشید و سر او را خونی کرد. خون جاری شد و چون معاویه آن خون را دید، آن را لیسید تا مبادا به‌زمین بریزد. محمد به‌او گفت: خطا کردی. معاویه در جوابش گفت: از ترس این که به‌زمین بریزد، آن را لیسیدم. محمد گفت: تو با این کار خود مردمی را به‌دنبال خود می‌کشی و امت من لقب تو را می‌گیرند. معاویه گفت: من به‌عالم نمی‌آیم و زن نمی‌گیرم، ولی پس از مدتی، خداوند عقرب‌هایی را بر معاویه مسلط کرد که او را نیش زدند. زهر آن‌ها به‌صورت او پاشیده شد. پزشکان او را وادار کردند که زن بگیرد وگرنه خواهد مرد، معاویه ناچار شد و پیرزنی به‌او دادند که هشتادساله بود تا آبستن نشود، ولی زن معاویه پس از نزدیکی، در فردای آن شب به‌قدرت خدای به‌یک زن بیست‌وپنج ساله تبدیل گردید و خدای ما یزید را زائید.

اما ملت‌های بیگانه که این مطالب را نمی‌دانند، به‌او بد می‌گویند. آن‌ها خطا کرده و گمراه شده‌اند، اما در نزد طایفهٔ یزیدی سخنان آنان بی‌اثر است. زیرا ما او را می‌شناسیم که یکی از خدایان هفت‌گانهٔ ماست. ما صورت شخص او و تمثالش را می‌شناسیم و آن صورت خروسی است که در نزد ما هست.

هیچ‌کس از ما نباید اسمش را ببرد، یا نامی که شبیه اسم اوست؛ مثل شیطان و قیطان و شر و شط و از این قبیل. یا لفظ ملعون یا لعن یا نعل و شبیه این‌ها را بگوید. هم از آن جهت که نام بردن آن‌ها بر ما حرام است و هم از آن جهت که باید به‌آن‌ها احترام گذاریم.

همچنین نباید نام خس (کاهو) را بیاوریم، زیرا نام پیامبر ما خاسیه، از آن کلمه مشتق شده است. نباید آن را بخوریم، چنان‌که خوردن ماهی بر ما حرام است، به‌احترام یونان پیامبر نباید ماهی خورد و همچنین خوردن آهو بر ما حرام است، زیرا گوسفند یکی از پیامبران ما بوده است، چنان که خوردن کدو نیز بر ما حرام است، زیرا آن‌ها آن را می‌خورند. شیخ و شاگردان او نباید گوشت خروس بخورند، زیرا به‌احترام طاووس خدای ما، باید از آن صرف‌نظر کنند. ایستاده ادرار کردن و نشسته لباس پوشیدن بر ما حرام است. همچنین نباید در جای سرپوشیده (مستراح) تخلیه کنیم. حمام رفتن هم بر ما حرام است. هر کس با این امور مخالفت کند کافر است. بقیهٔ طوایف مثل یهود و نصاری و مسلمانان و ملت‌های دیگر این مطالب را نمی‌دانند، زیرا آن‌ها ملک‌طاووس را دوست ندارند. به‌این جهت او هم آن‌ها را نمی‌شناسد. به‌نزد آن‌ها نمی‌رود، ولی نزد جماعت یزیدیان می‌رود و حقایق و آیات و قوانین و

مقررات را به‌ما داده که به‌ارث از پدر به‌پسر به‌ما رسیده و خودش به‌آسمان صعود کرده است.
سنجق‌ها، باید طبل و دف و نی پیشاپیش آنها زده شود و جایگاه سنجق‌ها در نزد امیر ما که بر کرسی یزید نشسته است می‌باشد، اما به‌راه‌انداختن آن‌ها این‌طور است که باید قوال‌ها نزد امیر و شیخ بزرگ عامه، اجتماع نمایند. باید وکلای شیخ نصرالدین، یعنی نسروخ خدای قدیم آشوری‌ها همه حاضر باشند و با هم همکاری کنند و سنجق‌ها را بررسی نمایند. پس از آن یکی را به‌کلیتین و دومی را به‌شهر حلب، سومی را به‌شهرهای مسقوف (مسکو) و چهارمی را به‌کوه سنجار بفرستند. این چهار سنجق را به‌این قوالین می‌دهند. باید به‌آن‌ها به‌ضمانت یکدیگر داد که به‌نزد شیخ عادی (عُدی) ببرند و در آن‌جا آن‌ها را تعمید کنند. با آواز خواندن و رقص دسته‌جمعی، این کار را انجام دهند. هر یک از این قوالین باید یک مشت از خاک مزار شیخ عُدی برداشته و آن را خمیر کنند. به‌قدر دانهٔ بلوطی بسازند و با خود بیاورند و برای برکت به‌مردم دهند. هر وقت صاحب سنجق نزدیک شهر، یا دهی برسد، باید پیش از خود یک جارچی بفرستد، تا مردم خود را مستعد پذیرایی سنجق نمایند و آن را با احترام بپذیرند و با نهایت احترام و اکرام از ده یا شهر بیرون بیایند. در حالی که لباس‌های فاخر خود را پوشیده و بخور و عطر همراه داشته باشند. زن‌ها هلهله‌کنان از سنجق استقبال کنند و هنگامی که وارد روستا شد، مزایدهٔ عشر در خانهٔ کسی خواهد بود که سنجق به‌آن خانه وارد شده است، اما بقیهٔ مردم روستا و یا شهر باید هدایایی که از نقره است، برای قوال بیاورند. هر کس به‌قدر قدرت و لیاقت خود و سنجق‌های سه‌گانه که از آن هفت سنجق باقی مانده، باید در جایی محفوظ بماند و آن محل باید مقدس باشد، تا آن‌ها را شفا دهد. دوتا از آن‌ها در نزد شیخ عادی و یکی در روستای بحزانی که تا موصل چهار ساعت راه است، بماند. هر چهار ماه یکی از آن‌ها را در محال ولایت امیر بگردانند و هر سال باید یک‌مرتبه به‌ترتیب گردش داده شود. قبل از آن که آن را بیرون بیاورند، با آبی که با سماق ترش شده باشد، آن‌ها را بشویند و زنگ آن‌ها را بگیرند و خشک کنند. بعد با روغن زیتون چرب کنند. سپس نزد هر یک از این سنجق‌ها چراغی روشن نمایند. چراغ‌ها باید بربت‌هایی که چای چراغ دارد، گذارده شود. ترتیب کار سنجق‌ها چنین بود که گفتیم، اما اول سال در نزد ما یزیدیان ماه آوریل یا نیسان است. روز چهارشنبه اول هفتهٔ آن ماه، شب سرسال، یعنی اول سال محسوب می‌گردد.
در آن شب، در هر خانه باید گوشت باشد. ثروتمندان باید گاو و گوسفند بکشند. فقرا باید مرغ یا خروسی بکشند. و باید شب‌چهارشنبه مذکور گوسفند و یا گاو و یا مرغ و خروس در هر خانه پخته شود. در موقع صبح صادق غذاها را تبرک کنند و در سر هر سال باید برای مردگان صدقه بر سر قبر آن‌ها بدهند. دختران و زن‌های جوان باید از صحرا گل جمع نمایند. باید از هر نوع گل سرخ گرد آورند و دسته‌دسته کنند. سه روز آن‌ها را نگاهدارند و در خانه‌ها بگذارند. این کار تعمید خانه است. باید این عمل طوری انجام شود که صبح روز بعد تمام خانه‌ها و درها، با گل زینت شده باشد. زن‌ها باید بر قبر مردگان خود غذا بگذارند، تا فقرا و بیچارگان که خود نتوانسته‌اند غذا تهیه کنند، از آن غذاها بخورند. تکلیف قوال‌ها اینست که در بین قبور بگردند و دف بزنند و به‌زبان کردی بخوانند. می‌توانند چند درهمی از این بابت بگیرند، ولی روز سرسال نباید ساز بزنند. زیرا خداوند بر کرسی خود نشسته و امر می‌کند مردم عارف و مقربین دور او جمع شوند. به‌آن‌ها می‌گوید: می‌خواهم به‌زمین نازل شوم، تا از

☞

من تجلیل به‌عمل آورده، احترام بگذارند و تسبیح گویند.
در این وقت همهٔ آن‌ها برخواسته و در برابر خدا اظهار خشنودی می‌کنند. حلقهٔ بندگی را بر گردن می‌نهند و خداوند آن را مُهر می‌کند. سپس خدای بزرگ به‌خدایی دستور می‌دهد که به‌زمین برگردد و سلطنت را به‌دست او می‌دهد، تا هر چه بخواهد بکند، اما نماز و روزهٔ خداوند با آن‌ها شباهتی ندارد، ولی می‌خواهد مردم کار خیر کنند و صدقه بدهند. یکی از بت‌ها مثل شیخ شمس‌الدین یا سجادین از روزه بهتر است. هنگامی که یکی از کوچک‌ها روزه می‌گیرد، یعنی چهل روز در تابستان و چهل روز در زمستان روزه گرفت، باید یکی از علمانیان برای او میهمانی ترتیب دهد. هنگامی که گفت: این صدقهٔ فلان سنجق است، روزه‌اش باز می‌شود، زیرا مرد سال که همان مأمور وصول عشار سال است، وقتی صدقات آن‌ها را دید، که محکم است، آن‌ها را به‌سرحد مرگ و امراض می‌رساند. هنگامی که چنین شد، باید به‌دستهٔ کوچک‌ها پول داد، تا با سپاه رومانیان بجنگند، تا خشم مرد سال را فرونشانند. هر روز جمعه واجب است که یک گوسفند صدقه به‌نام قربانی بت بیاورند. خادم باید از بالای پشت‌بام خانهٔ آن کوچک فریاد بزند و بگوید: میهمانی و دعوت پیامبر است، یعنی ولیمهٔ فلان شخص می‌باشد. پس از آن همگی باید ساکت شوند. هریک زمین را ببوسند و همچنین سنگی که به‌آن تکیه کرده‌اند را ببوسند. از قوانین ما است که تیغ به‌صورت خود نکشند. در وقت ازدواج باید یک قرص نان از خانهٔ شیخ بگیرند و داماد نصف و عروس نصف دیگر را بخورند. این کار مثل و حقیقت ازدواج است. اگر نان نبود، قدری خاک قبر شیخ عادی را بخورند، تا به‌آن‌ها برکت داده شود. در ماه آوریل (نیسان) ازدواج حرام است، زیرا اول سال است، ولی طبقهٔ کوچک‌ها می‌توانند ازدواج نمایند.
دختران طبقهٔ کوچک‌ها را نباید علمانیان بگیرند. هر طایفه‌ای باید از جنس خود زن بگیرند، ولی مردم عوام از ده سالگی تا هشتاد سالگی مجازند هر وقت بخواهند زن بگیرند. امیر هم مجاز است هر که را خواست بگیرد. عوام می‌توانند تا شش زن بگیرند، یکی بعد از دیگری و هنگامی که عروس را به‌خانه می‌آورند، در بین راه هر جا بتی هست به‌آن‌جا بروند و اگر به‌محل عبادت گاه نصاری رسیدند، باید آن‌جا هم بروند. چون عروس به‌خانهٔ داماد رسید، باید یک سنگ‌ریزهٔ کوچک از طرف داماد به عروس زده شود. یک قرص نان روی سر عروس بشکنند تا محبت فقرا در دل او جایگزین گردد.
شب‌چهارشنبه و جمعه نباید با زن خود معاشرت کنند. تمام این مراتب که گفتیم از واجبات یزیدیان است که باید در ذهن خود بسپارند. هر کسی آن‌ها را انجام ندهد کافر است. اگر مردی زن دوست خود یا زن اول رفیق خود، یا خواهر یا مادر او را دزدید، مجبور نیست صداق و مهریهٔ وی را بدهد، زیرا دسترنج او بوده است. دختران از پدر ارث نمی‌برند و آن‌ها را باید مثل مزرعه فروخت. اگر از ازدواج امتناع کند، باید همیشه به‌خدمت پدرش مشغول باشد، تابخسته شود. در آن وقت پدرش او را آزاد خواهد کرد».
پایان اضافات مصحف رش، که آن را استاد عیسی یوسف در سال ۱۹۰۹ میلادی، در مجلهٔ آمریکایی: زبان‌ها و ادبیات سامی، منتشر ساخت.

آخرین سخن

این بود دیانت یزیدی که حقایق آن بر بسیاری از محققان و پژوهشگران پوشیده و عقاید آن آمیخته به‌اوهامی بود که بیشتر آن‌ها از تراکم عادات و آداب و رسوم ناشی شده است. ما به‌خوبی می‌دانیم که آداب و رسوم، ارتباطی به‌ادیان ندارد، برای مثال ازدواج برحسب رتبه و درجه، نوعی از رفتار طبقاتی است که برخی از ملت‌ها بدان معتقد بوده و دچار آن شده‌اند.

تحریم خواندن و نوشتن نیز نوعی جهل است که سعی می‌کنند به‌وسیلهٔ آن در عامهٔ مردم نوعی هیبت ایجاد کنند. چگونه است که طریقت عدویه مردم را به‌جهل و بی‌سوادی تشویق می‌کند، در حالی که رهبر این طریقت، شخصی معلم و واعظ هم‌چون عُدی‌بن مسافر است؟ چگونه می‌توان باور کرد که شیوخ طریقت عدویه، پیروان خود را از دانش‌اندوزی بازدارند، در حالی که عدوی‌ها در دوران حکومت ممالیک، پست‌های حساسی را در دمشق و صفد[1] اشغال کردند. از میان آنان تعدادی از

---

۱) نام شهری در فلسطین است. مترجم.

قضاة حلب و طرابلس و غزه و رمله برخاستند؟ چگونه می‌توان فراموش کرد که آنان تکایا و مدارس را به‌منظور خدمت‌شریعت و طریقت در سنجار و شیخان و قاهره بنا کردند؟ هر کس که دو کتاب مقدس آن‌ها را بخواند، حتی یک کلمه در تحریم خواندن و نوشتن پیدا نمی‌کند!

در آغاز حکومت عثمانی نیز مقام رفیع علمی آنان آشکار بود، به‌طوری که در دوران حکومت سلطان سلیم اول، یکی از رهبران یزیدیه والی حلب بود. در دوران حکومت سلطان سلیمان قانونی نیز عدویان به‌علم معروف بودند. شاید حسد و رشک موجود در برخی از روحیه‌های ضعیف دوران عثمانی، کسانی را علیه آنان برانگیخته و باعث ایجاد کینه علیه آنان شده باشد. اگر آنان حاضر نشدند که به‌خدمت سربازی بروند، بدین علت بوده است که برخی از آنان عرب بودند و در سرزمین‌های عربی می‌زیستند. ظلم و ستم را رد می‌کردند و می‌دانستند که این سربازان به جنگ‌هایی می‌روند که اگر آن جنگ‌ها تجاوز به‌بشریت نباشد، لااقل جنگ‌هایی علیه سرزمین و کشور آنان است، کشوری که مدت زمانی طولانی در زیر سلطهٔ بیگانگان بوده است[۲].

چه بسا که انقلاب اولیهٔ شیخ حسن، علیه بدرالدین لؤلو حاکم موصل، تلاشی از طرف آنان بوده، تا امپراتوری اموی را دوباره زنده سازند. به‌همین جهت ناچار بودند که به‌آن چهره‌ای مذهبی بدهند. چه این‌که در آن هنگام خلافت عباسی در مُنتهای ضعف و سستی بود. به‌همین علت بر

۲) مؤلف محترم به‌خاطر تعصب قومی عربی و نفرت از حکومت عثمانی دچار گزافه‌گویی و خلط مطالب شده‌است. هرچند که ستم و ظلم حکومت عثمانی بر همگان آشکار است و نیاز به‌شرح و تفصیل ندارد ـ مترجم.

موصل که بخشی گران‌بها از سرزمین اسلامی بود، حکمرانی بیگانه به‌نام لؤلؤ ارمنی گماشته بود. از این‌ها گذشته، آنان ستم‌های فراوانی از حملهٔ وحشیانهٔ مغول دیدند. ما معتقدیم که تنگ‌نظری از همان دوران دربارهٔ آنان اعمال شده است.

بنابر عقیدهٔ ما، این طایفه تحت تأثیر فرهنگ اسلامی و عربی هستند. قبلاً دانستیم که تمامی نام‌های آنان اسلامی است و هم‌چنین نقل کردیم که معابد آنان مزین به‌آیاتی از قرآن کریم است، اما کوتاهی آنان در برپایی نماز و روزه، هم‌چون کوتاهی بسیاری از فرقه‌های افراطی اسلامی است، ولی ما ورود برخی از اوهام را به‌این دین، از طریق ترسبات عقاید کهن، عادات و آداب و رسوم محلی و قبیله‌ای موروث، به‌علاوهٔ ظلمی که بر آنان رفته است را نفی و انکار نمی‌کنیم. این‌ها همه باعث شد که آنان تعالیم خود را پنهان کنند، در محیط بستهٔ خود فرو روند و مفاهیم آنان تنگ‌نظرانه گردد.

دربارهٔ مسألهٔ پرستش شیطان باید گفت که آنان، خدای واحد را می‌پرستند و ایمان دارند که او خدای رحمت و آمرزش است. حتی یک لحظه از ذکر اسم او غافل نمی‌شوند، ولی آنان ملائکهٔ هفت‌گانه را نیز گرامی می‌دارند و می‌دانند که شیطان خدای بدی است (یا فرشتهٔ شر است) که کار نیک را می‌شناسد، اما آن را انجام نمی‌دهد. او همانند حاکم جلاد و خونخواری است که مردم بی‌چاره برای دوری از شر او، مجبور به‌مراعات و مماشات با او هستند. به‌همین علت آنان به‌علت ترس از شیطان و شر و پلیدی او، با او مداهنه می‌کنند. چون شیخ عُدی به‌آنان آموخته بود که دشنام و نفرین حرام است. پس با گذشت سال‌ها، این دو را به هم ربط دادند و با استفاده

از عقاید کهن زردشتی خود، به‌مرحلهٔ ترس از شیطان و در نتیجه تقدیس او، نه عبادت او، رسیدند، تا بتوانند از شر و پلیدی او که در سرنوشت آنان مؤثر است، در امان باشند. اخیراً بسیاری از تحصیلکرده‌های آنان، انحراف پدران و نیاکان خود را دریافته‌اند و مطالب بیهوده و واهی را کنار گذاشته و در عقاید گذشتهٔ خویش تجدیدنظر کرده و به‌سوی آموزش و تعلیم روی آورده‌اند.

هم‌چنین نباید نقش سیاست استعماری انگلیس را از نظر دور داشت که تمام تلاش خود را به‌کار می‌برند تا فرقه‌ها و طوایف مختلف را علیه حکومت‌های ملی سرزمین‌شان بشورانند. آن‌ها با روش استعماری خود، همانند موریانه‌هایی هستند که گوشه‌هایی از چوب را می‌خورند و اگر بیداری ملت‌ها و هشیاری برخی از رهبران آن‌ها نبود، چه بسا که آنان در کار خود موفق می‌شدند.

از دعاهای یزیدیه که میزان علاقهٔ آنان به‌خدا و قدرت او را نشان می‌دهد، دعایی است که «حیدر نظامی» آن را در سال ۱۹۷۳ م به‌نظم کشید که در آن می‌گوید:

«ای پروردگاری، که مقام و سلطنت و عظمت‌ات برترباد
ای پروردگاری که بخشنده و مهربانی
ای پروردگاری که همیشگی هستی. تویی که خدایی.
ای پروردگاری که پادشاه و صاحب این دنیایی
تو پادشاه عرش عظیم هستی.
ای پروردگاری که از ازل، دایم و قدیم بوده‌ای،
تویی کامل و صمد و حاکم

تویی تمام و منبع امید و راه...»

یزیدیان ادبیاتی به‌نام ادبیات کردهای یزیدی دارند که آن را بخشی از ادبیات کردی می‌دانند. این ادبیات، ادبیاتی مذهبی و صوفیانه است که شامل موارد زیر می‌باشد:

۱- دعاهای مخصوص نماز، که شبیه به‌شعر بوده و همگی در مدح و تضرع و زاری به‌درگاه الهی است.

۲- سرودها و اشعاری، که در آن یگانگی خدا و جایگاه و مقام فرشتگان، اولیای الهی و در مقدمهٔ آن‌ها شیخ عُدی به‌نظم کشیده شده است. این سرودها را همراه با آوای دف و نای می‌خوانند. گاهی نیز بدون آلات موسیقی خوانده می‌شود.

۳- آوازهای عاشقانه و داستان‌های عاشقانه، مانند آواز «عدول» از «مصطفی‌بیک» و «ممّوزین»[۳] و نیز نوحه‌های سوزناکی که زنان بر سر مردگان خود می‌خوانند.

۴- «مقامات»، که نوعی آوازهای محلی سبک است، که در مجالس اُنس و طرب و یا هنگام کار، به‌همراه رقص و پایکوبی و دست‌زدن خوانده می‌شوند.

۵- نصایح و موعظه‌هایی که شبیه ضرب‌المثل هاست.

۶- داستان‌ها و حکایت‌های محلی.

در بین مطالب خود گفتیم که پراکندگی آن‌ها به‌طرف شرق و غرب و شمال گسترش یافته‌است، اما این بدان معنی نیست که دیانت و یا عقاید آنان

---

۳) این آوازها را سی سال پیش دکتر محمد سعید رمضان البوطی، به‌زبان عربی ترجمه کرد که هم‌چنان خواننده دارد.

منتشر شده است، بلکه مرکز دینی و سیاسی آنان از دیرباز هم‌چنان در شمال عراق و اطراف شهر موصل بوده است. در برهه‌ای از زمان، وضعیتِ بدِ سیاسی و اقتصادی، آنان را به‌سوی شمال سوق داد و باعث شد که آنان در سرزمین ارمنستان و جنوب روسیه و گروهی دیگر در اطراف شهر حلب (عفرین و اعزاز) و گروه سوم در منطقه‌ای میان این‌دو جا، در زمین‌های ترکیه و اطراف شهرهای دیار بکر، ماردین، کلس و عین‌تاب پراکنده شوند. در آینده‌ای نزدیک روزی فرا خواهد رسید که فرهنگ اسلامی در بین اهالی مناطق دوردست منتشر شود و آنان گروه‌گروه به‌اسلام روی آورند و به‌پایگاه‌های اصلی عقیدتی خود بازگردند.

منابع مورد استفاده

۱-اعتقاد اهل السنه و الجماعه ـ عُدی بن مسافر، بغداد، ۱۹۷۵.

۲-اعلام النبلاء ـ محمد راغب الطباخ، حلب، ۱۳۴۲ هـ ق.

۳-الالوهیةفی المعتقدات الوثنیه ـ فاروق الدملوجی، بغداد ۱۹۵۳.

۴-الانساب ـ سمعانی. چاپ زنکوگراف، لیدن ۱۹۱۲.

۵-ایزدیاتی ـ سلیمان و جندی. بغداد ۱۹۷۹ (زبان کردی).

۶-ایضاح المکنون ـ اسماعیل‌پاشا، استانبول ۱۹۴۵.

۷- تاریخ مختصرالدول ـ ابن العبری، بیروت ۱۹۷۰.

۸- تتمه‌المختصر ـ ابن الوردی. بیروت ۱۹۷۰.

۹- دایرةالمعارف الاسلامیه ـ (ترجمهٔ مصری) مصر، قاهره.

۱۰-الدرر الکامنه ـ ابن حجر. مصر، ۱۹۶۶.

۱۱- دیوان بشاربن برد ـ طبعة ابن عاشور. تونس ۱۹۷۶.

۱۲-الزبد و الضرب ـ ابن‌الحنبلی، تحقیق محمد التونجی. الکویت ۱۹۸۶.

۱۳- عبده‌الشیطان فی العراق ـ عبدالرزاق‌الحسنی، مطبعةالعرفان، صیدا ۱۹۳۱.

۱۴-عشائرالعراق ـ عباس عزاوی. بغداد ۱۹۴۷.

۱۵- فوات الوفیات ـ محمدبن شاکر الکتبی. بیروت ۱۹۷۳.

۱۶- الکامل ـ ابن‌اثیر. بیروت، ۱۹۶۵.

۱۷- لغت‌نامه ـ علی‌اکبر دهخدا، تهران.

۱۸- مجلة‌الجنان ـ سال ۱۸۷۶.

۱۹- مجلة‌المشرق ـ سال ۱۸۹۹.

۲۰- مجلة‌المقتطف ـ سال ۱۸۹۹.

۲۱- المختصر ـ ابوالفداء، بیروت، بدون تاریخ.

۲۲- مدینه سنجار ـ حسن شیمسانی. بیروت، ۱۹۸۳.

۲۳- معجم‌البلدان ـ یاقوت حموی. بیروت، ۱۹۵۵.

۲۴- معجم‌الطبقات الکبری ـ شعرانی.

۲۵- ملل و نحل ـ شهرستانی. مصر، (بدون تاریخ).

۲۶- موسوعه حلب المقارنه ـ خیرالدین اسدی. حلب، ۱۹۸۶.

۲۷- موسوعه العراق الحدیث ـ خالد عبدالمنعم‌العانی. بیروت، ۱۹۷۷.

۲۸- نهرالذهب فی تاریخ حلب ـ کامل الغزی. حلب، ۱۹۹۱.

۲۹- وصایا الشیطان ـ محمدعلی الزعبی. بیروت، (بدون تاریخ).

۳۰- وفیات الاعیان ـ ابن خلکان. بیروت ۱۹۷۷.

۳۱- الیزیدیه ـ صدیق‌الدملوجی. الموصل، ۱۹۴۹.

۳۲- الیزیدیه قدیماً و حدیثاً ـ اسماعیل‌بیک چول، بیروت، ۱۹۳۴.

۳۳- الیزیدیه و منشأ نحلتهم ـ أحمد تیموریاشا. قاهره، ۱۳۴۷ هـ‌ق.

۳۴- یزیدی‌ها و شیطان‌پرست‌ها ـ سید عبدالرزاق حسنی، ترجمه سید جعفر غضبان، انتشارات عطایی، ۱۳۴۱ هـ‌ق.

35- Britannica. 1984.

36- The Yezidis. Johns Guest. London and Newyork. 1987.

منتشر شده‌است:

آفرینش خدایان
امید عطائی

اسماعیلیه و نهضت حسن صباح
دکتر یوسف فضایی

ایران در پس پرده تاریخ
امید عطائی

بیست و پنج سال سکوت علی (ع)
فواد فاروقی

تاریخ عقاید شیعه
اشعری قمی / دکتر محمدجواد مشکور

تفسیر سورهٔ آیةالکرسی
استاد کاظمی خلخالی

جلوه‌هایی از عرفان در ایران‌باستان
دکتر زین‌الدین کیایی نژاد

خط سوم
(درباره شمس تبریزی)
دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی

زبدة البیان فی احکام القرآن

ترجمه و تلخیص دکتر سجادی

سیر تحولی دینهای یهود و مسیح

دکتر یوسف فضایی

سیر تکاملی تاریخ قرآن و تفسیر

دکتر یوسف فضایی

قرآن و علم امروز

عبدالغنی الخطیب / دکتر مبشری

قهرمانان قرون وسطی

اوامارچ تاپن / احمد صفوی

گنج گهر

(برگزیده نثر و نظم کهن پارسی)

دکتر علیقلی محمودی بختیاری

نغمه آسمانی

سیدجواد ذبیحی / مقدمه: استاد محیط طباطبایی

هفت‌نگار در هفت تالار

(گزارشی از هفت پیکر)

دکتر علیقلی محمودی بختیاری

اليزيديون

واقعهم، تاريخهم، معتقداتهم

إعداد

د. محمد التونجي

المكتبة الثقافية
بيروت